

نامیک رنگال ضامن

مجمع النفايس

تذکره شعراى فارسى
سده دوازدهم

سراج الدين على خاں رزوى

تاليف

عابد رضا بيدار

تصحیح و ترتیب

خدا بخش اوپنٹل پبلیک لائبریری

Majma'un-Nafā'is

A Biographical Dictionary of Persian Poets
(12th century A.H.)

By

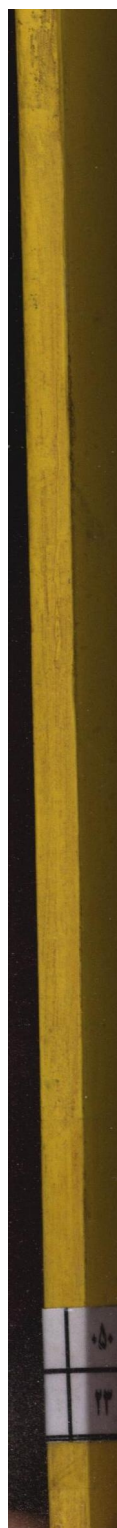
Siraj-ud-Din Ali Khan Arzu

(d.1169 A.H.)

Ed. by

A.R.Bedar

Khuda Bakhsh Oriental Public Library,
Patna.



10	11
12	13

۷۳۱۷۳

ایک نیا نیا کتاب

مجمع التفاضل

تذکرہ شعری فارسی

سده دوازدہم

اسکن شد

مؤلفہ

سراج الدین علی خاں رزو

تصحیح و ترتیب

عابد رضا بیدار

خدا بخش اوپنٹل پبلیک لائبریری

تقسیم کار: • مکتبہ جامعہ ملیہ، جامعہ نگر، نئی دہلی۔ ۱۱۰۰۲۵

صدر دفتر:

• مکتبہ جامعہ ملیہ، جامعہ نگر، نئی دہلی۔ ۱۱۰۰۲۵

مشاخیں:

• مکتبہ جامعہ ملیہ، اردو بازار، دہلی۔ ۱۱۰۰۰۶

• مکتبہ جامعہ ملیہ، پرنسس ہائیڈرگ، بمبئی۔ ۴۰۰۰۰۳

• مکتبہ جامعہ ملیہ، ایڈنبرگ، یارکینٹ، علیگر ٹھہ۔ ۲۰۲۰۰۱

چاپ اول : ۱۹۷۷ء

چاپ دوم : ۱۹۹۲ء

بہا : پانزدہ روپے

برقی آرٹ پریس (پریڈپرا) مکتبہ جامعہ ملیہ، پوٹھری، دوس دریا گنج، نئی دہلی میں طبع ہوئی

پیشگفتار

نسخه خطی تذکره مجمع النفایس مؤلف سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹-۱۱۲۹ هـ) که در کتابخانه خاندانش محفوظ است کامل ترین نسخه ایست که دارای ۳۵، سخنران زبان فارسیست. اندام الشعر انشعاری زمان مؤلف - چون بخشی که کار آمد و مفید ازین تذکره چنانکه از هر تذکره میباشد بخشیت که محتوی بر احوال و اشعار معاصر است یا سخنوران نزد معاصر ۱۰۹۰ معاصر درین ترتیب انتخاب شده و بسبب این که عمر مؤلف سده دوازدهم است، این الفاظ تحت عنوان هم اضافه شده -

نگاشته نمائید که در انتخاب اشعار این امر ملحوظ باشد که نقل کردن تمام و کمال ابیات انتخاب کرده مؤلف حالا چندان مفید نیست لهذا بیتی که در دیباچه یعنی دارد یا شعر که در داخل و خارج مؤلف بوده بزیل احوال شعر نقل شده - و منتجبی از اشعار که آند و پس از شرح خود نوشته است در حدود هفت صد و پنجاه اشعار میباشد از آن جمله هم اکتفا کرده شد -
درین تذکره مجمع النفایس شرح حال مؤلف بتفصیل مندرج است و پس ناها می تصنیفات خود ابیات منتخبه خود نیز میدارد - چون شرح احوال و تفصیل تصنیفات محتویست تا سال تصنیف تذکره بطور ستمه از منابع مآخذ دیگر که استناد آنها مسلم است، مکی گرفته این سلسله را تکمیل داده ایم -

(۲)

تقریب تالیف تذکره : در دیباچه مجمع النفایس، آرزو مینویسد:

”میگذرد قهر... که از تابشیر صبح طفلی تا آلاک که آفتاب زرد بر سرین شوق تمام و محبت الاکلام بخواند اشعار فارسیه دارد...

اسمهای خطی دیگر در اندیشه آتش، بدین، ایشامک موسیقی دانشگاه پنجاب، پینه، رفلا بیری رامپور، ددو نسخ در شیر گزیده مذکور شده -
کتابخانه خاندانش، دوشو دارد یکی اس سال ۱۱۷۹ هـ است و دومین منبج ۱۱۹۶ هـ -

سابق مدتی برین دوا دین و تذکره باوسفاین و غیره کتب بزرگائی نمود... روزی در پیش آشنای قریح این حال بر زبان گزشت که خانه و خانواده از نسیان ما بر برگشت. اتفاقاً آن عزیز بعد و سرور سفینه انجمنی... پیشتر آورده تکلیف کرد که علامه هر چه از اسعار اسانده آخاب شود برین ثبت باید نمود... شروع در آخاب نمود تا آنکب عدد دیوان نوسطین و متاخرین... با آخاب رسید و سفینه مذکور از اجزاء دیگر قلمی گردید. و درین بین بکار رسید که باده از حالات این عزیزان هم اگر قوم شود دور نباشد. لهذا بعضی از تذکره با مثل تذکره اتقی اوحدی و تذکره نصر آبادی و کلمات الشعرا و تحفه کسای و غیره نیز دیده هر چه از آنها خوش آمد و نوشتن آن برداشتم و به جمع التفاسیر موسوم ساختم. و چون غرض اصلی نوشتن اسعار و لیست خود است و نوشتن حالات معنی لهذا در تحقیق آن چندان کوشیده و در تلاش آن چندان ندیده... بیدار تخلصی از تلامذه یقربا تلخیص اهتمام این تذکره چنین گفت: این تذکره سخنوران گیسبان بی مثل چو نرشت سلج الدین خان بیدار یار زو چنین کرد و رسم گلزار خیال اهل معنی جهان

(۳)

شرح حال مؤلف بقلم خود:

آرزو، سراج الدین علی خان: بنده عصیان شاعر بغضل بنی امید و اسراج الدین طغیان آرزو و تخلص از بد و شهور تحصیل علیم اشتغال داشته تا چهارده سالگی داخل جرگه طلبه علم بود. بعد از آن مقتضای شوری جوانی و طغیان نادانی میلی بگفتن اشعار پیدا کرده یکسال بعد از آن بمیر صاحب سخن رحه الشرفعالی افکار خود گذرانیده. یک دو ماه برین نگذشته بود که مفارقت بمیان آمد، ناچار تنهایی را استیاد خود مقرر نمود و بدرس خاموشی اشتغال داشت. اتفاقاً سیادت و شرافت مرتبت میر غلام علی احسنی تخلص که سابق احوال ایشان قلمی گردید، خود بخود بفقیر خانه تشریف میفرمودند و بی چمی و غرضی در تربیت احقر می کوشیدند، و در آن ایام که سن شانزده سالگی بود، اول این غزل را از نظر ایشان گذرانید که مطلعش این است:

تا دیده ام بزلت پریشان او گره دارم چو گرد باد نفس در گلو گره

و این مطلع نیز از نظر ایشان گذشت:

این حلقه حلقه زلف سیاه تو دم کیست این شهرخ شوخ آهوی چشم تو رگم کیست

بعد از آنکه مدتی، گرفتار اشتغال دیگر گردیده و دکان سخن گوئی را بر حبیبه پس از آن اتفاق رفتن لشکر

ظفر اثر حضرت محی الدین محمد اورنگ زیب مالگیر پادشاه غازی بیست دکن شد و بعد از ماه سفر در سیدن
 بشکر مذکور، همراه پادشاهزاده علیجاه محمد عظیم شاه که بعد فوت پدر تحت سلطنت نشسته اند دکن روانه
 هندوستان شده بود، العیاذ باللہ بگوئیاری رسید و حکم حضرت والد مرحوم چندی در آن شهر فرود کش کرده -
 تا آنکه در میان پادشاهزاده مذکور و برادر کلاش قطب الدین محمد عظیم بهادر شاه جنگی عظیم واقع شد. محمد عظیم
 گشته گردید و بهادر شاه بسلطنت رسید. درین بین فیروز گوالیار با کبر آباد آمد و بسبب برهم زگی زمانه
 و قدر شناسی خانزادان قدیم در پیش آمدن نژاد و نژاد، چند سال بکسب علم پرداخت و کتب متداوله
 را در خدمت استاد العقول و واقف فرخ و اصول حضرت مولانا عماد الدین المشهور بدر ویش محمد قدس الله
 اسراره گذرانید. سپس حسب الطرب حضرت والد بگوئیاری رفت. چند گاه مانده بود که باز گردش سلطنت که
 انودج قیامت است، رو نمود و بهادر شاه ستیج عالم جاودانی کوچ نمود و پسرانش با هم در افتادند تا آنکه
 محمد عظیم الشان پسر دومی و محمد رفیع الشان پسر سومی و جهان شاه پسر چهارم مقتول گشتند و معز الدین جهانزاده
 اولین پسر خجیب شده بر تخت پادشاهی جای گرفت و این احقر در سلطنت جهانزاده باز از گوالیار
 با کبر آباد آمد، تا در میان جهانزاده شاه مذکور و محمد فرخ سیر مرحوم پسر دوم محمد عظیم الشان جنگی واقع شد و
 جهانزاده بطرف دلی گریخت و محمد فرخ سیر مالک تحت شاهی گشته، روانه دار الخلافه شاه جهان آباد
 دلی گشت و در آنجا رسیده عوی خود را ظاهراً با مقام پدر و برادر بقتل رسانیده چند سال بعیش و کامرانی
 و سخا و زرقانی گذرانید و فیروز ابل سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بتغریب خدمتی بدلی رفته چند
 سال بخوشدلی که نتیجه خلفت است، بسر برد. درین میان گاهی بمشوق شعر هم مشغول بود و چون سادات
 بالهر بادای حق نمک پادشاه شهید محمد فرخ سیر را گشتند، پای عزال خدمتی که داشتیم بیان آمد و چند روز
 بیهوش ماندم. پس از اتفاقات زمانه غیور نگ ساز نهنگامه محمد نیکو سیر پسر محمد اکبر ولد عالمگیر پادشاه که او را
 این قلعه اکبر آباد پادشاهی برداشته بودند، برهمزن کار و بار سادات شد و اینها بعد فوت فیروز دلی
 پسر رفیع الشان که او را بجای محمد فرخ سیر بر تخت نشاند، ناچار عازم اکبر آباد گشتند. قضا العیاذ
 رسیدن انولاج پادشاهی با کبر آباد رفیع الدوله هم تفکر در سادات نمجا شده پسید محمد الدین علی
 برادر خود که صاحب صوبه شایبجان آباد بود، نوشته. پادشاهزاده روشن اختر ولد جهان شاه را

عفی طلب داشته بر تخت نشانده ملقب به محمد شاه گردانیدند و قلعه اکبر آباد نیز مفتوح شد و فقیر در هنگام
نزدیک بکبر آباد در خدمت بزرگان و آشنایان رسید. سپس از اندک مدتی، توجیه نواب مغفرت آب
میرزا خان مرحوم بخود می افزود و از خدمات نواح گویار مامور گشته در آنجا رفت و در یک سال ماند و پس از
آنکه سید حسین علی خان امیر الامراء مرحوم بدست یکی از مغلیه نواب محمد امین خان کشته شد و سید عبداللہ خان
قصب الملک وزیر اعظم جنگ کرده بگیر در آمد و پادشاه مغفور مبرور محمد شاه که درین ایام ملقب
بفردوس آرامگاه است، داخل مستقر دولت و خلافت گردید. این عاجز در همان سال از گویار باز
بدلی آمده بشی بروزر و روزی شش می آورد و سی و سه سال است که درین شهر کرامت بهر سیر
میرود. از جمله اکنون سیزده سالست که اکثر اوقات صرف خدمت و محبت نواب فلک جناب، عالی
القباب، آفتاب ادب اقبال، بر حصین سمان جاه و جلال، ابر کوهر بار خاوت، در یکمائی محیط مروت،
شیر بیشه شجاعت پناهی، نهنگ دریا بارتور، دستگاه هر امید گاه غم و غم، صاحب السیف و العلم
گل محمدی چمن خوشگویی، رضوان بهشت شگفته روی، فلک العیالی شمس المعالی مرزا عمر الملقب
محمد اسحق خان بهادر المخاطب نجم الدوله که ستاره عمر و دولتش بر ادب اقبال روز افزون و دافق ازو یاد
پیوسته لایع و روشن یاد می نماید، و آئینه خاطر المصطفیٰ فر اقبال میزداید، چنانکه گفته:

عبدشکر آرزو که غنا مایگان دهر پیوسته آرزوی فراغ تو میکنند

فخر اللہ تعالیٰ و شکره. و نسب این ذره بمقدار از طرف والد شیخ کمال الدین همیشه زاده قطب الاصلین
فوت الاسلام و المسلمین شیخ نصیر الدین محمود المشهور پیران دہلی و از طرف والدہ بکر کنیز دایره ولایت
دعش الکمال هدایت، غم گیری فلک عرفان، کوکب دری آسمان ایقان، شیخ حمید الدین عرف شیخ
محمد غوث گریلدی قدس اللہ تعالیٰ اسرارها میرسد. و نسب حضرت شیخ محمد غوث گویاری بخود واسطه
بسر دفتر ادلیا، و سرسلطه عرفا خواهر فرید الدین عطار دام ختام مسکه می پیوندد و لهذا فرزندان ایشان
را عطار می گویند و فقیر آرزو نظر بهمین معنی این بیت گفته:

جفا هست مرا حضرت عطار ازین راه اشعار خود اکنون بهشت پر فرستم

به طور شعرا تا بمن رسیده، دیدم مرحوم من، اشش شیخ حسام الدین که گاهی حسامی و گاهی

حسام تخلص میکرد، نیز طبع نظمی داشت هر چند در وسایحی پیشه بود. در سلسله مصنفان داران عالم گیرشاهی
فلسفک، اما گاهی بسلسله جنبانی موزونیت طبع شعر میفرمود. از دست رحمة الله علیه :

گهی چنین بر چنین گاهی تسم کرده می آید به رنگی که خواهی جلوه کن محتوای شایم
با تنگی غیب برده است طرب ده خوشم که اندر حیرت سراپا همچونی که چشم دگر گویشم
در بیان زلاله کار سنگ طفلان میکند در ازل شد قسمت دیوانه از سر باب سنگ

مخفی نماند که مدت پنجاه سال است که ناموس سخن گوی بگردن دارم و اوراق کتب و دواوین
چون روز و شب می شمارم اما هنوز سر رشته مربوط گویی، چنانکه باید، بدست نیفتاده و بعضی سخن
شناسی دست نداده. با اینهمه خیال سخن گویی از سر میبرد، و گوش سخن همی غیر این حرف نمیشنود. ناچار
پاره از اشعار خود هم داخل این تذکره نموده نام خود را پای نام عزیزان نوشته با اینکه باین رتبه هم
بنوده ام. امید از بزرگان من و معاصران سخن آفت که این تقصیر را آب غفر بشویند، در حق این
عاصمی جز او الله خیر الجزاء گویند. مصنفات و مؤلفات این عاصی این است :

۱- کلیات اشعار و غیره در نظم و نثر قریب سی هزار بیت ، ۲- فرهنگ سراج اللغه، در بیان
لغات قدیم فارسیه قریب چهل هزار بیت ، ۳- چراغ هدایت در لغات و اصطلاحات متناثراتی که در کتب

۱- ضمن تذکره سروری که شاعر عهد جهانگیری است می نویسد : " ... دین فن (فرهنگ) کتابی جامع ترا از زبان ناطق
نیست و مستطیع فرهنگ جهانگیری سروری و سر سیمانی است. لیکن بعد تحقیقات به ثبوت پیوست که تصحیفات و تحولات این
کتاب زیاده بر لغات میجامد و کتابی که پاره تحقیق جوهر لفظ فارسی در آن باشد غیر از فرهنگ رشیدی نیست. و چون این عاجز
همه را ملاحظه نمود از عدم تصحیح هر یک ناگهی یافت. لهذا (سراج اللغه) را تألیف نمود، بعد مطالعه کیفیت تحقیق و تدقیق معلوم میشود.
و چراغ هدایت گویا دفتر دوم است از سراج اللغه طرف آنکه صاحب بهار علم کی کی ازیاران نغمه است پانزده تا نوزده سال
پیش ازین بهار عجم تألیف نموده بود. نفع سراج الدین علی کتاب سراج اللغه و چراغ هدایت خود را با و دادم که هر چه پسند آمد
ازین هر دو کتاب داخل فرهنگ خود که خلاصه میسوزد کند، همچو گاه نخل مدین امر نمود شنیده ام که کی کی اذهل کثیر اصطلاحات
قدیمه و جدیده می نویسد متبع مرکبات سراج اللغه و چراغ هدایت را داخل نمود بریر دامن دیانت پنهان ساخته تا دیگری
واقف بر آن نشود. بهر حال، هر یکی را رسم و راهیست جدا "

قدیم بود، قریب پنجاه بیت - ۴ - نوادر الفاظ در بیان لغات هندی که فارسی و عربی آن غیر مشهور بود در هند، قریب پنجاه بیت - ۵ - شرح گلستان که در دادن طفلی نوشت - بود مشی بخیا بان قریب سه هزار بیت - ۶ - شرح سکندر نامه قریب پشش هزار بیت - ۷ - شرح قصاید فی قریب سه هزار بیت - ۸ - نسخ دادغن، شرح محاکمه که برای اعتراضات شیدا بر قصیده قدسی نموده، قریب سه هزار بیت - ۹ - نسخ سراج منیر، اجوبه اعتراضات ارباب کلامت منیر که بر چهار شاعر مثل ملا عری و غیره کرده قریب دو هزار بیت - ۱۰ - نسخ سراج و هاج، شرح محاکمه شورا که در حل بیت خواجه شیرازی قدس سره مفصله نموده اند، ۱۱ - رساله مویبت عظمی در فن معانی زبان پارسی، ۱۲ - مفتاح و تلخیص قریب دو هزار بیت، ۱۳ - رساله عطیه کبری در فن بیان معانی بطریق مذکور قریب یک هزار و پانصد بیت - ۱۴ - رساله تنبیه الغافلین شتمیل اعتراضات بر اشعار شیخ علی حزمین قریب سه هزار بیت، ۱۵ - تذکره الشعراء اکثر متقدم و متاخر شعرا که چهارست از همین کتاب و اینهم اگر با تمام رسد بفضل الهی قریب بی و پنجاه بیت خواهد بود انتخاب کلیات فقیر آرد این است :

قطره را دعوی انا البحر است چون نه فیه حقیقت دریا

صحب ارباب نیامست جز نفعی تمام کم بود زین وجه قیمت جامه پوشیده را
بکرم دعوت بجوی غیث سرمای عزت معابر خموشی نیست اینجا غم اظم را
ندارد یاد ایام جدایی چشم مست او حسانی نیست در پیش فرنگی سال هجرت را
بیدر فای پیش توان برد در شطرنج دهر گاه چپک راست رفتن هست لازم شاه را
اابر رحمت بیشتر نماید فی الحشر یا قوم قوموا سکارای
قریب خوش پسران خوردن آرد و ستم است ز روی تجربه گفت این سخنی پدر مارا
عیف در شام در در حجاز شتا ایها القوم سعیم کم شتی
ما تری من تفاوت فی الخلق نیست فرقی میان شاه و گدا
میکشان در عیم و تو بعیم شیخنا ذاک قسمة فیضی

یار ساقی و بادیه انگوری ایته القاحلون ما الفتوی
 دلم بذوق اسیری در آشیان خون شد شود شناخته لغت دمی که مفعودا
 یارب زیاده زین ز پسندی خرابیش مسکین دل منست دیار فرجک نیست
 شکسته یابنشین آرزو بگوشه فقر که شاه مملکت فقر حقن ترنگ است
 قسمت با تو ای زاهد بخت هم جداست نشستی الا فئس ترا، مار ائله الامین است
 آرزو از مردم دنیا که کتر از زنند چشم پوشیدن ترا واجب چو ستر خودت
 محزون بعیش نشاد بغم باشم آرزو نیک و بد زمانه چو بریک قرار نیست
 گدای میسکده دارد چه بهمت عالی که بادشاه جهانست و محبت جامش نیست
 شیخ حرم بدیاست پیر مغان مسجد دیدیم آرزو را بسیار الا بالیست
 نکندم توبه که از پیر مغان دارم شرم هر کجا رسم حیانت مسلمان نیست
 زحمت را اگر گفتم بزدی عیسی امشب بکوی میکرده غوغای دیگر است
 کوی که نگشته نظرناش خلق ازنی زمین هلاکت
 بهین عشق تو مقبول عالمی شده ام کدام دل که در آرزوی جای تو نیست
 تجرد هر که دارد شاه بهفت اقلیم میگردد زمین آزرده را تحت فلک بهیم میگردد
 که دیده است باین رنگ محش کیفیت تو بادیه خور دی و در اهل بزم خوش نماز
 حدود پست شد آنجا که بیت خود خواندم چنانکه بر سر کس خسته فرو داید
 هر کامل بنورانی رخ دلبر نمی ماند اگر ماند شبی ماند شبی دیگر نمی ماند
 بود شکل گرانان سینه جامع بدست افتد کند تا آدمی پیدا فلک بسیار میگردد
 تند پر شور و سیه مست ز کهسار آمد میکشان خزده که ابر آمد و بسیار آمد
 هزار کیل روان در رکاب اشک منست باین شکوه درین دشت گریه توان کرد
 چه نادان مردم اندازین بت پرستان ز خود عاجز تری را میپرستانند
 چو هر کس بنده پندار خویش است نگویم دیگری ما میپرستانند

بکام اهل دول چندی توان بودن خوشا کسی که جوگر دون زمانه ساز بود
 دیار آدمیت را ره و رسم دگر باشد که جز خوشنودی نعم دران سایل نمی خواهد
 کی بود سیاح دلی را تمنا ی دگر هست در هر گوشه این شهر دنیای دگر
 شب آرزو بسیار جوانی گریستم دامن برود کشیده زایش سفید خویش
 پاس آداب شریعت نیست سودای عشق روز دنیا شو شریک غالب یعقوب باش
 نفهم آرزو در هر جز صاحب کمال این را که چون بیت الغزل من خلوتی در انجمن دلم
 حکایت تشبلی از شونی محمود و ایا ز فیر آرزو که ستماست لشور عشق - ثمنوی:

بیر بر روی که قدمت داشت سودا	بها زار طلب شد بهر سودا
بحوم آیمینه در هر طرف دید	گل حیرانی از دیدار خود جمید
شگفت آمر پان از دولت عکس	که خود را کردم در گذشت عکس
گر نقش در بخل بی طاقی تنگ	چنین زد بخودی میناش بر سنگ
که ای دکان بصد خوبی کشاده	همه عرض مستاع حسن داده
چهره است اینک در دو فرو شند	زیوسف بهتری هر سو فرد شند
جوابش داد مرد رمز دانی	چو عقل پیر در پیری جوانی
که اینها گرمی هنگامه است	هزاران یوسف اند جلدت

تفصیل مزید درباره احوال بزبان خود :

بند را بن خوشنگو شاگرد خان آرزو که خان مذکور شعر ذیل درباره اذ گفته :

آرزو را محبت خوشنگو باز دارد ز فکرهای دگر

کتابی در تذکره شعرا نام سفینه خوشنگو مرتب کرده، چند سال قبل از مجمع التفائیس با تمام رسانید -

ازواجی سفینه خوشنگو مستفاد خود کرده این تذکره تا سال ۱۱۶۱ هجری مطابق سال آرزو بود و تا آن زمان
 حواشی مینویشت. در متن احوال خود که بالا خر داخل سفینه شد البته عمر خوش چهل و هشت نوشته که مشعر بر سال ۱۱۴۷ هجری
 تمام در همان متن میانش که "در دار الخلافه شایه جان آباد رسیده قریب سی سال است که در اینجا میگذرد" بنویسد آنکه
 (۳۰ + سال در دودلی ۳۲/ ۱۱۳۱ هجری) این تذکره قریب سال ۱۱۶۱ هجری میباشند و تفصیل بعضی از امرها که در

مجمع التفائیس یافت نشد از سفینه خوشگو که آرزو لقم خود نوشته خوشگو را برای سفینه داده نقل میشود:

"فقر... در سال ۱۰۹۹ هـ ولادت یافت... غیر از کتاب گلستان و بوستان و پند نامه و نام حق و آنهم در پنج شش سالگی دیگر کتاب فارسی خواند، تا چهارده سالگی یکسب علوم عربیه اشتغال داشت، غیر از آنکه و الهمرحم در هنگامیکه از لشکر عالمگیر گویا رانده بودند در غلال شبهه با صد و صد بیت از اشعار معاصرین یا و میدادند بمهرمایه شاعری من شده. در عمر چهارده سالگی مراد قی بشو پدید آمد و از شهر محقر که خاک قیامت جز و سر زمین شورانگیز است چون شهر در سرمن افتاد و بعد چندی که باز گویا راندم دو سه ماه بخدمت میر عبد الصلح که بنی که بعلاقه مشرقی جزیه در آنجا تشریف داشتند اشعار خود گذرانیم حسب تقدیر آسمانی میر مرحوم از گویا رانده به اکبر آباد تشریف بردند - فقرمندی باقی و تمهائی دمساز بود - اتفاقاً صحبت میر غلام علی احسنی اخلاص درست داد - چندی که سب شعر در خدمت ایشان نموده... درین مدت طالب العلی هم بقدر میگرد - بعد از آن اتفاق رفتن بمسند دکن افتاد - نرسیده به لشکر واقع غفران پناه عالمگیر روی داد، باز العود احمد خوانده به گویا رانده که وطن اجداد مادری بود رسید - بعد از آن بتقریبی به اکبر آباد که مستقط الراس است رسیده - پنج سال کتب متداوله عربیه را پیش مولانا و خود مولانا شیخ عابد الدین المشتهر به درویش محمد قیس سر گذرانید و درین بین مشق شعر نیز کرد - اکثر درین آیام صحبت یاران موزون مثل شاه عشق و میرزا حاتم بیگ حاتم میان عظمت الله کامل و محمد یقیم آزاد و میان علی عظیم حلف میان ناصر علی و دیگر بزرگواران و وارد دست بهم میداد تا اوایل عهد فرخ سیر بمقریب نوکری در شاه جهان آباد رسید بخدمت از خدمات گویا رانمندی که در پنج سال دیگر در وطن بسر برد - درین بین شعر گفتن کم اتفاق افتاد - بعد از آن در وقت تسط سادات بار به خدمت مذکور تغیر شد - فقر باز بار دوی بادشاهی که تقریب رفع هنگامه نیکو سیر بود، در اکبر آباد رسید - باز از آنجا بخدمت توادخ نگاری گویا ران متعین گشته و قریب ده ماه بسر کرده که درین اثنا اختر دولت سادات رو به بیضه آورد و فقیر نیز از خدمت مذکور مغزول شده در دار الخلافه شاه جهان آباد رسید قریب سی سال است که در اینجا میگذرم"

بذل مصنفات فقر، بیانش در سفینه قدی تفصیل الکلیات اشعار میکند بدینطور:

"مصنفات فقر: ... مشغولی عمود و ایاز در جواب زلالی مسلمی چمن عشق (چهار هزار بیت)

و ساقی نامرسمی به عالم آب و مشغولی دیگر در بحر غیر متعارف - این بیت از آنست:

آدم گل باغخت جهان شیطان باشد نافرمان

راست بر است ز تم کردم شاخ سر و قلم کردم

۱- "اوایل جوانی مطالعه دیوان سالم کشمیری بسیار کرده، فیها برداشته"، "من هم از مستفیدان معنوی اویم" (مجمع التفائیس)

و دشمنی بپوشش و خروشش و دشمنی دیگر در بحر حدیقه حکیم سنایی که هنوز ناتمام است و رباعیات و مخمسات و ترکیب بند و ترجیع بند و مقطعات و آوازخ، و رقعات سخی به پیام شوق:

د بعد پایانی رسیدن احوال خود نوشت: «ازد، بطور تتر خوشگو چند اطلاع های مفید میدهد:

... تتر احوال خانصاحب اینست که به قصدی منصب پادشاهی دارند... مکانی بیرون وکیل پوه در دارالخلافه مرتب فرمود متصل... رای آنندرام مخلص...»

و تفصیل کواکب احوال آرد و که پس از روشن شدن انقاس روداده، آرد و منابع معاصر منتخب شده، اینجا نقل شود:

... و بعد گشته شدن نجم الدوله... بسمت صوبه او دهم پیش رکن السلطنت عالیجاه شجاع الدوله بهباد که در آن زمان دایره دولت ایشان در پیرگهات من مضافات صوبه او دهم بود، آمد- چون در آن هنگام ثواب بدفع بهنگام و اطفا فی نایره فتنه، راجع بنا کس بنیوند آنصوب عازم بودند در آشنای راه در ناله کره که دو گردی جو نور واقع است... از بهی سوار ی بزر افتاد استرین پایش از جایجا میشد و ضرب عظیم رسید- از الم آن قصد یج بسیار کشید- بعد از قتی شفا یافت- بعد یک سال سنه ۱۱۶۹ هـ در کهنه حیات مقدس نهایت انجامید... چون در سفر نازین اتفاق فرود آمدن فقیر متمثل ایشان واقع میشد بنا بر انس من باین فن و ارتباط بزرگان بینی بر من شفقت میفرمود (نقش علی: باغ سانی، ۱۱۴۴ هـ)

» در ۱۱۳۲ هـ از گویا بردار الخلاه شاهجهان آباد آمد- وصحت او با آنندرام مخلص بنابر جنسیت موزنی

کبرا افتاد- مخلص برای او منصبی و جاگیری از سرکار بادشاهی گرفت و خدمت بسیاری از خود بقدیم رسانیده بعد وفات موتین الدوله پسرانجم الدوله نیز... صد و پنجاه رومی در ماه میرسلند و سوا ای این هم بر عایتها مینمود- و بعد انتقال نجم الدوله با سالار جنگ برادر خورنجم الدوله صحبت برآورد و همراه او از دهلوی قصد دیار شرقی کرد- و در

۱- دکتر منوهر سهای انور تعنیفات زیر را افاد میکند:

- (۱) مفر (علم الفتنه) (۲) میار الافکار (قواعد زبان) (۳) زواید النواید (قواعد زبان)
- (۴) خطبات (مع دیباچه) (۵) گلزار خیال (رساله) (۶) آبروی سخن (رساله)
- (۷) صفات حنین و فواره و تناک (۸) شرح گل کشتی (مقاله: مجله معاصر ج ۳، ۱۹۵۳: ۶۱)
- و مجله اندویرانیکا دیسامبر ۱۹۶۰-۶۱

او آخر محرم ۱۱۶۸ هجری ایام معدود از وفات صفدر جنگ ناظم صوبه اوده و صوبه آباد که اذی الحج ۱۱۶۷ در گذشت به بلده اوده که وطن اصلی جد و شیخ کمال الدین است رسید... بعد ورود بلده اوده بواسطه سالار جنگ با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ بر خورد و وی مدتی در پناه مردم خریج اواز سرکاشجاع الدوله مقرب شد و چون وقت انتقال او قریب رسید به بلده کهنه آمد و سه ریح الآخر ۱۱۶۹ هجری بحوار رحمت حق پرست - اول او را در کهنه امانت گذاشتند و بعد چند گاه بقیه حید او را بشاهجهان اکابر برده دفن کردند " (غلام علی آزاد بلگرامی خزانه عامه ۱۱۷۶)



پایه آرزو در نگاه معاصران:

کم باشد که او یا دشواری معاصر کی از فاضلان زمان خود را بدین منظر خارج تحسین پیش کنند؛ چنانکه آرزو از معاصران خود بخش و افزایند:

"استاد سرایا ارشاد:" "امام سخنوران"؛ "امرا و اعظم دولت پیوسته در حرمت و مراعات ادب اهتمام میورزند"؛ "شاعر بزرگ دست قادر سخن عالم فاضل تا حال بچوایشان بهند وستان جنت نشان بهم نرسیده بلا بحث در ایران می رود... حاصل کمالات ادشان از حیزه بیان بیرون است - هم استادان مضبوط و دخیته شاگردان آن بزرگوار"؛ "بالفعل در فضیلت کمال فو قش متصور نیست حق تعالی سلامتش دارد - و زیاده بر این از کمالات آن بزرگوار مثل من؛ همچنان چه نویسد که شمار قطره آب باران نمودن سیاحت افلاک میموند"؛ "سرگردان سخن سنجان استاد استادان... بعد از خسر چنین صاحب کمال پر گو و خوشگو میسازد عالمیان نرسیده"



میگویند، و بی مورد نگویند که در ذوق سخن و نقد سخن و فهم سخن و شرح سخن — و هم در زبان

- ۱- بخش علی بن شمس متغول در مجمع الفایس - ۲- شاه آفرین لاهوری متغول در مجمع الفایس - ۳- والد افغانی بیاض الشرا
- ۴- آبرو، بزرگ، یگرو، مصغین، سجاد، پیام بنجه شاگردان دسودا، میر، درد بنجه، مستغیدکان (مرتب) قدرت الله قاسم در بنجه نغز می نویسند: "نسخه پر دوازده ایام گوی میان آبرو و دسودا سخن سنجان خوشنویس امیرزا محمد رفیع سودا، و مملکت سخن سازی را یکسان سازد خواهر میر درد، و دسودا بی نظیر محمد رفیع میر بنجه فیض اندوزان آن گیمهان خدیو سخن پردازی اند - بمثابة که علمای اهل حق را دامت رحمتهم اعیان امام بهام قیدانام ابو فیض کوفی میگویند: اگر شرای هندی زبان را عیال خان آرزو گویندی سزد - ۵- میر تقی میر نکات الشرا - ۶- قایم چاند پوری؛ مخزن نکات - ۷- میر حسن: تذکره شعرا اردو -

شناسی فارسی چنین فاضلی پس از امیر خسرو تا زمان آرزو از سر زمین هند دیگری برنخاسته؛ و از آثار وی که مشتمل بر موضوعات گوناگون هستند، فضل و دانش وی و هم دقت نظر کاملاً آشکار است.

در سده دوازدهم مخصوصاً، قدری هم قبل از آن پایه اعتبار از سخن فنی و زبان‌آئی هندستان زبانیان در نظر ایرانیان ساقط شده بود. خان آرزو در اذیت دیدگاه وچه از حیث علمی کردن این امر بر ایرانیان معاصرش کرد که زبان شناسی فارسی اجاره نیست که تنها بایرانیان اختصاص دارد. عده از تصنیفات او از جمله ^{مطلب} هفت داشت که هم بالادستی ایرانیان بر هندیان که درباره زبان شناسی راه یافته، پاره پاره کند. سپس از رسیدن بمنزلی که در نظر داشته، آرزو دراهی میانی و متوازن پیش گرفت و ایران را در همان ردیف قرار داد که هندوستان را در آن جای داده بود. و از صفاتی که ضمن ترجمه آصف خان جعفر قزوینی ایران را و سپس هندستان را یاد کرده شعر بر نکته مزبور است: «از قزوین جنت آیین است؛ در هندستان بهشت نشان بمعانج رسیده»

دیگس از خصایص این تذکره نکته های انتقادی آرزو است که تحت ترجمه شعر هر کجا که واژه یا ترکیبی یا اسلوب ادا بنظرش کمزور یا سقیم یا نازیبا می‌آید و یا مضمون متنازع از متقدم متوارد (یا ناخود) می‌باشد مورد نکته چینی مؤلف می‌گردد.

یادداشت‌های گوناگون که درباره تهذیب و معاشرت سده دوازدهم درین تذکره یافته شده در بازار فنی آن عهد خیلی مددگار می‌باشد.

و چنانکه از عهد اورنگ زیب تا عهد احمد شاه (دیک سال و چند ماه هم از عهد عالمگیر ثانی) سلطنت دلی را در جمیع وعین اختلال از نزدیک مشاهده نموده، اشاره های تاریخی که جایجا در مجمع التفاسیر وارد شده از حیث وثایق نویسی تاریخ معاصر خیلی ثمن است.

امید که از چاپ شدن بخش معاصران از تذکره مجمع التفاسیر ماخذی معتبر در شرح احوال شعرا ی سده دوازدهم اضافه باشد.



اقدس، حاجی عبدالواسع : پسراجی محمد جان قدسی - جوانی بود خوش طبیعت - بهندوستان آمده دارو فرزند گر خان صبیح محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی مغفور گشته - اروسست ؛

بمکتب میرود از خانه بهتر میکند بازی معلم گویدش سرکن قلم سر میکند بازی
خیال او میگیرد دی آدم در چشم بدریا چون رسد طفلش او میکند بازی

انشر (شفیعی الش) صاحبش از شیراز است - مدتها در اصفهان بسر کرده - گویند که روبرو معلوم نیست که کور مادر زاد بود یا غیر آن - شاگرد مسیح الزمانی میرزا هادی قلندر است که والد نواب بقراط الزمانی علوی خان مرحوم و مغفور بود - زمان سلطان حسین میرزای صفوی که گویا خاتم سلسله سلاطین صفوی است در یافته - و تاریخ نواب وحید الزمانی بسیار کرده - گویا بعد از ظاهر نمر بادی بعرضه آمده ، لهذا احوال و اشعار او در تذکره ظاهر نمر بادی مسطور نیست - بچونجفت قلی خان صدر الصدور ایران بسیار خوب گفته - غرض خیلی خوش خلق بود و زبان گزیده داشت - بسیار معانی تازه در کلام او هست ، چه در غزل و چه در قصیده و چه غیر آن - کیمیات فخری دارد ، گویا همه منتخب است - طرز شعر او با طور ملا محمد سعید بسیار ماناست - فقر آردوسی سال پیش ازین ، جواب تمام دیوان غزل او و چند قصیده - بعرضه چند ماه گفته ، ملتی علیهمه بود ، حالا داخل دیوان کلان خود نموده ام - بهر حال ، شفیع بسیار بخته گو و تازه خیال است - انتخاب اشعار او نوشته می شود :

خواهی عزیز دهر شوی خاک ار شو در دیده باز سرم شدن جاست سنگ را
زندگانی میشود دشوار در پایان عمر هست بیداری مشقت بگذرد چون وقت خواب
پراغی از پی حاجت زلاله روشن کن بیوستان که قدمگاه سبزه پوشانست

فقر آرد گوید که مصرع اول گمان من چنین بهتر است :

“ پراغی از پی حاجت ز جام روشن کن ”

دارند خلق بسکه بصاحب زدر اعتقاد هر کس که مالک دودرم گشت بود راست
و بنگران فقر اند و موافق مشرب خود مسرع ددم این بیت چنین بهتر است :
" هر کس که گشت مالک دینار بود راست "

نذ نطف تو ام هر چه ضرورت هیاست چیزیکه من امروز ندارم غم فردا است
اگر در شک تو میرم رقیب ، جادارد که یار نوحه کمان از پی عجزانه تست
فقر آرزو گوید نزدیک همین معنی است آنچه میر فتح الدین حیدر معالی گفته :
دوش برغش رفیعی اشکها بر دم که تو همیش گریان ترا ز اهل عز امی آمدی
پیش ازین محنت ایام چنین صعب نبود هر که اکنون به بلا صبر کند ایوب است
نباشد عالمی از عالم دیوانگی خوشتر بی هر کس غم عالم ندارد ، عالمی دارد
ز عشق هر چه بدل نقش بود زایل شد نشان بسکه نباشد ز رگداخته را
- ماشاه جهان پناه بر تخت نشست گشتند بطاعت اشدا مطرب و مست
در تعریف شعر و شاعر :

دفتر شاهان ز بعد مرگ مرد باطل است دفتر اهل سخن جمع است تا باشد نشان
ایجاد ، میر محمد احسن : از سلاطین صیح النسب است گمان دام که از قصبه سادات که جای کمال چیز
است - مدتی در عهد عالمگیری باختر اندیش خان متصدی چکله اتاوه بسر برده - اوایل عهد بادشاه مرثوم
شهید محمد فرزند سیر ملک شاهنامه نویسی بادشاه شد - و بعد نوشتن پاره از حالات و گذرانیدن از نظر ملخی
گران مقلدان از بادشاه دیداد دل صله یافت - از بعضی مسموحست :

هر نفس کار جهان چون موج دریم بریم است عشرت امروزه بگذریم فردا یا نصیب
لنگ و بوش و بر خوار گل و لاله نشست هر غباری که بچولان تو از جا برخاست
چرا حقیق چراغی بغیر شعاع حسن مرا که بهر ز خود رفتن است راه نگاه

الرحمنه : پسردوم عبدالغنی بیگ قبول - سابق " آزاد " تخلص میکرد ، بعد از آن جنون
قرار داد تلاش معنیهای بسیار داشت - از کشمیر که آمده در خدمت نواب حرم علی اصغر خان برادر خود

خواب عصمت و عفت مناب کو که معاجز عجم النساء بیکم لب میگرد و عمر گرامی در نهایت ایشان عرف نمود چندی اود
برادرش گرامی با فقر همطرح بود - از غزلیات او اینوقت بخاطر نیست - قنوی در تعریف بهار خوان و اطعمه نوا
مغفور و میر و گفته - نوشته میشود -

آزاد، سید غلام علی: از فرزندان سید عبدالجلیل بگرامی که عبدالحسین تخلص میکرد و
احوالش میماید انشاء الله تعالی - مردی فاضل و عالم، بزیارت بیت الله فایز گردیده - از چند گاه در
اودنگ آباد فرود کش کرده - صوبه داران دکن خیلی در تعظیم و توقیر او میکوشیدند و سعادت دارین حاصل مینمایند
بافقر آرد و اخلاص غایبانه دارد - سابق از کمال شوق هندی جوانی فرستاده و طلب اشعار و احوال
فقر نموده - یک دو غزل فارسی و یک قصیده عربی در کمال فصاحت و بلاغت فرستاده بود - وینولا
هندی جوانی فرستاده و سبزه و از غزلیات خود نوشته، مشق سخن رسیده - تلاشهای بالادست دارد
چنانچه ازین اشعار او که نوشته میشود ظاهر است - گویند تذکره الشعراء نوشته، وینولا نظر ثانی بر آن
بازی نویسد - از دوست:

از حرم آورد دسوی دیر هندستان مرا / کز دم چشم سیاهت کرد سرگردان مرا
ز ذوق بانگ آلتند عارفان در وجد / سخن تمام شد و لذت سخن باقیست
در دمنان را داد کردن بهشتی گرامت / خاد از پای بر آوردن گل بخار ماست
کار دانا نیست در ایام غم ناخوش شدن / وقت نرگس رخس که در فصل خزان گیر قدح
سرکشی سرایه نقصان و دلت میشود / نیشکر را بند بالا کم خلاوت می شود
مریضی لغم بالا ترا از مرض اینست / که صبح صورت محسوس غیب باید دید
نقش و نگار دنیا سیر بهشت دارد / اما چو پای طاوس انجام ازشت دارد

آفرین، شاه فقیر الله: از لاهور است. وطن اصلش معلوم نیست - غرض بسیار
مردم خوش مشرب و آزاد و متوکل بود - صوبه داران لاهور، خصوصاً سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر و دیگر
مردم و زکریا خان بهادر پسر او بسیار تعظیم و توقیر او مینمودند - سرش باطل دنیا کم فرود میآید، لهذا

مرغ اغنیا بسیار کم کرده - با فقیر آرزو خلی ربط غایبان بهم رسانیده - مکالمه روحانی که بخار نست از نام و پیام
در میان داشت - دوماً "امام سخوران" میزشت - با آنکه بیایه مقتدی انما این فن رسیده ام - کلیات ضعیفی دارد
مشتمل بر قصاید و مثنویات و غزل - بسیار خوش زبان تازه خیال بود - طور و طرز میان نامر علی منظور او بود - گاهی
استفسار بعضی از مسطحات تازه گوین فارسی ازین عاجز میفرمود - در لاهور شاگردان بسیار دارد - از آنجمله
حکیم بیگ خان ماکم تخلص که بسیار مد عزیز و خوش فکر است - و بعد از وفات شاه آفرین، دیوان خود را از نظر
گذرانیده - انتخاب دیوان آفرین نیست :

خوشا دوری که در عالم ایازی بود و محمودی وفا غنما، محبت کیمیا شد در زمان ما
کوه کن بودن و عجبون بودن کار شوقست، نه کار من و نست

رو داری از آئینه بهره و چه محال است جز صدق غمنا یا از ا صاحب صفای چ
کامل کجا مقتدا سبب می شود بی زردبان سحر بیام فلک رسید
اشب گل روی که مرا باغ نظر بود در هر مژه بر هر مژدنی سیر و گز بود
غری نیست هنر مند حوادث زده را هست بقدر چون آن نسخ که ابر باشد
ز فیض خلق خوش آسوده باشد آفرین ما که از وضع ملایم باش پر زیر سر دارد
میفرزاید ظلمت دل صحبت افسردگان چون زمستان بیشتر گردد، شود شبها بلند
کسی کو تفر دین را فکر بر پاسا خلق دارد بیاد که بلا خاکی بسر انداختن دارد
نشاناد خیزش شرم ابر زده میداند الهی توبه از جرمی که طاعت کرده ام تاش
دست کسی که گیرد از پافتاده را باشد کلید جنت پنهان در آستینش

یار ساقی بزم خالی از رقیب بر چه بادا باد - نخواهد دم
هر چند که جنتاب صف بخش نشان است بی یار پر بچه بود دیو سفیدم
گریز الم ز همیشه و فریاد بنده عشقم همین یک حلقه صاحب دلان را حلقه در گوشم
گل اندامی که در جیم گل غمنازه میریزد حایل چون گریان میکند دستی بهر گردن

امید، قزلباش خان : نام اصلی این عزیز بزرگوار محمد رضا است - از بهران بود - از

دست مدبر دار هندوستان گردیده، بیشتر رفیق ذوالفقار خان بهادر در نهرت جنگ میر غشی میرا و رنگ زیب
 بادشاه غازی بود. اکثر در دکن تشریف داشته. بعد از آن مدتی بر فاقه نظام الملک اصفهانی سوخته دکن
 عمر عزیز خود گذرانید. با آنکه قریب چهل سال است که درین ملک است و زبانش به هندی خوب میگردد
 لیکن زبان این ملک را خوب می فهمد و نکته و لغات هندی را مثل او مثل چه که اکثر اهل هندند، نمی رسند
 از بسکه طبیعت او ... منصف افتاده، اکثر چیزهای هندوستان را داند و میداند و از تعجب مطلق معرا
 و مبراست. با وجود ذی المالت، دنیا را یک ذره وجود نمی گذارد. و بسیار مجرب و مدبیر است. صاحب مشرب
 عالی است. آدمی باین اخلاق حسنه و اوصاف پسندیده کم دیده شده. قریب هشت سال است که
 سواد حضرت شاه جهان آباد دلی را با شوق ذات فایض الانوار مشرق تجلی ساخته. هیچ هنگامه و محمی نیست
 که بی تکلف گنجین تماشایش نبوده. بقیة السلف آدمیت و چراغ دودمان اهل بیت بود. در قدما
 بسلطان که از اهل بیت ستمست، شورش بسیار مانا است. با فیر آرزو بغایت اشفاق و اخلاص
 داشت. سه سال پیش ازین بر حمت حق پیوسته. ایامیکه فیقر رساله تنبیه الغافلین فی اعتراضات علی
 اشعار الحزین نوشته بود، بعضی از کاسه لسان هند که بتصدیق بلا تصور محقق کلام شعرای ایران اند،
 بخان مسطور ظاهر کردند که ظانی یعنی فیقر آرزو و اعتراضات از بهینه خلاف محاوره و سستی عبارت و نامالی
 معاصر بر اشعار شیخ محمد علی حزن نموده، خان امیدگاه گفت که درد باندانی شیخ شبهه نیست، اما اینقدر هم
 یقینی است که آنچه ظانی یعنی فیقر آرزو گفته باشد، بی چیزی نخواهد بود. سبحان الله آخر آن رساله چون
 شهره یافت و نقلهای آن جایبار سید و یکس از مغل و هندوی از عهده جواب بیرون نیامد، حتی که امارت
 مریمت علی قلی خان بهادر و التخلص که از بزرگان زادگان ایران دوزیر زاده آن دیار است؛ اکثر آن
 رساله را مشاهده فضایل و کمالات پناه میر شمس الدین فیقر که امروز درین غن استاد عهد و طرز فانی اختیار
 کرده اوست، داخل تذکره خود کرده باصفهان فرستاد. هر چند این محی از راه ناخوشی بود که میان شیخ
 و خان معزی الیه بوقوع آمده، لیکن منصف می فهمد که اگر اعتراضات مذکور بجا نبود داخل تذکره کردن و بی
 مثل ایران فرستادن خصوصاً اعتراض هندی برای بی حساب نداشت. مطلع خزل اول دیوان بلاغت
 بیان قزلباش خان امید این است، و خطی بسیار بزرگه واقع شده است. رحمه الله تعالی و حشر مع اهل
 مراد بهیچ مهربو ماه گردیم دنیا را ————— ندارد منزل آسایشی دیدیم دنیا را
 از کم خنثی است کس چگونه ————— این حرفت نامه بزرگانها

هر روز شوند عاشقان نو کوی نوشده است ننگ دنیا

بدانکه "ننگ" مفتوح و سکون زن و کاف فانی دنیای نو تازه است - داین ظاهر زبان
فرنگ است چه درین ایام پیش ایشان جزیره زیر زمین پیدا شده که سابق ارباب بیعت را اذان
اطلاع نموده و آنرا موسوم به "ننگ دنیا" کرده اند.

نیست دلسوزی بجز خود شمع را بیکی با کسی در کار نیست
نخردید اگر اخلاص مرا، معذور است که گشاد است دکان جنس فراوان شده را

مذخرات فیض بیدار نیست سوی مسجد گمردم در خواب
حاجی عیث بطون حرم سعی میکنی باید شدن بصاحب این خانه آشنا

بجای ننگ سهل تیرم لیکن قسم عالمی بجان نمست
جهان گفت چنان و چنین نخواهد ماند اگر نماند چنان پس چرا چنین مانده است

ممک آخر بچو رو چین بجبین اندازی که در بسته بود دست بدر بان محتاج
تو ظلم کردی و خواهم ترا جزا نرسد خدا کند که بفریاد ما خدا نرسد

من بزرگ ذره، او چون آفتاب هر قدر نزدیک رفتم دور شد
تماشا کردی ره خود فروشیهایی را دگر کی یوسف ما بر سر بازار میاید

از خرابات مسجد چکنی تکلیفم بروای زاهد بیکار که فرصت دارد

آختم، شیخ حفیظ الله: خالوزاده و برادر کلان فقیر آرزو، خیلی صاحب دست و دل

بود. مدت مدید بنوکری بادشاهزاده محمد اعظم شاه مرحوم بسر کرده - بعد از گذشته شدن او، در سلطنت

محمد فرخ میر بادشاه شهید، بسبب آشنایی قدیم نواب شهید مصمصام الدوله بهادر خان دوران داخل والا

شاهیان گردیده، اوقات بسر برد شعر بسیار خوب میفرمود و در ۲۲ سالگی جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه

بادشاه مرحوم در اکبر آباد بر حمت حق پیوست - دیوان قدیمش تلف گردیده - آنچه بعد از آن گفته بود و در

۱- دانه دینگ، همانا دانه انگلیسی YOUNG. امت - YOUNG WORLD ظاهر آتانه

برق - لاله آمریکا است که در سالهای آخرین در او خرسده نهیم کشون شد (عرب)

اکبر آید هست - اینجا نیست - پاره از اشارش که در جنگی دیده نوشته - از دوست -

استحقاق، محمد اسحق خان بهادر مؤتمن الدوله : مجمع البحرين دین و دل، حاجی حسین علم
و اهل کثافت روز قرآن ملت منی حلال عقد عقاید مذہب سخن بود - وطن آبائی شریف ایشان شو شتر است -
از مدتی بهند آمده، با اختیار تمام و اعتبار مالا کلام کوکری سلاطین هندوستان اختیار کرده، در هر سلسله و
هر دولتی ممتاز بوده اند، خصوصاً در عهد بادشاه فردوس آرامگاه محرشاه جبل الجنته مشاوه که ذات
شریف ایشان مزین و کامب انام و از جزئی تا کلی مدار اللهم گردیدند، باین طلاق لسان و وضوح
بیان و دقت نظر و صفای ذهن و زود رسیدن بدقایق و کشف معضلات دیگری ندیده بلکه
از دقیق فہمان کم شنیده - در نشر، چه عربی و چه فارسی، حریری و بدیع ہدائی را سر خط بخشیده و ظہوری و
جلالی را خط نسخ بر سایل کشیده - در نظم فارسی و جید روزگار و صایب و جلال و اسیر را مایه افتخار
بود - غیر آرزو را در خدمت ایشان از مدت بیست و چند سال اخلاص و بندگی تحقق بود - ازین جهت
کمال اشتقاق مرعی میفرمود - صلاحی بر تہ داشتہ است کہ وقتیکہ ازین جہان فانی بگلگشت فردوس و دلالی
میخیزد، بشغل و صنو و فکر نماز پیشین بود - بلکه در سجدہ جان بجان آفرین سپرد - ہزار ہزار آفرین بر
جان پاک - بگلگشتہ رودنی و لطیف گوئی یکتای روزگار و منتخب لیل و نہار بود - چنانکہ ایامیکہ نادر شاہ
بان عظمت و جلال کہ زہرہ زانہ خدار در پیش او آب میشد ہمگامیکہ ایشان را در خدمت بادشاہ مغفور
مرحوم فردوس آرامگاه محرشاہ دید، از بسکہ جمین اقبال آمینہ اش می تافت - از بادشاہ مذکور پرسید کہ
این جوان خوش سیماکہ است - و در ہنگامی کہ قشون نادر شاہی از قتل عام دارالحلاۃ شاہجہان آباد دہلی غافل
گشتہ، مشغول تحصیل مال المانی عبدالباقی خان کہ یکی از وزرای نادر شاہ بود، بر سبیل شکایات بایشان گفت
کہ مردم دہلی باز یک قتل عام میخوانند - تو اب مرحوم مسطور فی الغور در جواب او این بیت خواند :

کسی نماند کہ دیگر تیغ ناز کشی مگر تو زہد کنی خلق را و باز کشی

الحاصل نکات و لطایف آنجناب حیدر شمار است - درین جانوشن منتخب اشعار ایشان مناسب
است لهذا نوشته میشود تا دید یافت شود کہ با وجود اشتغال دنیوی چہ قدر معنوی داشتند رحمۃ اللہ علیہ

از دوست : بحر کشیدہ ساعر حضور ابر بہار جواب شوخی گل بخت گلستان حیات

۱- لطفاً منتخبی از کلام آثم را در تذکرہ باغ معانی کہ در مجلہ خدایتش لائبریری ہنزل ۶ شماره ۲ بجا بردہ، نگاہ کند -

در مرتبه امام ابن ابی العزیز علیه التحیات چنین گفته که بنده او شش بار مرده است،
هر چند مخالف مذہب اہل سنت است لیکن اگر کسی انصاف کند معذور بود:

تند باز گنبد فلک از نویم پر صدا گردید باز روی زمین پر غم و حنا
ارواح ادبیا شده در محنت و بلا در ماتم حسین علی شاه اعتقا
آن کشته سقیف و شوری و کربلا
از غار نیز پاکه خراشید روی گل پر خون که کرد بوسه گیمه سید الرسل
آن کیست کوشکست دل بادی بیل بر آل مصطفی که پسندید سب و فیل
این جرأت از که بود بر اولاد تقی
پزشمرده گشت سرد سرافراز معطفی شد تشنه جان ساقی کوثر بکر بلا
تفسیر از عطش جگر سرد و نسا از تشنگی بسوخت دل شاه مجتبی
دل آب گشت در محنت بدامان یلا

احمد شیرازی، مولانا: صاحب سخن است، از دست:
جدا ز شست تو چون تیز بقرار تو ام بهر زمین که شستم در انتظار تو ام
جناب سام میرزا در تحفه می نویسد که مولانا یزد کو را ندک مولایت داشت. گویند در زمان فطو او را
آدمی خود را نود و نه فقر آرزو گوید که ایامی که نادر شاه طر الحلا در دہلی را مسخر کرد، افواج شاهی برای مال
المانی محاصره شهر داشتند، و در شهر بر قشون قزلباش بود. بعضی از مردم این شهر نقل میکردند که درین فوج
مردم آدمی از دستند و مرا باور نمی آمد که در چنین حالت آدمی، آدمی را بخورد و ظاهر از کمال ترس مردم
خواهد بود یا فوج قزلباش اینها را ترسانیده. اتفاقاً در آن وقت شخصی حاضر بود که از والد خود نقل
کرد که بدین جوگی که خوارق عادت از روایت می کردند، بر فرتم. جوگی در اظهار کالات خود آمده گفت
که نه ماه مادر من مراد شکم داشت و حالش ماه است که او را در شکم نگاه می کنم. و ازین حوت استعجاب
بسیار دست داد. پس سلفسار احوال نمودم. جوگی گفت: مادر من مرده بود، او را خوردم. فقیر آرزو
گوید من گفتم اگر در آن وقت من می بودم می گفتم که علاوه اش آنکه بعد نگه داشتن در شکم مادر ترا از راه پیش
بر آورد تا چنین پیش آمدی و تو او را پس بدر کردی تا حکایت او پس میرشد.

احسنی، سید غلام علی: فقیر آرزو در ایام طفلی اشعار خود را در خدمت ایشان گذرانیده -
و بر این احقر حق بسیار ثابت نموده اند - این مرد بزرگوار از سادات میح النسب بود، اجدادش توکل و ابیاد
اختیار نموده - بالفعل دیوان ایشان پیش فقیر نیست و دویست که یاد بود نوشته میشود:

شانه را آهسته زن مشاطه برگیسوی او - رسته تاجان منست ای بجنبر هر موی او
به احسنی یکسر بهنگام خراشش بشنوی - گنگ آن خفحال یا نازم حیا نازم حیا

آزاد محمد تقی: در اکبر آباد در خدمت سیاست دامت مرتبت سید امیر خان مرحوم محفوظ
مدتی مدید اسیر کرده، آخر آذربایجان شد و در شهر مذکور دویست حیات سپرد - اصلش از کشمیر چندتایی نظر
است - در شعرش اگر حاجی محمد اسلم سالم بود - با فقیر آرزو خیلی ارتباط و اختلاط داشت - خدایش
بیامرزاد بسیار خوش اختلاط در گفتار صحبت بود - کلاش حالی از مرز نبود - عجب عزیز کسی بود
بالفعل غیر از یک شعر از وی ندیست - رای رایان آشنه رام مخلص تخلص که در همین ایام رحلت نمود
مثنوی او را در اکبر آباد طلبیده که در کتابخانه او هست - اگر دیگر اشعارش دست بهم میدهد
نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی - از دست:

ظلم بر ساغر و بیداد به میثاکنم - نکم موسم گل تو بر بجا نکم
دادی دادم تو عشوه و من بتو دل هستی هستم تو شاد و من از تو غم
بردی بردم تو دل ز من غم تو کردی کردم تو جور و من جسد بجل

آظهری، سراج الدین: از معاصران تقی ادهدی است چنانکه گفته که با آظهری
خوبی دارد - همه روز با من ایشان مباحثات و منازعات میافتا آظهری در گذشته و ادب و
زنده است در کشمیر - و الکای هند سارایر و دایره اگر چه ادیب آظهری کردی و با او گفتی که
مهل منی چه منظری مهل آظهری است و منظر در جواب گفتی که تو مستعمل منی -

در حکایات الشعر اسطوره است که ملا آظهری که نابینا بود اتفاقاً با ملا شیدا ملاقات
میکند و چنین بیت و اینچونان میگوید که شیاطین الانس بود از راه مثنوی مثل هندی در برابرش میگوید
که تریز اشتر در فارسی است که زن نابینا را خدا حافظ است و در بیان کن که خط میرزا صاب است

بیت مذکور بنام منظری مرقوم است اول اقوی است - از دوست :

مرا بسینه ز عشقت هزار پاره دلبست که چون لباس گدایان هزار پاره خواست
خواه با اظهري و خواه به بیکانه نشین من همین شرم ترا بر تو نگهبان کردم
رباعی

ای دل چو بود عارضی این عمر عزیز ز نه بار که ترشش مکن الا بود چیز
یا بهزنگاری که پسندیده بود یا صحبت یاری که بود اهل تمیز

اشرف ، ملا محمد مصید : پسر ملا محمد صالح مازندرانی از طرف پدر و مادر شرف
علم باور سیده پدرش شارح اصول کافیت و خالای باقر مجلسی مجتهد قرار داده امامیه بیج
یک حاجت اظهار ندارد و از ایران بپند آمده باستانی بادشاها زاده زیبا نسای بیگم
صید محمد اورنگ عالمگیر بادشاه غفر الله تعالی متا ز گردیده بیاز بایران رفت مدتی در کابل
بود خیلی طبع شوخ و ظریف داشت فاضل و شاعر و خوشنویس و مصور بود ، چنانکه درین
رباعی اشارت بدان نمود :

سرباعی

اشرف تو کیست نکست دانی رانی اسرار روز حبا و دانی دانی
هر چند که مانند اری در خط در شیوه تصویر مسالی مالی
از نواب مرحوم مغفور موتمن الدوله بهادر که شاگرد بلا واسطه ملا بود مسعودیت که ملا بگری
شوخی بود که خود نقل کرد که ایامی که در اصفهان بودم روزی در مدرسه آخوند ملا باقر مجلسی که خالو بود
حاضر بودم که شخصی خبر خروس بازی آورد - من برای تماشا بروی خواسته رفتم - روز دیگر که آنجا رفتم آخوند مرا
دید و گفت که از رفتن تو بهماشای خروس بازی در حلقه درس ترا آلم - گفتم من زیاده تر ازین تر
نیایم - باستماع توجهات بارده که ازین جناب بظهور میآید عطف تر آنکه با بیگم شوخیها در پرده
میکرد - ازان جمله است که بر بیگم نوشته بود که سبزه بسین دل میخوابد و بهندی آرد بخود را
بسین گویند بیای موحده دیای جمول و بسین همه مفتوح و لون زده و چون ازین لفظ سبزه

سن را دور کنند و سه میماند بیکم این را دریافته بودند شت که به پیغام راست نیاید - بهر حال
 هر که دیوان او را سیر کرده میدانند که چه قدر شوخ طبیعت بود - تا پیش معینهای تازه بسیار دارد
 و فکرش مهرو دت همین الفاظ نابست که در اشعارش اکثر است سببش همین بود که در بند بستن
 مضمون تازه است - لهذا در کلام او بیت در دهنه از گشت - صاحب غزل و رباعی و قصاید
 است - مثنوی قصاید قدر در برابر قصاید قدر محمد قلی سلیم گفته و خیلی معانی غریب در آن بکار
 برده - با وجود این کمالات گاهی در بحر خطا میکند و وجه این پنج ظاهر نیست چنانکه گوید:
 دلم ز لعل تو کم کرده خاموش لرزد پو بلبل که پروبال آشنایش لرزد
 دلم برشته طول اهل حسن باز نیست که بی ثبات بودند رایشان لرزد
 چه مصرع سوم غیر بحر و میگانه بحر بیت اول است اما درین بحر بیت العنب اساتذہ بسیار
 را الغرض اقتاده است مخصوص این عزیز نیست و اگر فتن نام دور از ادب است و
 همچنین درین رباعی :

آنانکه اسیر تنگ ظرفی اندم یک حرف نخوانده اند و حرفی اندم
 این طایفه کور سوادان جهان محتاج عصای مبر حرفی اندم
 چه پیش طبع موزون قافیه این رباعی نهی واقع شده که از وزن خارجست فغان بلکایش
 قریب هشت هزار بیت باشد انتخابش نوشته میشود :

بسیر کعبه و دیریم خواه اینجا و خواه آنجا که مطلب سخی تست خواه اینجا و خواه آنجا

سوفیان را هم جهنم هم بهشتی ناخوش است آب و آتش هر دو بدو میکند تشنه را

بمکه هند چه سخنی دیار ایران را بخاک تیره برابر کمین گلستان را

توان از معرفت ملل معامی جهان کردن بسان قفل بجهت دانستن کلید اینجا

از فضای وادی مهر است یوسف خیز تر گلشن ایران مگر از چاه کنعان خورده آب

کی سرم اشرف فرداید از اشعار لطیف معنی باریک موی خاندانهای ماست

فیر آند و گوید که نظایر امراد از اشعار لطیف شعر عبد اللطیف خان تنها است که
معاصر او بود چه تنها بطرز مرزا جلال اسیر شهرستانی که خالوی او ست راه میرفت -
و در میان طور اشرف و اسیر بودن بعید است - لهذا بعضی نقل از عبد اللطیف خان
تنها میکردند که هرگاه شوق خندیدن پیدا میشد اشعار ملا سعید اشرف میشنویم - لیکن
انصاف آنست که قول تنها نظر بر عرض اشعار اشرف باشد و الا چندان ابیات او
بالادست بیش از بیش است :

اختیام نیست در غربت که چون رنگِ حنا رفتن هندوستان من بدست دیگراست
شد ز تنهایی غریب کشور هندوستان دل ز جرائی بیابان مرگ محوای دیگر

آصف، محمد قلی : از قم است - صاحب کلمات الشعرا همین یک بیت از او
آورده لیکن اشعار بسیار دارد - چنانچه در نیولا دیوانی از او بنظر آمده قریب شش هزار
بیت - درین ایام عالیجاه والا منزلت نظام الملک آصف جاه که سه سال پیش ازین
و دیعت حیات سپردند آصف تخلص میکردند و سابق شاکر تخلص ایشان بود -
از آصف قم است :

شغلایم اما زدود دل سیه پوشیم ما چون چراغ لاله میسوزیم و خاموشیم ما
در گلستان محبت غنچه نشگفته ایم خون دل در پرده می نوشیم و خاموشیم ما
ناله شند کس ز تو افسانه دوزخ مرگی بتر از صحبت زاهد نباشد
هلال عید به تیغ کشیده میماند نشاءد هر حرف شنیده میماند
درین خرابه ولی غالی از کدورت نیست جهان بآینه رنگ دیده میماند

بازل، رفیع خان : برادرزادهٔ محوطا هر وزیر خان عالم گیر شاهی است - پدر یا جدش از ایران بهند آمده داخل جرگهٔ امر گردیده - آرزو ایشانرا در پیافه سالکی هنگامیکه قلعه را گوالیار بودند، دیده و مستفید طاعت گردیده - خالوی فقیر که این و داروغهٔ جزیرهٔ گوالیار بود، همراه برده فرمودند که این پسر نام بری بشنخ دارد - ایشان با آنکه در آن ایام بگفتن شنوی "حلهٔ حیدری" که قریب چهل هزار بیت است شتبلر احوال سرور کاینات و امیر المؤمنین علی علیها السلام بودند، متوجه بن شده - چند شعر خود خوانند - از آنجمله یک بیت بنده را یاد است، با آنکه قریب پنجاه سال بر آن گذشته، و آن اینست :

کار دانان را نمی باید مصالح آنقدر شانه با انگشت چو من واکند از نوگره
القلمه فانسطور بقضایل نفسانی و فاضل روحانی صورت بود - کتاب حلهٔ حیدری را بقدرت گفته، بعد مطالعهٔ تبه کلام و کلیم بر سخن فهم ظاهر میشود، از دست :
جواب این غزل باذل که گوید شاعر بهندی بایران میفرستم تا که میگوید جوالش را
و مراد از شاعر بهندی در اینجا شاه ناصر علی سرهندي است که مقطع غزل او اینست :
باین شوخی غزل گفتن علی اگر کسی آید بایران میفرستم تا که میگوید جوالش را
از بعضی مسموعست که روزی اتفاقات ملاقات ناصر علی با رفیع خان باذل افتاده بود، ناصر علی به باذل تکلیف شعر خواندن نمود، باذل این بیت خواند :

دل داشتیم دادیم جان بود عرض کردیم چیزی که یار خواهد صبر است و ما ندانیم
ناصر علی از راه شوخیها گفت که صاحب از نظم خود بخوانند و بگپ گذرانند -
عشق را با هر دلی نسبت بقدر جوهر است قطره بر گل بنهم و در قدر دیاگوهر است
بیسدل، میرزا عبد القادر، ابوالمعانی : فردوسی رضوان پیش چمن آرای
طبعش از فیضان بهشت خط عجز بهی کشیده، دشهیدی بهار در مقابل رنگین مضامینش از ناز سالی
بنجاک و خون حسرت پلیده - اگر چه از علم ظاهر بهرهٔ وافی نداشت، از صحبت بزرگان و میر کتبیه
آنقدر مایه در بود که در سر زین شعر تمام تحم تصوف میکاشت و مریهٔ آشنای مرتبهٔ توحید بود که

همچو و بزل اوینر بی ذوق درویشانه نبود چنانکه در مذمت یکی و مدح دیگری گفته :

حیران اگر آهنگ فتوری دارند و ز باد سرین لاف غوری دارند

زین غوغاها چه پاک شهبازان را ز اغان که میخورند و شور می دارند

نهر کبادی که آود را از مردم لایه زوده، غلط است - اصلش از توران است، از قوم اولات و درنگاله بسر برده - اکثر حالاتش از کتاب چادغفر که از تالیفات اوست و نشرش در کمال است و پاکیزگیست، واضح و لایح میگردد - قریب سی سال در شاه جهان آباد دلی فروش کرده، داد و دل پایرون تنهاده - امراء و عمده دارا حق سبحانه برادر او فرستاده - ادب سلطنت فردوس آرا نگاه حضرت محمد شاه مغفور ازین جهان رحلت نموده - فقیر آود دوبار بمذمت این بزرگوار ادب عهد بادشاه شهید محمد فرخ میر رسیده و مستفید گردیده - کلامش نظماً و نثرأً مابین صد و نود هزار است، کلیاتش روز وفات او که پنجاهم شهر صفر باشد، ۱۱۳۳ هجری، دهمین تاریخ وفات اوست، و مردم هندوستان آرزو ز پیر اغان کنند و طعام محنت بخلائق دهند و عرس نامند، پیوسته زیارت کرده میشود - بی تکلف سنگ زور سخن بجان است - و چون از راه قدرت تهرنات نمایان در فارسی نموده مردم ولایت و کاسه لیسان اینها که از اهل هندند، در کلام این بزرگوار سخنند دارند، و فقیر در صحت تصرف صاحب قدرتان هند، هیچ سخن ندارد بلکه قایمست - چنانچه در رساله "داد سخن" بهر این ثابت نموده هر چند خود تصرف نمی کند احتیاطاً - بهر قسم، میرزا بیدل جامع فنون شعر است، چه غزل و چه شوی و چه قصیده و چه رباعی - و شعر او را طرز خاصی است - و در نثر بمیشل و بمنظیر است - هر چند سخن را بجای رسانیده که چون شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد، لیکن ادب استعاره که بقدر فهم خود انتخاب زده، نوشته است :

چه غفلت است این که در غفلت مجسم یاران ز تو پیدا همه بر پیش مجسم اما سر ایهامی ز دور پیدا

کسی در بند غفلت مانده چون من ندید اینجا که عالم یک بد با ز است و مجموع کلید اینجا

گردانمستی از انظارم بر نمی آرد ز خاکستر شدن گل میکند چشم سفید اینجا

امتیاز وصل و بجران دور باش کس مباد آه ازین غفلت که با او نیز تنهائیم ما

منزل ما، محل ما، سسی ما افتادگی همچو اشک کاروان از لغزش پاییم ما

درین محفل پریشان جلوه است آن حسن بر جانی
شکستن کو که پردازی دهد آینه ما را
بر همین آینه خست که کعبه و دیر
کاش میگرد کسی سیر مقام دل ما

مقام اصل نایابست در راه سعی ناپیدا
چیز میگردیم یارب گر نمودی ناز سیدنها
جلوه مشتاقم، بهشت و دوزخ منظر نیست
میروم از خویش در هر جا که میخوانی مرا
گر نسا، کعبه و روم بیدل
شش جهت میبکشی و من تنها
من بیدل از در عاجزی بچه سوروم کجایم
همه راست حکم بر برد "هر جا هست شور یا بیا"

بر حریفان از غموشی غایبم
گر نباشد بحث ما الزام ما
و حلت از خود داری ما تهمت آلود و نیست
عکس در آست تا استاده بیرون آب
ای که خواهی پاس انوس محبت داشتن
شرم دار از دیدن گل بی رضای عند لیب
خردی غفلت نظری را چه کند کس
خلق است درین خانه بیرون در و در نیست
بچه کس چون من درین حرمان سراناش نیست
عمر در دام نفس آفرشته عیاد نیست
سخت نایابست مطلب در نه کوشش کم بود
احتیاج از نا امید رنگ استغنا گرفت
سخت دشوار است نظریه طلاق رسیدن
با همه زشتی اگر در پیش خود خیم بس است
قد رهنی بلند کن از مشق عاشی
حرف نگفته معنی ایهام داشته است
هر جا خرام خوش نگهان گرد ناز و ریخت
تا چشم نقش پا گل با دم داشته است
و مذاق فقیر آرد در معر اول بجای "گرد ناز" رنگ جلوه مناسب است -

درین هوس کده هر کس بضاعتی دارد
دعاست ما به جمعی که دست شان خالیست
جهان چون نبیسه راحت طلبم نفوذ نیست
پراست وقت در گنج این زمان خالیست
یارب کن نیاز در گرامت ما
برداشتیم پیش تو دست دعا این است
بچسب باگاه آگهی مرد نیست
صافی آینه با گبر و سلمان آشناست
جان بچ، جسد بچ، نفس بچ، بقا بچ
ای هستی تو ننگ عدم تا کجا بچ
عقاسرو برگیم پیرس از فقر بچ
عالم همه آساده مادر دارد و ما بچ
زیر فلک از نعم درویش برسید
گر خانه همین است، هر خانه خراب اند

درس کتاب معرفت حوصله خواه خامشی است گر سخت باز شد تا سر دراز میرسد
 چه بلاست اینکه پیری ز فدا خبر ندارد سر مانگون شد امانت پا نظر ندارد
 هر چه دارد محفل تحقیق امر و زاست و س خاک بر فرق دو عالم دی و فردا کرده اند
 درین بساط ندانم چه باید کردن چون فقر که یکبار به باد شاه شود
 عقل از فزون نفس ندارد بر آید بیچاره است مرد چو زن گریه میکند
 ای غفلت آبروی طلبش ازین مرید عالم تمام اوست که رجست جو کند
 چه بلندی و چه پستی چه مردم چه ملک استی نشیده ایم جای که کس آرمیده باشد
 هر که اینم درین عبرت سرا بهر مردن زندگانی میکند
 سر بنگ کعبه سایم با قدم در راه دیر بی سرو بی یابون از آستانم کرده اند
 تمتع آرزو داری ز پرخ از آستی بگذر کربا گشت کج از شیشه روغن بر نمی آید
 تا وادی که غیر خدا نیست جلوه گر از هر حد که در نظر تست یک بر آرد
 هر قدم در دادی فرصت اگر و امیری پای پس در منزلست و پای پیشیت دفر
 لذت در محبت هم تماشا کرد نیست دل ندو قی میورد خوم که نتوان گفت بس
 سنگ یاهم انتقامی هست دمیزان عدل بت شکستی مستعد آتش نمرد باش
 قبله خوانم یا بمیر یا خدا یا کعبه ات اصطلاح شوق بسیار است و من دیوانم
 گز بهشت مدعای بود، تقوی کردی امتحان رحمتی دارم، گفت ای میکنم
 هر که بستم چون گشته تحقیق بود بی تکلف کعبه اہم درسیا بان یا قتم
 چون نفس آگه نیم از مدعای جستجو اینقدر دادم که چیزی هست من گم کرده ام
 چه مقدار خون در عدم خورده باشم که بر خاک آبی و من مرده باشم

این فقر عزالت چون روز عرس بیدل سر قیروش رفت و مجمع همه شعرا ی شاه جهان آباد بود، چون کلیات بیدل را
 موافق معمول که قریب صد هزار باشد، برآورده، میان مجلس گذاشتند من این مخطوط کردم که ای بیدل! من سر مراد
 آمده ام، شمار انجری هست؟ و بعد ازین خطره کلیاتش را بطور تفاؤل کشورم بیت اول صفحہ راست همین
 بیت برآمد، چنانچه همه یاران دیدند، «این حاشیہ شخصی رفعت برین خطه است و اینقدر کرده ای جمع دیگر یافته شود»

بنارای تخیل، بسال ای تو هم _____ که هستی گمان دارم و بیستم من
 اگر کفک طلبد از زمین و گرم بزمین نکند ز فلک _____ بقبول طاعت حکم قضا نتوان در عذر و بهانه زدن
 بسکه چون شمع تنگ سرایه این سخن _____ یک کلم هم در گریبانست و هم در آستین
 دعوی کاذب گواه از خویش پیدا میکند _____ چو زبان شد هرزه گو اگر قسم در آستین
 ببلبلان فی الفت و امت ایجانی نفس _____ بر مراد خاطر صیاد باید زیستن
 زندگی در گردن افتادست یا بران چاره _____ چند روزی هر چه بادا باد باید زیستن
 چه لالاست سیل مرگ گرد حرص بنشانند _____ زلفت آخر بزرخاک هم گنج از کف قارون
 سواد آگهی گردیده بوشت کند روشن _____ بزرخیه ییلی رود از موی سر عمنون
 گرچه میدانیم دل هم منظر ناز تو نیست _____ اندکی دیگر تنزل کن بچشم ما نشین
 جز عرق چیزی ندارم حاصل از کسب مال _____ خاک بودم، آب شستم، اینک استغفار دین
 سوز حسن از ساز عشقش بشنو و خاموش باش _____ کو کوی قمریست اینجا قلقل مینای سرو
 خاک بر سر کرد عشق و پای در گل ماند حسن _____ گر بهار این رنگ دارد حیث قمری ای سرو
 منقطع بر که برم حاجت خویش از بر تو _____ ای قدمت بر سر من، چون سر من برد تو
 صورت پرستی خلق برد اقیب از معنی _____ هر چند کعبه سنگ است تسکین بر من کو
 امکان جرأت مرزه برداشتن کراست _____ لغزیده است بر دو جهان در صفای تو
 جهان بخودی یک نگ دارد چهل دانش را _____ تفاوت نیست در دنیا و نابینایی خوابیده
 دل میدهد شفت محکم کس نیست _____ الحکم للشر و الملك للشر
 دنیا و دین کو، شک یقین کو _____ الله الله، الله الله
 ای ناله خاموش در خانه کس نیست _____ یکمزد گفتیم افسانه کوتاه
 در حیرت بر احوال منزل چنان رسید _____ راهی بچشم آبله پانیدید
 دو عالم گشت یک زخم نمکسوز غبار من _____ زشت خاک من دیگر چه بی خواهد پریشانی
 همچون نسبت سودا پرستان خطا باشد _____ ز آدم فرق بسیار است تا غول بیابانی
 ای بنجر گو که چو مرد خدا شدی _____ دیگر چه میشوی اگر از خود جدا شدی

حالت اینکری خواهم خیالست اینکری بندم مقابل کرده اند آمینه ما با پسر روی
 کاروان نقش پاییم از کمال با پسر منزل ما هاده ما خضر ما افتادگی
 موی سفید گل کرده آماده فنا باش یعنی سواد این شهر برده است آب نی
 از هر که دیدی آزاد در انعام که گوش در لفظ کینه خواهی حرف نیست کین خواهی
 عدم ایمای اسرار است وجود اظهار آثار از نیرنگ تو خواهی نیست معدومی و موجودی
 از باغیات اوست دآن چهار هزار است، تخمیناً که مجموع هشت هزار است است :
 هر تیره درونی که حسد شامل اوست بر تهمت پا کان نظر باطل اوست
 زو پنجه بسقف خانه آویز دبین دودی که ز شمع مرکشد مایل اوست
 کشمیر که انتخاب بارغ دنیا است در هر کف خاکش دو جهان نشود نامت
 دارد هر چیز غیر نوع آدم گرزین سببش هشت خواند رداست

مستزاد :

گر عاشق صادق ز نایانت منال پیدا گردد
 دآن عقده که لبه لبه همت بخمال هم و اگر دود
 گر آبله افتاد به پای طلبت ز نهانابست
 شاید که همین بهینه بر آرد پرو بال عفا گردد

بینش : گمان دارم که از کشمیر است - تعریف امکان مستنزه کشمیر بسیار نموده -
 مشنویهای دارد در تعریف کشمیر که بسیار خوب گفته - دیوانش بنظر آمده - خیلی معنی یابست - اکثر خواب
 غزلهای عنایت خان آشنا گفته - ظاهراً معاصر اوست - شعرش خیلی متین، و لغزش مطلقاً ندارد،
 انتخاب دیوانش نوشته میشود :

چین بن چو گل یارب را پال شود بینش که بخوابم بوقت سجده بوسم آستانش را
 عزت ایام بی زحمت نمید بدست سنگ بست گردد بخود بیند چو زخم تیشه را

۱- تفسیر عزالت بجای "نخود بیند" "نخود گیرد" هزار بار بهتر میداند

نیخود لاهوری، تاجامی : از متوسلان نامدار خان پسر جعفر خان وزیر اعظم دهم دلماد
شاه جهان بادشاه بود. و صاحب کلمات الشرا که از یاران او بود، می نویسد که دیوانی ضخیم دارد و شملبر قصاید
و قطعه های بسیار. و در تالیف گوئی بی بدل و نظیر ندارد. چنانچه میرزا اسمعیل خلیف اسد خان وزیر اعظم محمد اوزنگ
حاکمیه بادشاه مرحوم که خطاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ می بخشید بادشاه مذکور شده بود چنین یافته :
" ز بهج اسد و نمود آفتاب "

غیر آرزو گوید بعد از آنکه محمد مراد الدین جهاندار شاه هر سه برادر خود را در لاهور بتدبیر و حیل اسمعیل مذکور
کشته : بادشاه شده بود، در اکثر آبادان بادشاه مرحوم شهید محمد فرخ میر شکست خورده روانه دارالحکامه
دهلی گشته - اسد خان که نام اصلی او محمد ابراهیم است، نظر بر قدم بندگی و محو خلاوندی ذوالفقار خان را
تا رسیدن فرخ میر در پیش خود نگاه داشته، و پس از رسیدن بادشاه مذکور بیرون شهر دهلی در بلخ خضر آباد
سر ذوالفقار خان با عم بریده، داخل دولتمایه بادشاهی گردید. نعمت خان عالی که ثانیاً الحال دانشمند
خان شده بود، این مصرع تاریخ یافته :

" گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود "

۱۱۲۴ هـ

و این از نوادر اتفاقات است و در کلمات الشراست که تالیف تولد شرف یار پسر کامگار خان " شرف یار کامگار "
یافته - ایامی که پسر میخانه نامدار خان متولد شده و تابشش روز جشن ملوکانه می شد، چند مصرع مانده
تالیف یافته که این دو مصرع از آنست :

۱ - فو نه سال نامدار جعفری آورد دگل

۲ - زر کامل حیات جعفری زیب جهان آمد

و در تولد پسر امیری تاریخی گفته بود، چون ریشی ازو بل نیامد از روی بهو این مصرع تاریخ گفته :

" بادا سراو باد دوم در کس مادر "

الغرض قصه حسن و دل را نظم کرده و بسیار تلاش گفته. این دوبیت در تعریف ساقیان ^{بیت} از آن متن

یکی را ساده رخ آینه آسا یکی را جوهر از آینه پیدا

گلستان یکی بی سبستان یکی را بوستان گرد گلستان

سجده نکینش این مصرع بود : "جامی از جام حسد بخورد شد"
 از اتفاقات صاحب کلمات الشرحین مصرع را با یک دوکاست تالیف وفات او یافته-
 ایامی که بخود پیش جعفر خان نوکر شده بود و پاینده نشستی در مجلس خان نداشت ، این قطعه گفته گذرانده
 همین طاعت حق نماز است در وی گهی بنده استند که از پائینند
 بود طاعت فرض همچون نمازم بفرمای این بنده را تائینند
 خان اودا اجازت نشستن داد و مصاحب خود گردانید-
 لطیفه : بخود روزی بنام شخصی همان بود و شعر میخواند و شراب میخورد- یاران بنا بر خراب
 بخود شریک نماز شد- میرزا سرخوش باو گفت که این را چه میگویند، گفت : نماز کیفیت - این دو
 را با همی از دوست :

هر کس که دل از دنا برد داشت	عبرت ز شمار کار دنیا برداشت
گویند زمین بر سرگذاست آری	گذاست کسی که بار دنیا برداشت
سگ سنی و خرنشیه اگر مشهور است	در ضعیفشان بیکدیگر مشهور است
دانا نکند تعصب از هیچ طرف	دندان سگ و گوشت خرنشیه است

(پ)

پیام ، شرف الدین : از مردم اکبر آباد بود- ذهنی درست و طبع سلیم داشت-
 زبان شرار بسیار در زبیده و خیلی خوب میگفت - تلاش معنیهای تازه مینمود- دیوانی دارد و تمایل به
 هزار بیت - اوایل نسبت هم وطنی بلکه هم خلگی در اکبر آباد با فخر خیلی مشهور بود ، با هم می نشستیم و شعر
 می گفتیم - درین ضمن اگر امدادی هم ازین عاجز بنظر میرسید دور نمود- یک دور ساله دیگر نیز پیش
 فخر خوانده - پیام مذکور در اثناء فکر شعری با بسیار مینمود و گاهی می نشست و زمانی می خوابید و
 دی بر میخواست - گفتم برادر این همه حالات مدد دزه است ، و چرا اینا شد ، شعر را طبع از می گویند -
 با جمله چون پای فکر این عزیز بر تیره رسید و یاران دیگر مثل میان علی عظیم خلف شاه ناصر علی و غیره
 نسبت تربیت او به بنده می نمودند ، از من آزرده می شد- و چون این معنی خیلی شهرت گرفت در انکار

آن رباعی گفت:

از خواب عدم پیام تا چشم کشود کسب سخن از اکابر خویش نمود
تعلیم گزین بشر بی شرکت غیر عموی خودش محمد حساب بود
بهر حال مرد عزیز خوش طبع بود - خدایش بیامرزاد - روزی بخانه رای رایان مخلص
پیام و نقر و محمد عطا بی عطا تخلص از شاگردانی میرزا مرحوم عبدالقادر بیدل، وارد بودیم - عطا و پیلم
با هم شوخی می نمودند - عطا گفت: بوسه به پیام خالی از تازگی نیست - با آنکه این حرف چندان نیست
پیام تر آمده: این بیت بدیده گفت:

دوستان بزرگ نیست فکر عطا هست از نادرتیش پیدا

حاصل کلام چند سال پیش ازین ودیعت حیات سپرده عازم آنجهان گردید - درینولا انتخاب
کلام او نموده نوشته میشود - امید دارم که روح او ازین شاد باشد که از اشعار او دل من بسیار خوش
است - از دوست:

میکند در دم شود این دل مردم از منت دوایبها
گرد سرگردین از پر داز ما خوابد آتش رخ کیو تر باز ما
کیست غیر از پیام تا نهمد معنی لفظ بی زبانیها

(ت)

تسلیم، محمد هاشم: از شیراز است - ادا سطر عهده محمد درنگ زیب عالم گیر بادشاه
دار هندوستان گشته - تاریخ اسیر شدن سبهای مقهور که از راجه های عمده دکن بود، گفته - اشعار
پاره بطرز میرزا جلال اسیر و قدری بطور نامعلی که در آن وقت در هندوستان رواج داشت، مانا است -
بهر طور کلاش خالی از رنگینی نیست - دیوانی مختصر دارد، گاهی هاشم نیز تخلص میکند - درینولا انتخاب
آن نوشته میشود - از دوست:

دگر نگام ساز خود بهایم کنم خود را تما میل تماشا هست رسوا - میکنم خود را
مگر پاره و دل سوخته و دیده تر هر چه دادم همه از دولت یار است مرا
تجلی، ملا علی رضایی: در عهد محمد درنگ زیب عالمگیر بادشاه و از هندوستان گشته -

مردی عالم فاضل بود. عالی جاه ابراهیم خان ولد امیرالامرا، علی مردان خان تلخا آدمی نمود. باز از هندوستان بایران رفته، در صفایان دوس میداد. و چون بایران رفت، شاه عباس ثانی حال او را گفتم را از راه قدشناسی بسپور خال او بخشید پس بمباحثه و تالیف مشغول گردید. نکته لطیف از و نقل کرده اند که اگر شراب مباح هم بودی از کتاب او انداختن مباحعت نامناسب بود. اگر چه کم شعراست لیکن خوب گوشت و بطرز شهرت راه میرود. مثنوی دارد مسمی به معراج الخیال " و چند قصیده غالی از تلاش نیست و این را بختی تخلص است که سابق گذشته آمد. مدیون انتخاب اشعار علی رضا بختی نوشته میشود:

چون روم بردم که از باب دنیا کو گزستم — مغلده چون شیشه در پاسای دیوارها
هزاران نشانی ناقص ندارد فیض یک کمال — شبنمی هرگز نشد و ز از فروغ نور کو که بهیا

تنه‌ها، عبد اللطیف خان: بدین تخلص دو کس گذشته اند، یکی خان مذکور و دوم سعید ای حکیم که اشعارش انشاء الله نوشته خواهد شد. بالجملة خان مسطور پسر همیشه و شاگرد میرزا جلال اسیر شهرستانی است، از ایران بهند آمده بود، چند گاه دیوانی صوفیه کابل داشت. در عهد او در گزشت عالمگیر بادشاه خیلی ناپدید و صراحت تورع متفرکم اختلاط شخصی بود. بعضی از یاران مخصوص او با فقر ملاقات نموده نقل میکردند که با همه دود بسیار در دمنده و شکستگی داشت. چنانکه محمد علی تنها که از دوستان در فیقان او بود، روزی شراب خورده بر سر سجاده اوقتی کرده. ملازمان خواستند که بعنف پیش آیند. خان منع بلیغ فرموده و گریه بسیار بر دستولی گشت که اینها اشاعت بداند اینهمه تقوی و زهد تو قابل چنین چیزهاست رحمة الله علیه. عجب مرد بزرگوای بود. حاصل سخن در اخلاق معنی سخن را بجای رسانیده بود که اکثر سخن سخنان او را بی معنی گو قرار داده بودند. الحق داد وقت داده. بدین صورت فکر او از منجم اندک دوری افتد. دو کس از شاگردان او در هندوستان طرزه او را سلسله الاولین گمان برده منتج شده بود که یکی نصرت الله خان تشار و دوم محمد نظام متعز. اگر چه تشار کار از استاد گذرانیده قریب صد هزار بیت از جنس غزل و قصیده و مثنوی در باغی گفته، چنانکه در باب نون اشعار او نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی. الحاصل عبد اللطیف خان اکثر حمزه حرف میزند. دیوان محقری دارد. قریب یک هزار و دوصد

بیت - درینولا انتخابش نوشته میشود - از دست :

هلاک شیوه آزادگان عریانیم _____ که سر بچیب کشیدند و پادشاهانها
 نوبهار آمد که بازم از جنون رسوا کند _____ با چراغ گل من گم گشته را پیدا کند
 نشان عیش در اوراق دهر ناپاست _____ ازین کتاب غلط کس چه انتخاب کند
 هر که به بزم آن بت بگیش میردم _____ از خود همیشه یک دو قدم پیش میردم

تتراب ، میرزا ابوتراب : ولد حاجی محمد علی خان ابن میرزا حبیب که از نجبا و
 مشایخ اصغریان بود و حاجی محمد علی خان بهند آمده صاحب مرتبه بلند گردیده - تتراب مخلص خان من گشتی
 محمد ادبک زیب عالمگیر بادشاه کرشمه فلک کمال و نیز بروج دولت و اقبال بود در تربیت او میگویند
 حتی که کینفس بی او بسر نمی توانست برد - او آخر عهد بهادر شاه صوبه اعظم آباد شده - بعد عزل که
 عازم اردوی بادشاهی بود ، در قصبه اتاوه بر حکمت حق پیوسته - میرزا ابوتراب مذکور با میرزا ابومحمد
 برادر خرد خود که الحال مخاطب به نثار محمد علی خان است ، در اکبر آباد وارد گردیدند - فقیر نیز در آن ایام در
 شهر مذکور تحصیل علم کسب سعادت می نمود - از حسن اتفاقات تعارفی با این عزیز بزرگوار بهر سبب
 و مناسبت شریای اختلاط و ارتباط گردید ، تا بحدی که یک دوره خانه بودن مایه شکایت هفت ماه میگردید -
 عجب جوانی شایسته هذب و روزنی بود - با پاکیزگی طبیعت و صفای طبیعت خوبی صورت را با حسن مخفی
 جمع نموده و باده کیفیت ظاهر و باطن بگرم خوبی دود آتش فرموده - مدتها در اکبر آباد عشرت بنیاد که
 حالا حکم سراب کیفیت بحسبها الظمان ماء دارد ، تشریف داشت و فقیر با این عزیز دلها
 بشمار برود و روزها بشب میرسانید - آخر الامر همراه مبارز الملک سر بلند خان که در آن ایام صوبه دار
 احمد آباد گجرات شده بود ، رفت و مرا چون شمع انجمن افزون داغ تهائی ساخت - بعد ازان در هنگامه
 سلطان نیکو سیر و فوج کشی سید عبداللہ خان قطب الملک و امیر الامراء سید حسین علی خان باز با کبر آباد
 تشریف آورده - فقیر در آنوقت باز بدیدار ایشان چشم را جلای تازه دادم - پیش ایشان عازم احمد آباد
 گشتم - بعد اندک مدتی در جنگ که میان صوبه دار و فوج راجپوتیه وقوع آمده ، شهید شد - خدایش
 بیا مرزاد - و با اهل پیشش مشهور گنادر - اوایل غبار مخلص میفرمود - آخر تتراب مقرر نمود و بیا خوش طبع

دقیق فکر، معنی یاب و فغمون تلاش بی اندازه بود. چندی شعری از آن محبوب القلوب بدست آمده نوشته میشود:

ای ایران نفس امداد میخوایم ما داد میخوایم ما صیبا دمیخوایم ما
عشق لدا اصطلاح تازه تعلیم کرد سر و میگوئیم ما شمشاد میخوایم ما

تجسید، میرتیسر: از سادات صحیح النسب است، اکثر در بندر سورت بسر برده، بعد از آن بدلی - مدتی با فقر محبت شعر داشت. بسیار غرور و سپاهی بود - ساقی نامه خوب گفته و این همچنان را در آن تعریف نموده - چون شوق بسیار به شعر داشت، گو یا تعریف خود کرده، چه فقر قابل انبهر نیست - هر حال ادب سلطنت محمدشاهی به تهته رفته، و از آنجا به بنگال آمده نوکر سرافراز خان ناظم بنگال شده بود - بعد کشته شدن او بدکن رفته و از آنجا بسورت رفته به آنجا رحلت کرد بر حمت حق پیوست - از دست:

بوی رحی چشم نتوان داشت اینجا از گلی در رنگستان حسن آدمستانی کجاست
جامنی گزینمیزند تجسید نارسا نیست پارسالی نیست

توفیق، محمد توفیق: از کشمیر است. نام اصلیش لالا خواست بزبان ملک کشمیر گویند مثل ادی دین عمر، ملک مذکور نیست - تلاش معنی بسیار میکند - اشعار او کم دیده، از دست:

تیرت از سینه من دل نده آید بیرون همچو آئین کز ماتم کده آید بیرون

(ث)

ثابت، میر محمد افضل: سیدی و الانسب فاضل عالی حسب، برادر ناده، همت خان ولد اسلام خان است - همت خان عموی او میر بخشی بادشاه خلد آرامگاه محمد ادرنگ زیب عالمگیر بود - الحاصل میر ثابت کسب فضایل و فواضل نمود - علم شعر و شاعری و دارالحداده، شاهجهان آباد دلی افزاخته با حکیم الممالک شیخ حسین شهرت و دیگر اعزّه هم طرح بود، همگی از حساب بر میآیند - تا اواخر سرش بر خلاف دنیاوی فرود نیامده، بکشت فقر در آمده مجردانه میزیست و باب باریک

نهال عمرش زود بصر مرگ از پا در افتاد و جهان بی بنیاد را الوداع گفت - پاره اذ اشعار او نوشته میشود از دوست :

ز طور پیرنغان آنچه یافتیم ثبت است کلید می کده شاید بما حواله کند

(ج)

جعفر، (میرزا)، ملقب باصفقان : از قزوین جنت امین است - در هندوستان بهشت نشان بمحافل بلند رسیده - چنانچه آصفقان کیم تره بوزارت کل ممالک محروسه رسیده، بعد از آن صوبه داری ملک دکن که از سلطنت ایران و توران پایداری نمی ندارد، داشته - در نظم و نثر ید طولی داشت - مثل شیخ ابوالفضل و خاتمان عبدالرحیم را وجود نمی گذاشت - مثنوی خسرو و شیرین گفته که بعد از شیخ نظامی مثل او کسی نگفته - خیلی حکایات شورا نگیر دارد - اگر چه جشی هم خوب گفته لیکن ناقص است و جعفر مذکور جای که فرهاد و شیرین را دیده این بیت گفته که بسیار پایدار واقع شده :

ز شوقی آنچه آنجا دید فرهاد مرا اینجا قلم از دست افتاد

و در جای که پردیز شاپور را برای آوردن شیرین فرستاده این شعر گفته و چه بهره گفته :

چنان خواهم که ز بجا پر بر آری بهر گامی پر دیگر بر آری

قطعه از مثنوی مذکور

مرا حرنی بدل از دخت آذر که شب پرواز گفتی با سمندر

ترا این شعله اسباب نیست مرا آتش ترا که بجای است

ز خایمهای تو جان بروم از رنگ اگر میبوی میروم از رنگ

دیوان غزل او اگر چه کم است، اما همه متعجب است - اینهم غنیمت است از آنکه با وجود مثال

عظیمه گاهی بشعری پرداخت و دامنش وفا میکرد - از دوست :

بنگاههای هم احوال نهان میداند چشم بد دور ز چشمی که زبان میداند

دی که ابر لطف و در فرسنگ بود بر همه باران رحمت بود و بر مانگ بود

جو یا ، از اب بیگ : از مردم خوب کشمیر است - بعضی گویند آبایش از ایران بوده که

در کشمیر وطن اختیار کرده اند. - الغرض جویا هنگامی که ابراهیم خان پسر قلی مراد خان صوبه داری کشمیر داشت، در وطن خیلی تکمیلت و آبرو میگذاشتند، و خان مسطور هم بسبب اتحاد مشرب رعایت کلی با حاکم میفرمود. اکثر صاحب سخنان کشمیر که در عهد نفوذ بودند، شاگرد میرزا جویا بودند مثل ملا ساطع و فنی بیگ قبول. - هر چند طریقه مشرب قبول و جویا یکبست، چه قبول از قدما بطریقه سلمان و کمال بخندی و از متاخران بروشی سلیم و تاثیر راه میرفت و جویا اکثر متنبع طرز میرزا صایب است علیه الرحمه، و اندکی بروش میرمنز فطرت نیز رفته. و در بعضی از مقاطع خود را بشاگردی میرمنز فطرت ذکر کرده. بهر حال داراب بیگ جویا بسیار خوش فکر و معنی تلاش است. - تصاویر و غیره لهای او مشهور است. - ثنوی مختصری نیز دارد. - آنهم خالی از نازکی نیست. - بعضی گویند پدرش سامری تخلص میکرد و یکی از مستظرفان کشمیر در جویا برادر که گویا تخلص داشت، گفته: "گوسا سامری بیسی گویا شد". غرض تمام خواواده او اهل سخن بودند. - لطیفه:

دردی جویا بیکی از اهل سخن میگفت که ما دو برادر که جویا و گویا باشیم نام و تخلص میرزا ابوالکلام کلیم را با هم برادرانه قسمت کرده گفتیم. - آن عزیز از راه شوخی گفت: چنانکه مضامین ادرا. - بهر حال از متاخران کشمیر مثل اوی که خواسته بلکه میتوان گفت که تمام شعرای کشمیر که هستند از دامن تربیت او یا تربیت کرده او برخاسته اند. - درینولا دیوانش بنظر آمده انتخابش نوشته می آید:

یا قوت را مناسبی نیست بالمش	یعنی که بانبات چه نسبت حماد را
در جیرتم که جان بجایش فدا کنم	از بس گرفته شوق سلا پای او مرا
هر که در تعریف خود کوشد مدام	بر زبان خویشان افتاده است
برنگفت تو که شمع مغل هر طرف افتد	چو از پهلوی رخساره او رنگ بردارد
بقدر بودن دنیا بفکر دنیا باش	کسی همیشه درین خاکد ان نمی باشد
خشم را از برد باری کن زبون خویشان	تا توانی بجز تعاطل حربه بر دشمن مبند

سراجی:

جویا خود را بشعر مشهور کن بسیار ازین مقوله مذکور کن
باشد ننگ محبت احباب سخن بقاعده اس مرف همین شود کن

جودت، ایوب بیگ : ادا سز عالمگیری بصره آمده تا سلطنت محمد فرخ سیرزنده بود. حافظه و مدد که با آنکه تضاد دارند، بکمال بود. داد و تلاش مکنی میداد. گمان دارم که توراتی الاصل بود. از دوست :

دل بی کینه دارم که جز الفت نمیدانم بود کیسوره اخلاص قرآنی که من دارم

(ح)

حسامی، شیخ حسام الدین : والد فقیر سراج الدین علی آرزو، مرد سپاهی پیشه بود. در کمال غیرت داخل منصب داران بادشاه خلد ارنگاه محمد اودنگ زیب عالمگیر در تمام عمر اختیار خدمت نمود که مال حرام خورده نشود. با آنکه با امرای عمده آنوقت کمال آشنائی داشت و بسبب آنکه خلاف طریقه تسبیحی گری است، شعری که میفرمود پیش کم کسی میخواند. صفای ذهن و سلامت طبع آنقدرش بود که با آنکه ملوم حکمی بدر سها خوانده بود، فاضل خان میرنشی و میر محمد امین مرحوم که هر دو فاضل حید بودند، وقت مباحثه ایشانرا حکم مینمودند. از طرف مادرش رت سیادت بایشان رسیده قهقهه کلام روپ و کام تنها که از افسانههای معروف هنداست، موزون فرموده اما فرصت نیافت. هر قدر گفته خیلی متین و پُر زور است. سابق در احوال خود اشعار دلپذیر آغاجاب پاره قلمی شده. درینولا دیگر نوشته میشود. از دوست :

ز شهر عقل بیرون شو چون هم عالمی دارد بکن چون گرد باد آه عاشق سیر با مونی
بدعا بازی دنیا نتوان گشت بریغ این قمار است که تا باخته میدباید

حزین، شیخ محمد علی : از مردم لایحان گیلان است گویند از اولاد شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی است که صاحب سلسله سلاطین صفویه بود. والد او ابوطالب نام داشت. ازین جهت سجع گینش علی ابن ابی طالب است و عالی الالطی نیست سجدی بدید گذرشته که از تسلط نادر شاه بر قزوین ایران و ناسازی روزگار و مزاج خودش، داد هندوستان جنت نشان گشته. در دشتگاهیکه نادر شاه بر شاه جهان آبادی مسلط شده بود و شهر مذکور که تبرعت قشون او در آمده، در گوشه خزیده بود. بعد از رفتن اولیخ شاهی با نادر شده چون کسی چنانکه قدر او بود، در آنوقت نشاخت و نازکی

مراجعت که از مکرخوبان باج بخوابد با منجی ایام ناساخت، بعزم ولایت عازم لاهور گردید، و بیشتر خواب رفت. از بسکه طبع ناسازی دارد، وطن و عزیزت براو یکسان است. در وقتیکه عمره الملک امیر نظام بهادر مرحوم از لاهور بازگشت، بتوقع قدرشناسی رنج القهقری نموده بشاه جهان آباد باز آمد. دینارگاه دیگر مثل کیمیا و خفا متواری درین شهر بود و غرض از گشای اشتیاق افزای مردم است و بس. چون نخست مدد و اقبال یابوری کرد، عمده الملک قریب مبلغ بیست لک دام جید از بادشاه برای او گرفت. پس با محبت میگردانید و عجب آنکه شیخ مذکور رساله مستحضر حسب و نسب دیرشور خود نوشته، دعویهای بلند در آن نموده که صاحب داعیه اذان معلوم میشود، گو یا حکمت غالی نوشتن رساله مذکور مذمت اهل هند و هندو است، از گدانا بادشاه. با آنکه هر چه او را رسیده از اهل دلا خودش رسیده در رسد و ستان بهشت نشان، بجایکس او را بالای شمت ابرو نگفته. بعثت محبت این ملک و آهالی آن گفته آنچه گفته. اما الحمد للہ که الحال همه قبایع پند حکمات بدل شد و در بنوا بعزم راج و زیارت عبات که روانه بنگال شده بود، از عظیم آباد برگشته به بنارس که معبد عظیم هندو است، فروکش کرده:

ترسم نسی بلعصب ای اعسرانی کین ره که تو میروی بکفرستان است

بالجمله شیخ میگوید که این دیوان که شهرت دارد، دیوان چهارم است و سابق سر دیوان در خدمت افغانه تلفت شد. بهر حال دیوان مذکور هم که مکرر بمطالعہ در آمدن درجه که مطلق و متیقن شیخ و جماعت نصیریان اوست، نیست. اگر اینهم با آن سر دیوان ملحق میگردید، مورد اینهم اعتراضات نمیکردید. اکثر تربیت طلبان و کاسر لیسان هند اعتقادی بیش از پیش در خدمت این عزیز دارند. و او خود هم مثل کلیم و سلیم و غیره را مطلقاً وجود نمیکند. ارد و چون امامت مرتبت نواب شیر افکن خان پسر عزت خان مرحوم سابق بشار گدی و مریدی مرحومی میر محل فضل ثابت افتخار نموده در نگین خود کنده بود:

شیر افکن خان مرید ثابت است

و بعد از وفات میر مذکور باین عزیز اعتقادی که افوقش متصور نموده، بهر ساینده محکم ثبات تخلص پسرم مذکور بنابر تعصب قریب دو عدد بیت مآخذ اشعار شیخ حزین بر آورده نوشته، چنانچه پاره اذن دند که عالی جاهه خانی شفقت نشان علی قلی خان داغستانی که معتقد و مخلص حزین بود، و حالاً سوره بر

دو تنی شیخ حفظ کرده مرقوم است - و چون ثبات مذکور رسید غریب است کسی آنرا نپذیرسد - بهر کیف
میگویند که شیخ مذکور فاعلست و صاحب تصانیف، لیکن هیچ تصنیفی از او در علم حکمت و کلام
بنظر نیامده - بعد مطالعه احوال مصنفات او معلوم خواهد شد آری شعرکی میگوید - درینو لا انتخاب
دیوان او نوشته میشود - از دوست :

بست خلق عالم کاسه در یوزه میبینم گدا چون باد شده گرد گرد ساز جهانی را
جان رفت و سرگرائی نازت چنانکه بود دل خون شد و غرور نگاہت بهما که هست
پاس نامیس هرز مندی فریادم بود در ره عشق اگر دست بکاری نزد
شاید چندی شیم گلی ره غلط کند چشم طبع بر خشم دیوار بسته ام
رباعیات :

ساقی اقدسی که دور گلزار گذشت مطرب اغزلی که وقت گفزار گذشت
ای به نفس از بهر دل زار گو افسانه آن شبی که بایار گذشت
حال دل آسوده دلاں سوخت دلم بید روی این بخیان سوخت دلم
در دلدل هیچکس مرا کار نکرد بر حال سلامت طلبان سوخت دلم
معنی نماند که این رباعی توانی شایگان جلی دارد که کرده محض است و بعضی از متناظران
آورده باشند لیکن در واقع کرده است -

حجت، همدی : خلف میرزا عنایت مشهدی است پیش نماز گاهای نکر شر میگرد -
دیوانش چهار هزار بیت است اما یک بیت از او رسیده و آن اینست :
دولتی بهتر ازین نیست که از پهلوی تو غیر همچون گره از بند قبا بر خیزد
آرزو فیر گوید که بهی نام حجت نخلص بر ما دنداده میرزا داراب بیگ جو یا نیز بود
و با اتم ملاقات نموده بود، اما شعری از او یاد نیست -

حاکم، حکیم بیگ خان : از مردم مغلیه است - والدش رفیق شادمان خان خطاب
داشت - از طرف جد سید است - از فرزندان قاضی میر یوسف که از سادات معتبره هرات بود
والد طرف پدر از بیک ادرغ دوزمن که از بجای قوم اوزبک است - شادمان خان در عهد میرزا

از بخ بنهند آمده، و در آن عهد به منصب هفت مدی پنجاه سوار سرفرازی داشت و در زمان سلطنت
 بادشاه شهید محمد فرخ میر سهرزادی و در عهد فردوس آرامگاه محمداشاه بمنصب پنجبراری سرفرازی گشت -
 بسیار طبع هموار و خیلی سلامت مزاج دارد - از ملائک بادشاهاست، از دقتی وطن لا بهر احتیاج نوده
 کسب فن شعر و خدمت ملا آفرین نموده خیلی مشقتش رسیده و تلاش معنی تازه دارد - چند سال پیش ازین
 دیوان خود را که قریب چهار هزار بیت باشد، بنظر فقیر در آورده - بسیار مضبوط و مربوط گفته - در حال
 اخلاص و پاس آشنائی حسن اخلاق و تمامی و فانی یک روز کار است - چندین مرتبه وارد دشتها
 گشته - این مرتبه که بسبب ظلم صوبه دار پنجاب و ضبط جاگیرهای مردم در بنجا رسیده، نیز ملاقات
 با حقیری نماید - عاشق سخنست - خلاش سلامت دارد - الحال پاره از اشعار خود نوشته داده -
 این ابیات اذان انتخاب زده نوشته آمد:

در دل خیال چشم تو دایم بگردش است مانند آن مرغی که جایم کشد بدل
 ز دنیا و نسا فیهما ز دنیا و ز ما فیهما همین یاد آرزو دایم همین یاد آرزو دایم
 درین بیت که گذشت، اشارت بدوستی فقیر آرزو نموده

حضور می، اگر بخشش: اجدادش از ملکان اند - هند و میت از قوم کینو - با فقیر
 آرزو از چهل سال آشنائی سخن را خوب میگوید، و مشقت بجای رسیده که قریب بیت هزار بیت دیوانی
 تمام کرده، و در برابر هر غزل بلکه هر بیت مفرد ملاحظه هر غنی یک غزل دو غزل گفته، پیش راقم سطور آورده -
 چون دیوان کلانست چهارم حصه بنظر در آمده و بسبب اشتغال دیگر فرصت نشده که دیگر نیز ببیند
 پیش فقیر گذشته رفته، و از راه بیرونی ترک ملاقات نموده - بهر حال دیوان او را تنقیح نکردم - تا
 او داخل نکردن درین تذکره بی انصافی دانستم اینست اشعار او -

حشمت، محترم علی خان: از سادات نجیب است - والد بزرگوارش میر باقی
 مدتی مدید بسیار بعزت و ابر در ملازم محرابه خان عا حب دارالخلافت شاهجهان آباد و خالو زاده عالمگیر
 بادشاه بوده - و برادر بزرگش میر ولایت الشرفان است که ترک روزگار کرده، با وجود ذی امارت
 در کسوت درویشی بسر میرد - این عزیز هم بسیار فانی و صوفی مشرب است، خلاش سلامت دارد -

۱ - قطعا "باغ معانی" ملاحظه کنید که در مجله "هوا بخش لائبریری جزئی" شماره دوم چاپ رسیده -

الحاصل ششمت مذکور در فنون سپاهگری ممتاز، و در آداب خوش صحبتی یکه وزگار بوده - مدتی مدید بامیر فضل ثابت و شیخ عبدالرضای متین و دیگر اعزّه اذ اهل سخن چه از هند و چه از ایران، اختلاط و ارتباط داشته - در بنیاد دیوان خود را که قریب هفت هزار بیت است، پیش فقیر فرستاده بود - هر حال اختلاقی بنظر ایل کم و بیش اصلاحی بعمل آرم - چون خاطر شریف ایشان فقیر را بسیار عزیز بود، و از مدت ییزده سال در خدمت نواب شهید نجم الدوله بهادر با هم محشور بودیم، ناچار بقدر دریافت خود آنچه مناسب دید، بر حاشیه دیوان این عزیز نوشته باز فرستاد - آنمرد عزیز بسیار خوش وقت شده - هرگاه بمن خط یا رقع می نوشت، "استاد سرا یا استاد" می نگاشت - بهم حال عزیز کسی بود، جلالتش مغفرت کند - در همین سال که ۱۱۶۳ هـ است بمرگ مفاجات بر محنت حق پیوست و دوسه ماه پیش از شهادت نواب نجم الدوله مغفور با آبرو از جهان فانی رخت بر بست و شریک یوفلی و نجات عزیزانی که مخصوص نواب مذکور بودند و از آنجمله یکی منم که بسبب وجع مفاصل مراد شاه جهان آباد گذاشته خود همراه فرج وزیر المملک بطرف فرخ آباد رفته، با وجود انهم از هفتاد هزار سوار مردان و شیر دلازه خود را بخشش دادند نشد - از دوست:

روقی از دیوانه با کشور صحر اگر رفت دشت از ما بود گو بمنون دوروزی جا گرفت
شب چنان بیکسیم سوخت بکویت که ز درد دل سنگ آب شد و صورت دیوار گر گسست
بارقیان کنم سجده خاک در در دست این نمازیست که بی شرط جماعت باشد
گر چنین شهر بسودای تو دیوانه شود همچو بخر (هر که چه) فغان برنیزد
هزار روزی زخم تو صد سینه چاک شد تیغ تو در غلاف د جهانی هلاک شد

خ

خالص، سید حسین: مخاطب باتیا از خان که در عهد عالمگیری از ایران بهند آمده -
بادشاه مغفور او را نظر بر نجابت، بصییه میرهادی فضایل خان که میرمنشی و در آخر میرسلطان شده بود،
از دواج نموده - خالص مخلص منمود و مدتی در هند تحولات لایحه سر فرازی داشت - آواخر بایمن
کشی حب وطن از راه خشکی بایران میرفت - در سرحد هند و ایران بعضی از زمینداران سرحدی
بطبع مالی که از هند بهر سائیده بود، او را کشتند رحمه الله تعالی - با نواب نگران ماب مخلص خان

تن بخشی مالگیری کمال ارتباط و اختلاط داشت - چنانچه نواب مذکور دیباچه کمال بلاغت و دقت بردیون
خالص مذکور نوشته اند - از دست :

نرسیده است هنوز آبله یا مراد کاش یکنیز قدم دور شود منزل ما
در اسباب حصول مدعا کوشش کن بجای که اذ بسکه ره جستم کم کردیم منزل را
خدا نا کرده شاید رحم آورد چون مرا بیند نمی بندند از بهر چه یارب چشم قائل را
دور باش حسن اشیب عجم ماه دله داشت یار در آغوش ما و دور از آغوش ما
چو کتولی که هر دو باید و بر جایش بگذارد پنهان میشود بر کس که پیدا میکنند مارا
پخوان دزدی که صاحب خانه قائل بر سرش آید ترا دیدم نمیدانم کجا انداختم دل را
بچو طفلی که هنوزش خبر از مکتب نیست هست یکسان بر ما شبند و آدینه ما
انقدر مدغمم که از دم نبود ی پیش ازین میشود ظاهر که چیزی قدرین از دست
بافقران سرگران با افیاد کاوش اند اختلاط مردم دنیا نمیدانم بکسیت
هر جا که درین بادی نقش قدمی بود از دفتر افتادگی ما دورتی داشت
آرزو دارم که پرسم از تو بعد از آشتی بی سبب از خالص بیچاره و یخچین چه بود
یارب غم عالم بکسی تنگ نگیرد از شهر بصحر آمدن آن، تمغنی شد
ز خود بگانه ام با آنکه عمری بوده ام با خود خدایا این قدر هم آدمی دیر آشنا باشد
بکوشش طاقت از بکسی دل را فرستادم کسی کاین باشدش قاصد چه خواهد بود پیش
ای خدا داد دل من ز گویان بستان تا بداند که دارم چو تو فریادرسی
در تعریف سهر را که شب کتدای در هندوستان بر روی دامادی بندند، گفته :
ما من انجی ازش بسکه باب دتاب شد سهره چو بست طارش نچو آفتاب شد

خوشگو، بندر ابن داس : هندو بیست از قوم میس - پیشتر نوکری پیته بود -
از مدتی بپاس دنیا داری ترک نموده، در زنی فقر امیزید - استفاده بسیار از خدمت بزرگان
فن مثل میرزا عبد القادر بیدل و میرزا افضل سرخوش و حضرت شیخ سعد الشکر گلشن قدس سره نموده

از مدت بیست و پنج سال تخمیناً با این پهلوان ربط کلی بهم رسانیده و این عاجز هم در تربیت او تمهید اند
خود راضی نشده - اینست از بسکه اخلاص با احقر دارد - هیچ ننگین او این مصرع است :

"آرزو مند وصل او خوشگو"

بهر حال، شعرا بسیار خوب میگویند، و بعضی نازکی معنون بدست او افتاده - سابق تذکره الشعرا می
مشتمل بر احوال شعری متقدم و متاخر تا معاصرین نوشته و بسیار مفصل نوشته بود - و اخیر بنام
عمده الملک امیرخان بهادر مرحوم مزین گردانیده و نواب هم در جلدهای آن دو رو پیو پیو ادب معمول
سایر پریاگ که عبارتست از "الآباد" مقرر فرموده بود - تا نواب مذکور در قید حیات بود "نیت"
مالا در عظیم آباد و بنارس می باشد، و گاه گاهی خطوط یا اشعار خود پیش فیقر میفرستد از دست :

در تعریف شخصی گفته :

میکشد عاشقانه ناز ترا گرچه نازک بود مزاج سخن
خادم ، نظیر بیگ : از تلاذه میر محمد افضل ثابت است - چند سال
قبل ازین فوت شده ، از دست -

خلیل ، میسرزا : عزیز قاضی و فشی بی بدلی بود - و چندی در ملازمت زیب النساء
بیگم صبیحه محمد اوزنگ زیب عالمگیر بادشاه بسر کرده - "زیب المنشآت" که از مصنفات بیگم مذکور است
ترتیب میداد - از دست :

غم وطن نبود در دل ساز عشق بچشم او چو رسد سرمه در صفها هست

(>)

در رد ، خواجہ میسر : پسر جناب عرفان مآب حضرت خواجہ محمد ناصر است سکرانیه -
سلسله آبائی او بلا شبهه حضرت خواجہ بهاء الدین محمد نقشبندی میرسد - از بزرگی و کمال خانواده او چه
توان نوشت ، علی الخصوص والد بزرگوار او خواجہ محمد ناصر که امروز خلک شمس هدایت است - الفرض خواجہ
میر جو نیست خیلی صاحب فهم و ذکا ، باشعور ، ربط بسیار دارد - پیتا ریخته که الحال در هندوستان
۱ - لطفاً به تذکره باغ معانی ملاحظه کنید که در مجله "خدا بخش لائبریری جزئی" شماره دوم پچاپ رسیده -

رواج دارد. فارسی هم خوب میگوید، چه بسیار بزدان آشنا است. بانقوه اش آنچه دریافت میشود اگر بفعل آید، انشاء الله تعالی از جود آنها میشود که در حق تعصوف صاحب نامند. بزبان فارسی رباعی اکثر میگوید و خوب میگوید. و با این عاجز مرید خاصه، دارد و فیلی شغفت بر احوال این (فقر) می نماید. اندوست :

جابل طبعم گرچه با عر فایم طفلم هنوز گو مطول خوانیم
حرفی دگر اندام نباید پرسید نامید انیم آنچه مید انیم

دانا، (مولانا) : از کتیر بود، بعنوان "فشی گری" بسر میرد. صاحب تلاش است، از دوست :

بر بزرنگ بر شکم از خاق چون گهر بفروش خویش را و نگه دار آید

دستور حسن علی : حسن علی دستور از اصفهان بود. از دوست :
ای که از شب پرده بر اعمال ناخوش میکشی شاید از شب زنده داران دکن باشی

(۷)

رافع، محمد صالح : پیشتر صالح تخلص میکرد. از لایحان بود. بهند آره، ملازم بهادر شاه شده بود. از دوست :

را سنج، میر محمد زمان : راسخ از سادات نجیب بهند است. بسیار نازک خیال و دقیق گو بود. مدتی نوکر محمد اعظم شاه پسر محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بود. بسببی ترک نوکری کرده بشاه جهان آباد فروکش نموده. او از اهل بیت سخن است. میر معافز حسین ثاقب عمو یا خالوی اوست. ظاهر اثر بیت کرده اوست. اشعارش بایران رسیده و نفر آبادی چند شعر از او نوشته. ارادت خان واقع که خیلی چنان دشوار صاحب طرز است، از دامن تربیت او برخاسته و همچنین میر غازی شهید تخلص و راسخ شوی دارد مسمی "داد و فراد" که بسیار دقیق است. از شوی مذکور است، این بیت :

ترا ششم خامه از بنفش فسر باد نویسم نسجه از داد و فریاد

۱- لطفاً بتذکره باغ معانی ملاحظه کنید که در مجله "خدا بخش لایبریری جرنیل" شماره دوم پیاپی رسیده.

میر معصوم و جد آن تخلص مخاطب بعالی نسب خان خلف اونیز شعر خوب میگوید: «وطن لا بود اختیار کرده -
 بهر حال، میر محمد زمان را سخ صاحب کمال بوده - صاحب کلمات الشعراء گوید: مطلبی گفته بودم و میر معز
 فطرت و غیره اهل سخن آنرا پسند کرده بودند - و چون پیش را سخ خواندم در آن شعر فی الجمله بود - مطلع آنست:
 باز که تلخی اندوه عشرت بها نیا رزد به آشوبش خلا و نعمت دنیا نیا رزد
 و قهرن میر آنست که بجای «تلخی» لفظ «کاکوش» رسانیده - تا رنخ و فغان او را میرزا سر خوش
 چنین یافته:

محمد زمان را سخ خوش خیال در یغیا بجان آفرین جان سپرد
 چو تارنج قوتش را خواست دل نبرد گفت بادل که را سخ، مرد
 سرباعی:

یادی از شام غم بزم غمخوشان کریم مشتی از سرمه گرفتیم و پریشان کریم
 جامه صبر بالایا چون تنگ آمد هر چه از دست بر آید بگریم بسان کریم

و بعضی از شعرای هند بر بیت دوم اعتراض نمودند که جامه بر بالا کوتاه میباشد نه تنگ -
 لهذا میر محمد زمان را سخ منزع دور کرد چنین گفت: «کوتهی کرد بالایا چون جامه صبر» لیکن بر مثال
 ظاهر است که درین صورت معنی از پای می افتد - و پیش فقر آرد و جامه بالا تنگ صحیح است و سنان
 بتفصیل در کتاب چراغ هدایت که به «سراج الاصطلاح» شهرت یافته، نوشته ام -
 راجع، میر محمد علی: از سادات نجیب است - کسب علم و فضل و شعر و خدمت

والد بزرگوار که میر دوست محمد نام داشت و صانع تخلص میکرد، نموده - با میرزا عبدالقادر بیدل و شاه
 ناصر علی و فقیر الله آفرین و دیگر شعرای عصر همطرح بود - عمری درازیافته - گاهی خالی از شعر و وجد به عشق
 بنوده - در قصبه سیالکوٹ من اعمال لا ویر چند دهنه چاه داشت که سبب آن باب باریک قناعت ساخت
 متوجه به سیر میکرد - و هر چه ازان حاصل میشد با صادر و در میخورد - دیوان کلانی دارد که پنجمین فقر آرد
 در آمده قریب هفت هزار بیت خواهد بود - بسیار بدقت حرف میزند و خیلی تلاش معنی تازه دارد
 و از دیوان او دریافت میشود که مثل آن همطرحان را کم اتفاق افتاده چنانزده شانزده سال است
 که بر حمت ایزد پیوسته - اکثر زمین غزلهایش طرحی خود است و در محو غریب مشهور که میرزا بیدل گفته:

اکثر غزلها گفته و داده تلاش داده - این ابیات از انتخاب اشعار اوست :
 نامه را زدم و در چشم کسی قدم نیت گوی از سبزه و نامه افکند مرا
 گوی ز بی سر پایان سرشته اند مرا کتاب را زدم و ناخوان نوشته اند مرا
 فقر آرد و معرغ اول را چنین بهتر میداند :

"گو که بی سر و بی پای سرشته اند مرا"

میوه از بهر رسیدن میوه و دیگر راه به تنگیها گریه و دای سر و شربت شربت
 بندگی کیستم تمیز کعبه و دیرم کجاست دیده ام هر جادوی رانج سجودی کرده ام
 رانج مذکور غزل میرزا صاحب را خمس کرده - یک بیت از انان بسیار تشنه کرد و خوب بسته
 و آن اینست :

هرگز آمینه نه زنگار نیاید برون صبح را خوش شب تاز نیاید برون
 چشمه از دامن کباب نیاید برون از حدت گوهر شمشیر نیاید برون

بعضای که تو از خانه بدر می آیی

رازمی ، عاقل خان : نام اصلی او میر عسکری است - و نام والد بزرگوار
 میر محقق - عاقل خان خطاب داشت - در جناب محمد ادرنگ زیب عالمگیر بادشاه از عهد شاهزادگی نوکر
 بود - چون ذیبت سلطنت محمد ادرنگ زیب رسید ، بدرجه امارت ارتقا نموده - با وجود جاه و منصب
 مشرب فقر داشت و بسیار کم اختیارات و بی پروا کسی بود ، لهذا چندین مرتبه استغفای اینهمه مراتب نمود ،
 و بادشاه نظر بر حقوق خدمت و قدم و رابط و کمال اعتماد قبول نفرمود - مدتی مدید صوبه دار دارالخلافه
 شاهجهان آباد دلی بود و در همین جای رحمت حق پیوست و سبب رازی خلص گردنش آنست که دی مری
 بلا واسطه جناب قطب فلک هدایت و مرکز دایره ولایت ، آنکه منکر مشرب توحیدش مصداق لایبرهان
 و معتقد مقاله تحقیقش در سخنان قول سمره اوست " بادی مطلق راهنمای برحق دلیل الاتقیا برهان
 الاولیا حضرت شیخ برهان پوری قدس سره که از جناب حضرت مسمویت " راز الهی " خطاب اوست
 بود ، و سلسله آنحضرت بچند واسطه بقطب الاقطاب و غوث الاسلام شیخ حمید الدین عرف شیخ محمد غوث
 گوالیاری عطاری قدس سره صاحب کتاب جواهر خمس و کلید خازن و غیرها و بچند واسطه جدامادی فقر

راقم تروف سراج الدین آردو باجناب میرسد حاصل کلام، رازی مذکور در سخنگویی سرآمد است و کلامش
 محاسنست بجز هر معارف - چاشنی که از اشعارش نصیب ذایقه آگاه می شود - از سخن کم کسی دست
 بهم میدهد و چون طرز و طور او مشابه داناتا به پیر و نیست قدس الله سره، بعضی از شعرا میگویند که
 نمک گیر بی مذاقی بود و آنرا نمی پسندند - از آن جمله است آنچه ملا سرخوش در کلمات الشعر نوشته که رازی
 در غنوزان جوانی مشق شعر کرده کتاب مرقع در بحر فتوی مولوی معنوی تقلید غنا گفته و چند تصنیف بی
 دیگر هم دارد - بعد خواندن ابیاتی که نوشته میشود، بر سخن فهم ظاهر میشود که اینها از عالم شاعریشگی بلکه گدا
 شاعر نیست لهذا در کتاب مذکور جای دیگر هم مذمت او کرده بسبب بیافتن صله شعری که گفته - بهر حال
 اشعار رازی اینست بخت الله علیه :

در هر دو جهان وصل قیامتدوس ما ماند چوس ما و نماند نفس ما
 سرمست جام نیست دل جرم نوش ما مستی ماست از نکه میفر و شش ما
 من در هم سبکباری در راه پیر شطاری چه نسبت با گرانباران فقیر لابی را

رسا، میرزا ایزد بخش : از اولاد آصف خان قزوینی است که وزیر اکبر بادشاه و
 سوبه دار دکن بود، چنانکه نوشته آمد - و نیز از کلام او معلوم میشود که از اولاد شیخ شهاب الدین
 سهروردیست که نسب او به محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما میرسد. شاگرد رشید شیخ عبدالعزیز عزت است
 که احوالش خواهد آمد انشاء الله تعالی - اول موافق اجداد خود شیعه بود و در خدمت استاد خود ترک
 مذہب نموده تسنن اختیار کرده، سنی که سنی تخلص اختیار میکرد، آخر رسام مقرر فرمود - در ترکیبی قدرت
 داشت - ریاض الوداد نام منشآت اوست - دیوان غزل و غیره نیز دارد - فقیر آردو در غنوزان شبیه
 دیوان مذکور را دیده بود - میرزای مذکور با والد فقیر بلکه با همه خویشان ارتباط داشت، وطن اکبر آباد اختیار
 کرده و او آخر عهد مالگیری دیوان بیانات آنجا گشته - بهر حال عجب میرزای بود، و بمقتضای آن دور بسیار
 جمعیت و رفاه میگذاشت - از دست جوهر میر محمد عظیم الشان بهادر سپهر بهادر شاه بادشاه چند ماه زحمت
 کشیده بر حمت حق پیوست - میرزا احمد بنیره او تا هنگامه مادرشاهی زنده بود - حال معلوم نیست که تقی
 از او مانده یا نمانده

و قلعه تاریخ بطریق تعمیه برای فوت مجبور خود گفته که بیت آخرش اینست :
 پس از سال بطوت مزار اوردم
 هزار حیف جوان رفت از جهان گفتم
 در تنهیت سالگره استاد خود شیخ عبدالعزیز عزت گفته :
 یارب نه مجال خواهم از حضرت تو
 از شوق سال خواهم از حضرت تو
 در عمر عزیز بنده است هر سالی
 افزونی سال خواهم از حضرت تو
 عشرت گیتی نصیب مردم نرسانست
 این سخن را از من دیوانه بیاید نوشت

رضوان، محمد حسین شاه : از دلایت آمده، در بند سایر و دایر بود. و بعضی گویند
 توطن لا اور اختیار نمود. این بیت اورا که بدان فخر میکرد،
 گر ساقی کمر در خدمت میخاند می بندد
 که چون ز گس بهر انگشت خود پیانده می گردد
 از دیوان حاجی محمد حبان قدسی بر آورند :

یک جام نثارم نبرد کاش چو ز گس
 بودی بهر انگشت مرا ساغر دیگر
 فیر آرد و گوید : از اتفاقاتست که سید حسین خالص نیز همین معنی بسته :
 بر سر انگشتم چو ز گس کاسه در یوز هاست
 کم محرم من گدای هست در میخانه با
 و محمد اسحق شوکت نیز معنی مذکور در شعر خود آورده، چنانکه بی گفته که مهره آخرش اینست :
 که چو ز گس بهر انگشت خود پیانده دادم :

بر آنکه صاحب متع که فهم کامل داشته باشد فرق در سرت و ابتداء و ابتداء در کسی
 که در تلاش معنی تازه نفس فکر سوسه شخصی که مضامین دیگران را چون مال غصبی متصرف میکرد پیش تنوع
 کامل داد و داد و دانی ظاهر است. و این نوع استادان ستم القوت را بسیار واقع شده، چنانکه ابو
 طالب کلیم گفته :

کنون علاج تواردنی توانم کرد
 مگر زبان سخن گفتن است ناگفتم
 بلکه درین صورت اگر با کامل تری از خود اتفاق توارد افتد، مایه افتخار اینک است. راستی آنکه کسی را
 که در ایجاد معانی توسعه تمام باشد، توارد و ابتداء پیش می آید. لهذا استاد محمد قلی سلیم و ملا شید را

بزدی تهمت کرده اند- لیکن نفس الامر آنست که تشکار انداز محضی را که در کوه قاف میبرد پزدا میکند
چهره دست پیش آمد که چون شعر فغان میآید بسته گردد و استادان را که توارد اتفاق افتاده شیخ آذری و طای
بر دو این مصرع دارند: **بگذارد که در روی تو شمیم خدارا** - و همچنین آصف خان جعفر و طایعی این مصرع
که یکتا بی نزدیک جز خدارا -

کسی که خود قادر بر اختران معنی تواند بود، چرا بستن معنی دیگری که کم از میده خوردن نیست
دارغ بنامی بر روی اعتبار خود خواهد نهاد. از باب حسد فی جید هم جبل من حسد. کیفیت ما اتفاق اگر جای چنین
دیده اند، آنرا از روی ناپایده اند. میر مرحوم محقق فضل ثابت مدعی آن شده بود که ابتداء در کمال
نیست حتی که قصیده یا دین باب گفته پیش یکی از شعرای عصر خود که از آنجه فقیر بود، فرستاده و موکد همین
نموده بود که هر که مضمون غرضی از شعر من یابد، باید که برآورده مرا اطلاع دهد. آخر در این ابتداء اشعار
ایشان هم بر آوردند. با آنکه میر مرحوم که شعر است، آری بعضی ازین فرقه هستند که:
هر چه گویند بحمل گویند بتوار دخول، غزل گویند

بوسفای نکبت اینها داشت چنانکه از لفظ شنیدم که در دکن شوی از خود میخواند، اتفاقاً بیتی
از آنجه خواند که قدرت بجای نکبت بود. بنی در و غلظت را حافظ نیاید. دان ظاهر از قدرت
تخلصی بود. از نکبت مذکور - و دیگر از معاصرین فقیر نیز هستند که قریب دو صد بیت مبتذل از اشعار
ایشان بر آورده، چنانکه سابق نوشته آمد. بآنکه میرزا صایب علیه الرحمه بعضی از معانی خوب را که شاعر بسته
در عبارت خوب سبب بدیع می آورد و خود مقرر این معنی بود لیکن این را از باب معنی سر قه نشمرده اند، چنانکه
در تلخیص المفتاح مسطور است. و نیز میرزای مذکور بعضی از لطایف بزرگان را که در کتب تاریخ دیده معطلی
آن در اشعار خود آورده، چنانکه در نقیض مسطور است که یکی از اکابر منکر سماع بود، میفرمود که استماع مرا میر
در بهشت بر روی مستمع می بندد - و دیگری که مباح می داشت گفت که صدای مرا میرزا و از در بهشت است
تو آنرا صدای بهشتن در گان بری، و اما آواز در گون در - و همین معنی را میرزا صایب غزلی قطع کرده و بسته:

هو الغفور و جوش شراب میشوند مریدان بهشت از باب میشوند
اتفاق تست میان شنیدن من و تو تو بس در دمن فتح باب میشوند

نه همی قسم است آنچه حضرت مولوی معنوی مولانا دارد وقت رحلت فرمود، هنگامیکه مریدان و مخلصان

جزیره و قمر ع بسیار کرده التماس نموده که دیگر از آنجا نروایم یافت - جناب دلی فرمود که مژه که الان خواندن
و شنیدن شوی من خواهید یافت، آن نم - و میرزا سبب این لطیفه را چنین در شعر خود آورده :

شوکی از صفحه همتی شود آزار من همان دزدقم که می یابند از اشعار من

و فقیر از و بیت را بر پشت دیوانی که بخط مصنف بود و هوش هم داشت، دیده - الغرض تفرقه در
ابتدال و سرقه بعد تفحص و تصفح و متبج و استقرار تمام دست میدهد - احوال ابتدال سابق معلوم
شد که یک مضمون را چهار کس بسته اند چنانکه گذشت - و باعث تطویل این کلام آنست که فقیر از زور
بسیار ابتدال واقع شده و می شود - و هرگاه مطلع بر آن میگردد، دور میکند و اچنانا از جهت میزدنی
گاهی میگردد - بر این تقدیر اگر معنی مشترک در اشعار من و ابیات دیگران یافت شود صاحب انصافان
محمول بر تواند نمایند و مصداق *إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ* نگردد - و چون این معامله بین شخصی و اشهر
است آدمی باید که در بستن مضامین پیش نفس خود شرمند نباشد که فرمایان هر چه خوانند گویند
راستی، فصاحت خال : از قاضی زادگان کشمیر جوانی خوش ذهن، معنی تلاش بود

و بنای شعر خود را بر طبقه استاد خود عبدالغنی بیگ قبول گذاشته بکلیش قدمی نموده - و درین طور
سرآمد گشته - با غیر اخلاص و آشنایی داشته پیش از خیرت نادرشاهی فوت شده، از دست :
صح خود را است باید بر خیزد و بگریس جا نگرفتن ز ساقی کاوان حلم است

سابق، حاجی فریدون : اندر دم ایران هست، و اصلش از اترک - سعادت حج

در یافته بایران گشت - اوایل عهد عالمگیری دارد هندوستان شده - و در آن ایام طنطنه، شعر و شاعری
نناه ناصر علی گوش عالم را پر کرده بود و گویا ملاقاتی هم بمیان آمده - لهذا ناصر علی رفته هم به سابق نوشته
واقعه مذکور در سفاین مردم مسطور است - بعضی گویند شاگرد میرزا اصحاب است و از کلام او مستفاد
میشود که مستفید فایز است - بهر نحو شاعر معنی یاب تازه خیالست عاصب غزل و قصیده - تمام دیوان
او بمطالعہ در آمد بسیار خوش شعر و زبانی کلام است، از دست :

جهنمی است نشستن در آرزوی بهشت - خوش باده بهشت و چهار کن خود را
به میهمان نرسند در کرم در بستن - رسید نکبت گل چاک پیرین بگشت
ای خوش آن روز که از اهل و فانی بود - هر دو رفتند و ازین سلسله عفا مانده است

بست در سلسله سر و قد آن که تاجی
اینقدر هست که آغوشش تمام آن گشت
اضطراب بخودی در و سل باشد بیشتر
کی ندیدن میکند کاری که دیدن میکند

سالم حاجی محمد اسلم: از شاگردان بلکه پسر خوانده شیخ محسن فانی است. گویند
از نزد برادر همه است، اما هدایت ازنی را هر او گشت که مستعد با یمان شد و کسب فضایل صوری و فو اعل
معنوی نموده. مترقی مداراج علیا گردید. تا آواخر عمر ملازم محمد اعظم شاه پسر خلیفه بادشاه بود و بعد گشته
شدن او در سلطنت بهادر شاه بادشاه هم بامروئی تمام گذرانید، در عهد محمد فرخ سیر بادشاه کمبختیر
جنت نظیر رفته بغزو س اعلی خرامید. ایامیکه در گجرات بود، توفیق حج یافته بزیارت بیت الله
خانه دین خود آباد ساخته. اتفاقاً پیش از ایام حج بمایه منوره علی صاحبها الصلوٰه والسلام
رفته بود که ایام حج منعقد گشته در آن باب رباعی گفته که بیت دوستش نیست :-

این عید و مدینه تخت من طالع من انشاء الله رحمة و حمید دیگر

از نشأت صومعه است که سالم خیلی شگفته، خوش صحبت کسی بود. در مضمون بابی و خیال بندی و خوش
خیالوگی مثل او می از کثیری چه که از جای دیگر هم بسیار کم برخاسته. و اکثر اشعارش دوترا تشبیه بدیع
دارد که کمال مراعات علم بیان است. و بعضی ابیات بسبب نزاکت تشبیه بعم فاقص نهان کم می آید.
فقر آرد و اوایل جوانی مطالعه دیوان او بسیار کرده و فیضها برداشته. دیوان بلاغت تبیان
بسبب طرز که حالا در کثیری رواج دارد و حاجی مذکور از آن مخطوط نمود، در آنجا کم اشتها دارد، بلکه
مردم کثیری را بکلام او اعتقاد می که باید نیست. هر چند او کاوش بر آن خیالی است اما پاره از آن که
انتخاب بخودش بیدرد نیست، ینگار و و نمیداند که چه خواهد نگاشت:

بمسجیدی است شراب از بزم ما نادر حرامت با میگوئی حلالی اینجا حرام آنجا

بعد از آنکه مشاق جمع و اهل محسن هم میان میدان حلال و حرام فرق ضرورت است

عبور باس لغات که مجموع محیط زمین که بخت هم بچن که بختن است

گر از نظر نهفته خرمی چو فیض صبح از آب در لگ موج بوا میاشامت

سرخوش، محو افعل: از شعرای قرار داد و هندوستان است لفظ کلوات

که شملت بر احوال شرای عصر با نگرانی بلکه بعضی از شرای اکبری نیز تا عهد شارالیه، تصنیف نمود.
خیلی معنی یاب و انصاف گزین بود. فقیر آرزو ادبیل سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه شهید مرحوم در عهد
اورسیده. چون از حلیه بصارت در آنوقت مردم چشمش عاری شده بود، دیوان خود را بفضیل الشیر
نام پسر خود که بعد از شعر میگفت دهنر تخلص می نمود و در عین شباب جهان گذران اوداع نمود و او که
پیش فقیر بنحو اند فقیر گفتم مرزا صاحب! نور چشم این معنی دارد. باری بعد از فراغ خواندن باین عاجز تکلیف
شعر فرمود. من چون نوجوان بودم از راه ادب عذر همراه نداشتن سفینه آوردم، آنمرد بزرگ بعد
ناچار این بیت خواندم :

افتاد گیسو ای نشو و نما ی من نخلم جوگر دباد ز خاک آب می خورد

و این رباعی گفت :

آمی لقی که هست دلرای سخن از بحر کلیم شد و بفضش اکسن
از بسکه جهان کرد از دو کسب علوم گر دید سواد سایه اش هم روشن

بجز دشمنان، سر مراد کنار گرفت و بر پیشانی بوسه داد و فرمود تا حال فکر هیچ نوجوان باین پایه
ندیده ام. بهر حال خدایش بیامرزد. انصافی که در مزاج آن عزیز بزرگ دیده شد کم نظر آمده. در طبع میرزا
بیدل خود عشرت ایشان نبود. شورش بایران رسیده و نظر آبادی داخل تذکره نموده هر چند شاگرد محمد علی است
اما استفاده تمام در خدمت میر معز فطرت الحماط بپوشوی خان نمود. دکفی بپشرفا. بامیرزا عبدالقادر
بیدل معاصر و محطرح بود. رباعیات او خیلی معنی تازه دارد و بسیار عارفانه گفته. سال سلیم یا چهارم
محمد فرخ سیر بادشاه از جهان رفته رحمة الله علیه. مطلع غزل سیر دیوان او اینست و بسیار خوب
و بادا گفته :

بهم ناید چو گل از خنده شادی دهان ما چه خوش نامی بر آمد الله الله از زبان ما
ازین برجم میا دان رهایی کی بود ما را که آتش میزنند از بهر یک غیر محورا
ملک گیری دیگر دشور محبت دیگر است خوانده ام یوسف زینبا و سکندر نامه را
کفر کال عین اسلام است در این عشق همچو شخصی کایا از دست چپ او کار است
صاحب جوهر زنیق عاصب جوهر شود استخوان ماهی آخر دستم خنجر شود

این مصرع بگمان فقیر آرد بهتر است — در عاقبت دندانهای بسته و نخر شود

سخن جز جان شیرین نیست پیش حاتمعی اگر هر لحظه جان تازه بخوابی سخن بشنو

سینا، ز ابوالحسنی خان: شاه بندر لار بود. در قدرت افغانه از ایران به بندرستان آمده. برهان الملک سعادت یار خان بسیار خدمت او میدنمود. فقیر آرد و رایک دو بار طاقش اتفاق افتاد. در شاهچهران آباد او را دیده. بسیار عزیز کسی و متواضع شخصی بود. مفضلًا صحبت با دداشته شد. خیلی منصف بنظر آمد و در ویش شرب از خود گذاشته بود. فقیر در آن ایام غزل گفته درین غزل محمد قلی سلیم پیش او خوانده ازین بیت که حسن مطلع است:

هزار سال گذشت و ز گرد باد بود الف زاتم محنون بسینه صحرارا

نهایت محظوظ شده، و تادیری عجب عجب میگفت. او آخر بر یک زنی عاشق شده. گویند بعضی از کشامره یا خدمتگاران او ساخته مسمومش کردند. خدایش بیامرزاد. بسیار ششاش بشاش، کو چک کسی بود که از اشعار او نوشته میاید. از دست:

صلح کل باید کرد روشن ضمیران کرده اند نیست با هم کار هرگز گرگ و میشی صلح را

فقیر آرد و گوید که لفظ "کل" در اینجا بسیار بجاست. تنها "صلح" می باید. چنانکه بر سخن فهم ظاهر است.

اعتباری نیست گریه های معشوقانه را شمع میخوابد برای سوختن پروانه را

فقیر آرد و گوید که درین بیت لفظ "معشوقانه" بجاست. "می باید" قائل.

تفسیر مصرع خوابه حافظ شیرازی قدس سره نمود:

دوش کلکم بر زبان حرف لب دلداد داشت بلی برگی خوشترنگ درمنقار داشت

بیمبکی بر دکتوب شوقم را که پنداری ز مقتلهای رنگین قاصدم پلور حنا دارد

پیش فقیر آرد و این بیت نیز خام است، چرا که شخصی که پادشاه دارد مطلقاً راه نمی رود و نمکین

نه نمیکن.

سرگزشت شرب بچران تو گفتم باشم آه در سوخت که از گفته پشیمانم کرد

دبای: در کوی تو عمرمانشستیم عبث دل جز تو بدیگری نه بستیم عبث

در پیش تو اعتبار رنگش از است با اینهمه استخوان شکستیم عبث

امامین رباعی بنام دیگری نیز دیده شده۔

ساقی، خواجہ عبداللہ: از بزرگ زادگان بود، مدتی نوکری محمد اعظم شاہ پسر لودنگ زیب عالمگیر بادشاہ داشت۔ او آخر در لاہور فروکش نموده۔ او اسط عبد فردوس آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ فوت شد۔ کلیاتی دارد، و شعوبہ میگفت۔ اکثر بہ مطرح شاہ آفرین دیر محمد علی راج بود۔
این ابیات از زادہای طبع اوست:

نسبتی نیست بہ پروانہ گل رانچین اندکی لالہ بان سوخته دل بیماند
ساقی، (ملا) عبدالحکیم: ہمیش عبدالحکیم است۔ اندر دم کشمیر است۔ شاگرد
داراب بیگ جوہا است۔ بہ مطرح عبدالغنی بیگ قبول۔ تلاش معینہای تازه دارد۔ مدتی رفیق اسلام خان
میر آتش بہادر شاہ بود۔ گلشن اسلام نام نثری بنام او نوشته۔ و دفن نثر خلی قدرت داشت و بسیار
زنگین و دختہ می نوشت۔ پای کمی از نثری ہمدانی و غیرہ می آرد، بلکہ طرز و طور حاجی بہرسانیدہ۔ او آخر
ہمدانی مرحوم ذواب مصحح الدلہ بہادر در خدمتی از خدمات کشمیر مامور شدہ با نجارت۔ چون پارہ جاگیری
ہم در کشمیر داشت، بر فادہ و جمیعت خاطر بسر میرد تا بر حمت حق پیوست۔ نحوہ حجت ساطع نقب
برہان قاطع در لغت نوشتہ، اما چندان خوب نیست۔ دیوان محقری دارد کہ متعجبش نوشتہ میشود:
مرفق پوشی نامہ از من تحسین طبع دارد چونشی کردہ اظہار کمال از وقعہ کارہا
بدن ز فیض ریاضت شکوہ جان دارد مکان خراب چو شد حکم لا مکان دارد

سحق، میر عبدالصمد: سید صبح النسب عالی مشرب بود۔ برادر کلان ایشان میر غلام علی
شاگرد درایت خان پسر کفایت خان است کہ در شکتہ نویسی زلف خوبان را از شاہان بچوب بست، بلکہ بازاد
خوش نویسی شفیعا شکستہ۔ جناب میر نہایت شوخ طبع و زنگین بیان بود۔ باہر لہری کہ صحبتش برآورد میشد
فاتہ شریفش او را بغایت مفتنم می نمود۔ او ایل خلعت اسراف جزو گواہیلہ داشت۔ بعد از ان چندی
با ضیاء اللہ خان پسر حاجی عنایت اللہ خان مرحوم در عہد عالمگیری در اکبر آباد بودند۔ پیش ہمراہ میر
احمد خان باہن آباد لاہور بسر برد۔ او آخر مدت مدید مبارزہ الملک پسر سر بلند خان صرف اوقات نموده
در احمد آباد گجرات بر حمت حق پیوست۔ خلف الصدق ایشان درین عہد در دار الخلافہ شاہجہان آباد

دلی بشکسته نویسی شهرت دارد، بلکه شهر استاد میتوان گفت. در درواقع که بسیار خوب می نویسد. فقیر آرد
 در سن پانزده شانزده سالگی در غنفلان شورجنون و سنگائی که ابوالمفتون شهر بود، چند مرتبه شعر خود را
 از نظر اخلاص و اثر ایشان گذرانید، بلکه تا حال که پنجاه سال تخمیناً بر آن گذشته، پاره کاغذهای شعر
 که اصلاح ایشان بر آنست، پیش خود داده تا بگردان یا یکی جنس خوشی آنرا دیده خود را کم کند. فقیر آرد:
 اعتبارات جهان از نیستی گلی کرده است / آنکه دانا تر بود بسیار جاہل بوده است
 الحاصل دیوان شریف ایشان که حد شریف مصنف است، انتخاب زده نوشته میشود!

(ر ش)

شهرت، شیخ حسین: گمان دارم که از اعزب بحرین است. در عهد بادشاه فردوس
 آرا نگاہ محمد شاه مخاطب حکیم الممالک اوایل در شیراز اکتساب فضایل علوم خصوصاً طب نموده و بلاد
 هندوستان گشته. مدتی مدید نوکر محمد اعظم شاه پسر حضرت غلامکان محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه
 بود. بعد گشته شدن او در عهد بهادرشاهی در سلک غلامان بادشاهی درآمد و در سن چهار یا پنج فردوس
 آرا نگاہ به رحمت حق پیوست. باها فقر این مرد را دیده بسیار بهشاس بنشاش لطیفه گو کسی بود. ردی
 با تیر صلابت خان سید تخلص کرد در عهد بادشاه مرحوم محمد فرخ سیر چند گاه داروغه قنجا و چند بختی
 چهارم بود، اتفاقاً تشنای افتاد. اتفاقاً عبدالغنی بیگ قبول کرد و واقع استاد خان مسطور بیگ
 شریک غالب گفتن شعرش بود حاضر نمیشود حکیم شهرت میسر شد که شعر بر داذناب کجاست. بهر حال
 پیروی بود در کمال شوخ طبعی با فقر نقل میکرد که ردی محمد اعظم شاه بیکی از حکما فرموده بود که سر نه خوب
 از نظر بگذرانند. صباح که من حاضر شدم از ردی سهو من گفت که سر نه که دیروز فرموده بودیم کجاست.
 بنده این بیت خود خواند:

بمن نگاہ عقیب میکنی بچشم بچشم

ز غیر سر مر طلب میکنی بچشم بچشم

درینو لا انتخاب دیوان او نوشته میشود:

نظر باز از چون آینه گردیم دنیا را / بان صورت که میبایست ما دیدیم دنیا را

تلاش آدمیت میکند ز ابد بسیار ساقی / بیار آن می که تا شنبه کند آدینه ما را

فقیر آرد گوید که بگمان من نسبت بمعرف حکیم این مصرع مناسب است: "بیار آن می که تا شنبه میکند آدینه ما را"

زیرا چه جمع کاف و تا درین جا مربوط نیست -

هر فنی بود ز منطق بنظر آوردم عکس مطلب نوشتم آنکه فنی خاموشی است
و بنگان فیر این مصرع بهتر است : "عکس مطلوب نوش آنکه فنی خاموش است"
زیرا چه مصطلح منطقیان عکس مطلوب است نه عکس مطلب -

بایستی رسید از کوی آن نامهربان فامد که پنداری بر بمن ز لوله از تخته میآید
خاستم مطرب ناسازی ایام شوم کرد خاموشیم این زمزمه بنیاد کس
در رفت دآمدی ده هر مطلبی که هست باید بقدر همت خود پاکشید و بس

شهرود، بال مکنه : جوانی است مذهب دموکب از قوم کالیسته که اکثر ارباب قلم
اینها نند - آ بار و اجدادش همیشه در سرزمین بنگاله و بهار بجمگی اختیار داشتند - دو سال پیش ازین تقریبی
وارد شاهجهان آباد دلی گشته ، بواسطت خط غریز القله خوشگو با فقر آرزو ملاقات نمود خیلی جید فکر
جید الطبع بنظر آمده با آنکه چندان کسب علوم غریبه نکرده ، چندین مقاله از کتاب تحریرات لیکس پیش بزرگی
گذرانیده فرصت اتمام نیافت - تخلص مذکور را نظر بوحیدت شهود که در کتب او است ، فقر داده - حاضر
در غایب بسیار تودد و دوستی دارد - هنوز اول مشق او است ، اگر ساهدر و زگار کش دست میدهد
امید است که بپایه اعلیٰ پرسد انشاء الله تعالی - درینولا از شهر بنارس چند غزل فرستاده که مقطع کی
از آنها این بیت است ، داخل او با فقر ازان ظاهر :
آرزو کرد بشاگردی خود متناوش چه شود شعر شهود است گراستادان

(ص)

صوفی، ابوالبرکات خان : برادر علی محمد الدوله و لعل محمد خان که بالفعل دیوان
خالصه شریعه است خان مشارالیه بدینها نظم صوکیه شمشیر بود ، گاهی اصالت گاهی نیابت - در عهد او هنگامه

بسیار در آن ملک شد. بهر حال شوق تمام در شعر داشت و خود هم بسیار نیکو میگفت. این دوبیت ازوست:
 کشتی دل را که نگر از علانی بوده است باد بان دامن کشیدن از ظلانی بوده است
 توان سیر فلک المانی دل بر زمین کردن باین بحر آن زاینه باید دل نشین کردن
 آواخر عهد محمدشاهی پشاه جهان آباد رسیده فوت شد.

(ض)

ضمیر، میرزا روشن: نهر آبادی گوید که از ولایت ایرانشهر صاحب سوبه
 بندرسورت بود، منزلش شده باز سوبه شده که بندرسورت باد دادند. فیرآرزو گوید که میرزا روشن ضمیر
 اجدادش از ولایت آمده اند. و خود فوجدار بندر طرکور بود. وقایع نگاری آنجا داشت. با وجود اینهمه
 زبان بندری خیلی در زبانه بود. چنانچه اشعار بندری بسیار گفته. نهی تخلص میکرد که معنی عاشق است
 و فیرآرزو نظر بر همین بیتی گفته:
 آن دو گیسوی سپهر بردی نشان آرزو شهر بندری بوده از مرزانی روشن ضمیر

(ط)

طالع، نوازش خان: پسر اسلام خان رومی است. پدرش پادشاه بصره بود. بعد
 از فراوانی بصره هجرت کرده. ملازم عالمگیر پادشاه شده بمرتبه علیا رسید و فوت شد. پسرش جوانی عزیز و
 در دمنده بود، بعضی آشنا. اکثر موزونان مثل محمد حسین بهجت و دیگر اهل سخن در خدمت او میبودند. موزونی
 مدیر فوجدار میبود. داشت. در عهد بهادر شاه بسبب ناماسازی زمانه در اکبر آباد اگره فردکش کرده
 نشسته بود، تا در جنگ معزالدین جهاندار شاه محمد فرخ میر شهیدم حرم که در فواح اکبر آباد اتفاق افتاد بطرف
 جهاندار شاه رفت و همراه امیرالامراء ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که باعث سلطنت جهاندار شاه
 بود، در جنگ کشته شد. خیلی میرزا خوش طبع بود. شعر بسیار میگفت. از دست:
 تیر فراخ نشست از شستش چه کشیده است کان از دستش

(ع)

عندلیب، نواب محمد ناصر: از فرزندان حضرت بهاءالدین نقشبند است. قطب
 فلک هدایت و مرکز دایره ولایت ذات ایشانست. هر چند تحصیل ظاهر نکرده اند، اما دوی از غیب

بروی قلب ایشان داشته که تحقیقات صوفی و منکلم و حکیم بی تکلف بر زبان حقایق ترجمانش جاری است.
چنانچه از کتاب ناله خندلیب که از تالیفات شریفه ایشانست، روشن است. و در تخلص خندلیب
آنست که جذاب کرامت مآب حضرت شیخ سعدالشرگشتن پیر صحبت ایشان بوده اند. فقیر آرزو را از
مدت می چند سال اخلاص و عقیدت در خدمت ایشان متحقق است، شاید که وسیله نجات این پیر ماضی توبه
باطنی این بزرگوار گردد. هر چند شاعری دون مرتبه ایشانست اما گاه گاهی می نمودنی طبع
شعر می گویند.

علی عظیم میان : میان علی عظیم پسر شاه ناصر علی بسیار عزیز کسی و مرد از خود گذشته فانی
مشرقیست. از عظموان جوانی فقیر را بان عزیز اخلاص متحقق است. خیلی متوکلانه میزد. و هر چه
بدنش میآید صرف عزیزان میباید. گویانام اصلی او عظیم الدین محمداست چنانکه والد او میفرمود :
عظیم الدین محمد صاحب بوش. من و تو هر دو یک خواب فراموش
در تیر اندازی هم دستی دارد. بهر طور صاحب اخلاق حسن است. شعر هم خوب میگوید. اگر چه کم گوید. از دست

می پرد چشم مرده است عظیم. بعد ازین دیده ها و دیده بها
از میان علی بر سر باز دارد وجود. تلاش کفنی آمده عربانی چند
علوی : میرزا هاشم : الحافظ بمحمد الملك الملقب به علوی خان صاحب کللی در علم
مثل او تا حال نشان نداده اند. نسیم او پر دانه حیات و رقم عزل ممات بود. کتاب "جمع الجوامع" در
فن طب نوشته که تا امراض چهار صد هزار بیت خواب بود. سید عالی نسب و الاحساب بود. والدش میرزا
هادی قلعه و شهر و قلعه می نمود. و بهر سلامت همه عالمگیری بهند و مستان تشریف آورده. و ملقا
با محمد اعظم شاه پسر محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بود. بعد از کشته شدن او نیز در سلطنت قطب الدین
بهادر شاه بیار باغ از پسر بود. پادشاه چهار ساله عمر یافته، در سن ۶۳ در سلطنت احمد شاه پسر پادشاه
فردوس آرامگاه محمدا به رحمت حق پیوستند. و فقیر آرزو در خدمت ایشان کمال ارتباط (داشت) و ما
به ارتباط فقر سیادت و نجابت دستگاه میر سید محمد که از خویشان قریب بلکه قائم مقام فرزند رشید ایشانند
بود. بهر حال باین بیهکمال و باین احوال آدمی چنین بنظر نیامده. طبع نظمی داشت.

عالی، بپسر از محمد نعمت خان: در عهد بهادر شاه خطاب داشتند عالی یافته. از علوم بهره دانی داشته. اصلش از طبای شیراز است. حکیم الملک قدیم عهد اکبری قرابت تربیه داشته. از زبانش دریافت میشود که ولایت ناست لیکن نشود و نماند و نهند یافته. و بعضی گویند هند و ستالاح است بهر حال اشعار خوب دارد. بسیار بدقت حرف میزند. اکثر معانی تازه بسته. در فن جوگویی دستی کمال داشت. حتی امرای معاصر او از زبانش اندیشناک میبودند و خود هم از دست زبان خویش مکرر خفتها کشید. وقایع حیدر آباد که نرسد از مشهور آفاق شاه، داد شاعری در آنجا داده لیکن این قدر که پاس نمک داخل صحن مطلق نگاه نداشته بی ادبانه حرف زده، لهذا عالمگیر بادشاه او را از اردو اخراج فرموده. و چون پادشاه هند رحیم در کم باشد، ایدای جانی و مالی نرسید. و با وجود مشرب تصوف غلوی در تشیع داشت، لهذا ما او را "عالی غالی" میگویم که در فن جو موافق مذاق او بود، لهذا در مداحی خیلی سست بنظر آمده.

لطیفه: یکی از طرفدار مجلس اکابر میاید و بجای میگوید که شما واجب التعظیم آید. عالی گفت: چرا؟ او گفت: بدان سبب که شما را حاجی میگویند. عالی میگوید که من حج کرده ام آن شخص میگوید که پس حاجی بهر پای بود باشد. عالی از شنیدن این سخن خیلی تر آمد. و در واقع پیش مردم آدمی بدتر از هزارا روح است بشرطیکه قوت منفعل داشته باشد. بهر کیف او در محرم شوی مولوی ردم قدس سره شوی گفته، اگر چه کم است. اما بسیار خوب گفته و عالی از شوخی و نمک نیست. و در عهد بهادر شاه بادشاه صحبت با منعم بیگ خان خانان که وزیر اعظم شده بود، بسیار در گرفته بود. از بنجمت حد بادشاه نامه نویسی بهادر شاه معروض باو گشته. و چون میان خانخانان و ذوالفقار خان نصرت جنگ تقارر گونا بود، ذوالفقار خان را مکرر در آن نسو بدیاد کرده. و انصاف آنست که چون آن نسو در نظر آید معلوم شود که عالی و در فن تاریخ نویسی قدرتی نبود. و عالی در عهد محمد فرخ سیر بادشاه ازین جهان رحلت نمود. و دیولا انتخاب دیوان او نوشته میشود.

من بیپاره خود از جستن او گم شده ام
بنمایید خدایا چه نشاست او را
سرور دین شاعر از خواندش اگر خدا
هر که گوید این غزل استند میداریم ما
فقر آرد گوید که درین بیت عجب مضمونی بسته که ایهام کفر است بلکه کفر نترس دارد لیکن

از شرا اینها دور نیست -

بخودم هیچ ندانم که دل زار کجاست — من کیم؟ خوش که برده، آه چه شده، یار کجاست؟
پیش هر کس میکنم ظاهر که آن دلبر چگفت — پس که خوش حرفت میگوید بگو دیگر چه گفتم
ارباب سخن را بسختی نام بلند است — از مصرعی بر حسب خلت تر پسری نیست
دارد چه سر انجام خوشی خانه دنیا — جان بیج، حسد بیج، بقای بیج، فنا بیج
فقر آرزو گوید که معرعه مذکور بانگ تغیر میرزا عبد القادر بدیل نیز گفته، چنانکه گوید:
"ای هستی تو ننگ من، کجا بیج —" لیکن بر سخن فهم پوشیده نیست که شعر میرزا بدیل بسیار
بلند مرتبه است -

جای دیر است سرانگشت خال لب تو — غنچه شد گل که گل از دست تو چین داد
خدا ساز است هر کاری که از مردم نیاید — بعالم بیج چیز آسانتر از مشکل نمیدانم
مرباعی: پیوده بحرف لب کشودن چه ضرور — تیغ همه بر خود آرمودن چه ضرور
دانا محتاج نیست، نادان منکر — پس مصدر فعل بخودن چه ضرور

علی، مولانا مامری: از کمال شهرت محتاج تعریف نیست - در شرط زخمی دارد -
میرزا معز فطرت و سرخوش و دیگر اخوه پیروی او دارند - اشعارش بسیار شونخ و شور انگیز و مضامین آسان
و پشیمانی ترا از ذلف خوبان و ناز کتر از کرم محبوبان است، گویا مختصر است درین فن - در دعویهای بلند
داشت و بیج کی از شرا را وجود نمیکذاشت - اگر چه در بعضی جاها بسبب تعافل دینی پر دالی کرد
تساهل گوشت در شعر بکار برده لیکن بسیار خوب گوشت - صاحب کلمات الشرا او را آبروی هندوستان
گفته و در واقع چنین است لهذا این رباعی در تعریف او گفته:

در ملک سخن بود جهانگیر علی — در مشرب دل ولی علی پیر علی
باشعری نمیرسد شعر کسی — ز انسانکه خط کس بخط میسر علی

ایای که برکن رفته قصیده در تعریف امیر الامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ گفته که مطلعش اینست:
ای شایان حیدری ز نشان تو آشکار — نام تو در بنر دکن کار ذوالفقار

یک زنجیریل و پنجره در دیر در جلدوی آن بخشید و نام علی بخانه آمده بودم تعظیم نمود و فعل را بسیار فلسفیه محتاج بود بخشید - غرض بسیار صاحب همت کسی بود - زروال پیش او بگو قدر زنا داشت - همیشه قلندرانه میزیست - ثمنوی مخمیری که برای محمود و ایا زلالی گفته که این قطعه اذان بسیار شورانگیز واقع شده -

مثنی میگفت روزی با برهنه خدای من تویی ای بنده من
مرا بر صورت خود آفریدی برون از نقش خود آخر چه بدی
او اخر مرید بدیع قلندر نام درویشی گشت - جذبه بهر سانید در آن ایام و در آن
مثنوی دیگر شروع کرده بسیار پریشان ، که بگو متعده دارد - و در میان جای را با عیست و
جای عزلی آنهم خالی اندکی نیستی نیست - دو بیت اولش اینست که بجای سرخی است :
این دوم دفت که بچون میشود مثنوی یک بیت موزون میشود
جمله بیت است دیوان اله هم بدینا هم بچنی کن نگاه
بهر کیف او از نجابی شهر سهرند بوده ، چنانکه گوید :

گر از حسب پیرسی ما قنبر تم قنبر و از حسب پیرسی از آل مصطفی ایم
و اینکه نمر آبادی اورا چیله یعنی غلام بادشاهی گفته ، بحد ام این بزرگوار غلط رسیده و محض از
بی تحقیقی روایت است - و خلف او میان علی عظیم که بسیار شخص اهل و از خود گذشته - دارسته است ،
ناحال در قید حیات هست - خدایش سلامت دارد - با فیر آرزو از مدتی چهل سال آشنایان
احوال است - احوال او انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد - درینو انتخاب دیوان مولانا نام علی
نوشته میشود - از دوست :

در ملائت تا نیفتادم هدایت روزداد لبر بسیار شد تا گم نکردم راه را
هر بیت من بر اردیوان مایه است از بسکه اهل طبع مکرر نوشته اند

عاقل ، هنر و رخسان : این تخلص دو کس دیگر هستند - یکی خواجه محمد عاقل ،
برادر خواجه کامل که مدتی داد و ده توبخانه نواب عبدالتماب صمصام الدوله خانم دوران بهادر شهید
بود - و آن مرد عزیز ترک هندوستان زاست - و با فیر آرزو و کمال ارتباط و اتحاد داشت ،

چنانکه غزلی در تعریف این عاصی گفته، لیکن قریب هفده هزاره سال است که در دینیت حیات پسرده - و دوم سخن در خان که بالفعل زمین افزون بزم زندگیست و از خط دلیذیر کشیده است - و این عاقل را نیز باین دیوانه سخن ربط اخلاص متحقق است - بهر حال همنزد خان مدت های مدید باصفه نظام الملک بسر برده - و اول و آخر از دکن بشا جهان آباد پی آمده، بجوار رحمت ایزدی پیوست - گمان دارم که شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل است، چه طرز شعور بطور میرزا میماند - تاریخ وفات میرزا بیدل چنین یافته :

سال تاریخ وفات بیدل ضوابط مقام از سر بدیتابی دل گفته شد ختم کلام
معنی نماد که این تعبیه است و غیر از تاریخ وفات میرزا بطریق مذکور گفته :
" رفت بیدل ز غم آباد فنا "

الحاصل - تازگی مضمون و شوخی عبارت خیلی در نظر دارد و اکثر خوب میگوید - قطعی دارد
مشتمل بر مثنویات و قصاید و غزلیات و رباعیات - بیشتر تاریخ اصفهانی نظام الملک نموده بجان الله
تمام عمر در خدمت این بزرگوار صرف نموده و آخر آنچه معلوم شد هیچ - در نیویلا بیاضی که گویا مخط
خودش است بنظر آمده - انتخاب اشعارش از ان گذشته میشود - از دوست :
ای طیب نفس دان ! دست از سر ختم ملا - حالتی دارم که دل از حالت آگاه نیست
و بگمان غیر از روح بجای " بفسدان " - " مهربان " مناسب است -

از تگاپدی خلق دایم مدعا در زمانه نایابست

صورت آدم بهر تنه است منی آدم نمیدانم کجاست

عزشی و میر موسی : برادر میر صالح کشتی - پسران میر عبداللہ مشکین قلم که از
خوشنویسان عهد جهانگیری است - برادر برادر شاعر و خوشنویس و فاضل بودند میر کشتی شریف
صاحب کتاب مناقب مرتضوی است که کتابست مدنهاست خوبی - خانواده ایشان همه
جلیل القدر عظیم المرتبه بود - فضایل ذاتی با فواضل کسبی جمع نموده - از عهد جهانگیری بادشاه توطن اگره
مسی با کبر آباد اختیار کرده - اصل ایشان از ولایت است - هنوز گمان دارم که از فرزندان ایشان
بقیه است - حاصل سخن میر عزشی صاحب سخن است - اکثر تراجم محمد داراشکوه پسر اولین جهان

بادشاه بود و خط هم بسیار خوب می نوشت؛ و دیوانش هم طالع در آمد. اکثر اشعارش ساده است اما در همه جا بلند و بلند
بهر طرز خوش فکر است. - و این غرضی غیر غرضی است که گذشت. - اندوست :

همان طریق که با من تو بوده ای باش و گر زمین تو گفتم که جنگ خواهیم کرد
اگر صد تیشه آید بر سرش آسان بود غرضی ازان پرسش که از پر دیز بر فراد می آید
مردم هر گویند که خود بین شده غرضی من روی تو بینم چه نیم آینه در پیشم

عزت، شیخ عبدالعزیز: والد الشریف اوشیخ عبدالرشید بود که در اکبر آباد تدریس علوم و فقه
از سر کار بادشاهی مقرر داشت. - وطن اهلی او که معظمه زادگاه اشرف فار بود؛ بعد ازان میر در ایام تبعید و بهائی
است که از مضامین اکبر آباد است. - از اولاد محسن الی بکر است رضی الله عنهما. - اوایل جوانی از جمیع علوم علمی
و شرعی فراغ حاصل کرده، در جمیع فنون سرآمد شد. - رساله دارد در اثبات غسل علی الرحلین مستحب به نفع
و نیز رساله دیگر نوشته در اثبات واجب و ثبوت خلافت خلفای اربعه. - با اسلام خان مرحوم که از عمده
امرای عالمگیری بود و الا تخلص و با بهمت خان پسرش خیلی ارتباط داشت. - لهذا بهمت خان که در آنوقت
نخستین عالمگیر بادشاه بوده تملیف و توصیف او پیش بادشاه بسیار نموده و بادشاه را خیلی مشتاق او ساخته. - بعد
از ازانم عالمگیر بادشاه و الد و آشفته (او) شده. - اول مرتبه اورا بمنصب پانصدی پنجاه سواره امران دادند
راکتر میسر میشد، سر فرزند فرموده و داروغه عزیزی مقرر ساخته، تا از جمیع خصوصیات ذکر آن بادشاهی مطلع گردد.
و مکر میفرمود که ترا سعد الله خان که وزیر اعظم شاهجهان بادشاه بود، میکنم، اما عمرش وفا نکرد. - بعد وفات شیخ
ذکور، خیلی مراعات خاطر و داد بندگان او نمود. - برادر خود شیخ مذکور شیخ عطاء الله مرحوم است که فاضل
کامل متقی متورعی بود، فضل و کمال عجزی داشت که محاکمه بر شرح اشارات امام فخر رازی و خواجہ نصیر طوسی
نوشته و همچنین حاشی بر شرح عقاید ملا جلال و دانی نگاشته و کتب دیگر از معنیات اوست و یکی از لیسان بود
فخر الدین خان مرحوم است که با وجود فضیلت امارت جمع نموده. - در جمیع سلطنتها با اعزاز و احترام بود و
با عمده های سلطنت مساویانه سلوک مینمود. - این مرد عزیز عجب دست و دلی داشت که خمس محصول جاگیر
خود را باطل استحقاق هر سال میرسانید و همین آن جاگیرش اکثر اوقات شصت هزار روپیه محصول داشت. -
قصه مخفی، راقم حروف را با قبیل، ایشان خویشی است. - و والد فقیر باشی عبدالعزیز عزت کمال رابط

اخلاص متحقق، چنانکه تا حال مکاتبت و تخطی شیخ که بوالفقر نوشته بود، پیش بنده است. و اشعار خود را در این نوشته
 میر عبد الجلیل بگرای: از امداد صبح النیب قصبه بگرام است. و آن قصبه ایست از مضائق
 لکنو. جامع علم بود. خصوصاً علوم ادبیه و اشعار عربیه را بسیار حل مینمود. و عبارات مشکل را یکو میفهمید. ادا تر
 مرض استعمار که چهل روز بیج نخورده بود، در گذشت. فقر آرزو را بایشان از مدتی اخلاص و آشنائی
 بود، از دوست:-

از بهر محبت علی هستی است گلچینی این بهار تزدستی است
 دل ساغر و مهر ساقی کوثری از میکرده غدیر خم مستی است
 و در سه احدى عشر دانه و الف هجری که عالمگیر بادشاه ستاره قلع از قلاع دکن فتح کرد، میر عبد الجلیل بگرای
 در یک شب یازده تاج عربی و فارسی و ترکی و هندی گفته، رساله ترتیب داده گذرانیده از آنجا این مایه
 که از شکل اصابع اختراع فرمود، بدینا نمود:

چو شش ابهام زیر خنجر آورد	بود اسم اعظم در شماره
قلاع کفر شد مفتوح فی الحال	ز تیغ ادع و شد پاره پاره
راگشتان شد بر مد ابهام	برابر چار الف کردم نظاره
بعینه بود شکل سال هجری	پی تالیف تسخیر ستاره
چنین تار تیغ گفتن اختر است	شد از عبد الجلیل این آشکاره

عشرت، جی کشن: از بر ابره کشمیر است. مدت ما لازم سرکار نواب مؤتمن الدوله بهادر
 مرحوم و نواب شهید میر و نجم الدوله بهادر بود. از مدت پانزده سال با فقر ربط اخلاص دارد. شعر را خوب میگوید.
 اکثر قریب غزلهای فقر نموده. "مثنوی رام سیتا" بسیار تلاش گفته. و از رام سیتا سیاهی پانی پی خوب تر
 گفته خیلی جوان اهل است. نواب مغفور بی خان دیوان خالصه قانون گویان تمام صوبه کشمیر با و داده اند. خدا
 از چشم مردم ملک خودش نگاهدارد. بیچاره مرد غریب با و نایست.

(غ)

غنیمت، محرم اکرم: از قصبه کنجا است که قصبه ایست از مضائق لا بهر بسیار خوش زبان

و معنی تلاش است از بعضی مسموعست که شاگرد میر محمد زمان را سرخ بود. در اواسط عهد عالمگیر در ملک پنجاب منطقه شاعری کوس من الملک میزد. علی الخصوص از جهت شغوی او که قصه‌ها را به عجز نیز را موزون کرده و بسیار نثره گفته خصوصاً داستان کتب که از غایت خوبی شهرت تمام دارد.

(ف)

فنا، میرزا عبدالمکرّم از سلسله ملازمان محمد درنگ زیب بادشاه بسیار صاحب وضع، آشنا دوست، داهل همت کسی بود. شعر بسیار خوب می‌گفت. گمان دارم که اذیت اگر دان میر محمد زمان را رخ است دیباچه سیفیه نوشته خیلی بقدرت، چنانکه مسوده آن هنوز پیش من هست. با و الدفیر نهایت ارتباط و اخلاص داشت. از دوست :

در تمنای جفای خویش کشتن صید را / اختراع مهربانیهای صیاد منست.
فطرت، میرزا عبدالدین : معزز و موسوی نیز تخلص میکرد. چون فطرت تخلص اوّل بود داخل باب "فا" کرده آمد. بهر طوری که می‌آید از بزرگ زادگان ایرانش. صاحب کمالات صوری و معنوی است. شاعری در درجه مرتبایش دامت کثرین پایه اوست. در ایران با میرزا اصحاب و غیره صحبتها داشته. ما از هندوستان گردیده. در عهد جمعیت هندو عالمگیری محمد درنگ زیب بهادر بادشاه دین سودای سودا بهشت نشان تشریف آورده و صلتی بیکی از امرای که از دودمان صفویه بود بهم رسانید. و بسیار معزز و مکرم می‌رفت. چون بسید مرد محال خودی بود، عالمگیر بادشاه از راه شغنی در حق او گفته بود که آدم و مستطیب و فاضل و متدین. الققه از خوان روزگار و منتخب لیل و نهار بود. افضل سرخوش اگر چه شاگرد محمد علی ماهر است، اما بسیار کتاب کمال در جناب میر محمد نموده. دیوانی مختصر و اندک مشتمل بر قصاید و غزلیها. و شغوی نیز مختصر دارد، و درینو انتخاب اشعارش نوشته میشود :

بخود یک لحظه بودن صد خطر در آستین دارد / خدا اجری دهد بی را که بی مایمکنند را
 ز شور ناله من رفت بیستون بر باد / هنوز چشم تو در قهر خواب شیرین است

فقر، مشیر الدین : سابق مفتون تخلص داشت، آنرا نیز بحال داشته. بهر دو تخلص مقاطع غزل لهما داد. الحاصل از اکابر زاده عالمگیری، و از طرف والد عباسی، و از جانب مادر از

سادات است. خیلی شریف النفس و کثیر الاخلاق واقع شده. از مدت سی و چند سال که او ایل نوشی
 شورش بود، برفیق آردو مهربان است. خدایش سلامت دارد که امروز مثل اوی درهند نیست. مدتی
 مدید در خجسته بنیاد اورنگ آباد دکن بود. آخر همراه خان مرحوم قزلباش خان امید بشا بهمان آباد که وطن
 اجداد اجداد اوست، تشریف آورده پیش سخن و صفای زبان و بجای رسانیده که اهل زبان آرد.
 بمیدانند. بلکه بعضی دم از تلمذش می زنند. در فضل و کمال و شعر و دانش و فنون دیگر مثل عروض
 و قافیه و معانی و بیان یکتای روزگار و منتخب لیل و نهار است، حتی که در اکثریت فنون رسایل
 مفید نوشته. چنانکه هالجه علی قلی خان و آله تخلص آنرا داخل تذکره خود که مسمی است بر ریاض الشرا
 نموده. و قصیده دارد بقدر صد بیت که مشتملست بر چند صنایع. بعد از استادی رشید و طوطا
 این قسم قصیده بنظر نیامد. - مشنویات متعدده موزون کرده، بغایت مصفا گفته. در غزل تنج یا باغانی
 دارد، بلکه اگر انصاف را کار فرمایند، دانش که گمان ابروی ابیات بطاق بلند آویخته. انتخاب اشعارش است
 ز آمد آقا صد فقیر از خویش تن رفتم چه خواهم کرد گرد دلدار گرد ناگهان پیدا
 ز صاحب خانه همان را بخود مشغول میازد تماشا کرده ام بسیار این صفت منقش را

فیضان، آقا ابراهیم: پسر آقا حسین ناجی است. پدر و پسر هر دو صاحب سخن بوده اند.
 در نزد احمد محمد فرخ سیر بادشاه، فقیر آردو هر دو را دیده بودم پدرش مرد سخن سیخ منصف بود، و دیوانی
 مختصر دارد. لیکن اشعار ساده اش بسیار است و بامیرزا سرخوش خیلی خیلی مربوط و محشور بود. فیضان
 جوانی بود بر خود چیده و در خوانندگی و موسیقی خود را سرآمد میدانست. مشنویهای خود را از نظر حاجی
 محمد اسلم سالم گذرانیده. مضامین تازه میبندد. دیوان مختصری دارد و میان او و حاجی اسلم سالم
 خیلی ربط معنوی بود و استفاده از خدمت حاجی مذکور نمود. در سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه برض سلام و حق
 از جهان رحلت نمود. و گویا در ضمن مذکور این بیت گفته:

دل نمیدانم چه درد از آدمیها کشید / زندگی موقوف بر شیر الاغ افتاده است
 در خود هر رفتی حفظ مراتب لازم است / قدر هر باست اینجا طولی عرض زینم
 دلی خالی ز فیض و عمر چون آب روان دارم / جاب آسارای بهیدا در کار روان دارم

این بیت اگر چه از نظر استاد صاحب این اشعار یعنی حاجی اسلم سالم، کمین هم از مستغنیان
معنوی اویم، گذشته و آنرا نگاه داشته، لیکن بگمان فقیر بجای "دلی خالی ز فیض عمر" "سرخی خالی ز شور عمر"
بهتر است، که "فیض" مناسب حجاب باشد - فَنَاطِل -

فکر ت، میر غیاث الدین: خاله زاده میر معز فطرت موسوی است - احوالش
مفصلاً معلوم نیست - بهندوستان آمده - دیوان مختصری دارد - در هر بیت او خالی از تلاش نیست -
اگر چه شعر کم گفته، اما بسیار خوب گفته - و از کلامش ظاهر میشود که شاگرد میرزا صاحب است - از دست:
یکبار کرد جلوه بصحرای انکار من افتاده ره بشهر فرنگم هزار جا
بگریهای دوران دل من گریستی داری نباشد اعتباری آنقدر با شعله و خس را

(ق)

قبول، میرزا عبدالغنی بیگ: از اعیان کشمیر بود - اوایل شاگرد قاسم خان
مخلص تخلص کشمیری بود - بعد از آن در خدمت داراب بیگ جو یا الکتاب فیض نموده خیلی صاحب
قدرت است - اگر چه شعر کم گفته، اما خوب گفته - مدتی با هدایت الله خان که در عهد بهادر شاه مخطا
سعد الله خان اقبال یافته، نیابت وزارت داشت، میبود و بعد از کشته شدن خان مسطور در
عهد بهادر شاه تهید مردم محمد فرخ میرزا شاه با سید مصلحت خان که خیلی بشعر و شاعری ربط داشت،
میبود - از نخبه حکیم الممالک شیخ حسین شهرت قبول مذکور را بشعر و بدان نواب یاد میکرد - بهر کیف
خیلی که مجوش بود - و هنگام سخن گرم میداشت - لودی که از پنجهان رحلت نمود، شعر بسردی با بازار
رج نسبت - مدتها او و قیصر نام، محط بودیم - بسا کس از دامن او برخاسته بودند - خیلی شاگردان درین
فن داشت - تا حدی که بعضی پس از وفات او نامزدون شدند - اشعارش مفیوط و متین است -
در بنده الفاظ تازه بود - اکثر قریح او ابدان مثل سلیم و غیره میفود - بلکه بالاتر از آن رفته بطریق
کمال نخبه داری و سلمان سادجی راه میرفت - دست شرب عمر تبه داشت که با هفتاد و دو دلت
راه اتحاد میجو شیر - چنانکه خود گفته:

شیمی و کشتی و ملج و بستم
کم کسی دانند که آنهم مسلکی است

چند پسر داشت، هم موزدن، علی الخصوص گرامی که بعد از پدر هنگام سخن برداشت، و مردم بسیار مقتدر بودند.

(گ)

گرامی، (میرزا): پسر عبد الغنی بیگ قبول - خیلی دود تلاش است. بسیار در بند الفاظ و بسته و معانی تانده بود که از زبان غیر مانند شل بندی و فرنگی - ملق مدید در سایه پدر خود بسر برد و بعد از پدر هم نشاند بهم رسانیده - ریج شرب و مذهب نداشت - با سستی سستی و با شیعی شیعی، و با جوگی جوگی، و با نظری نظری و با پیروی پیروی و با هند و هند - اکثر دو نموت ارباب دول میبود - و در بزرگی فقر امیز نیست - چون خالی تنبلی و وسعت مشرب نبود، اکثر جوانان دهی خود را مرید او میگردفتند - بسا اوقات لشکی سرخ مثل جوگیان بر کمر میبست، و پیش و برودت را خیر بادی بلند میگفت - بهر حال هنگام آرای شود شاعری میبود - از ثقات سوسخت که ادا ایل که شیخ محمد علی حنین بشا جهان آباد آمد و آذانه شراد گوش رسید - مرزا گرامی باده میست کس از شاگردان و غلصان جانی که شیخ بود، رفت و دلیو که مرسوم فرقه قبولیه است غزیدر گنبد افلاک زناخت - شیخ بچاره تنگ از گلاش پرید و در گوشه خاموش بنشست - بعد از تکلیف سخن شاید شیخ هم چند بیت خود با از حنین خواند چون صحبتها بر آرنشند دیگر اتفاق ملاقات نیفتاد - بلی وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست - مگر از شاگردان او شنیده شده که سخن شیخ پاینده ندارد، اما اینقدر هم بی انصافیت در مواقع مخالف طرز و طور فرقه قبولیه است - تقریباً هم اینجا حکایت خود یاد آمده که هفت سال پیش ازین با ستماع کمالات شیخ حنین شرقی و افروز هم رسید که مجهولی معلوم نماید - چون در آنوقت شیخ بسیار احوال پریشان داشت، خود تنها اندرون خانه او رفته و نوکران را بیرون گذاشته او را دریافت - مرد بحال خودی دید، اما از راه بر خود جدیدگی و خوشنشن داری و اغتراری بر کمال ظنیه خودش بود که گفتنی است نیامده، بیاوریده - بعد از ساعتی برخاست - اینجا قول مرحومی صفدر محمد خان یاد میآید که مکرر در حق شیخ حنین میگفت که ادا گدای میگریست منتظر الامارات است - بهر حال اشعار گرامی انیست :

جز سخن از کس نماند پس از مردن نشان خط بود بر پشت زان رد صفح تصویر را

خواجی فرزند ناگزیر باشد عاقلش داشت هر چه دارد حق تعالی از برای بنده است

لیکن یکدیگر مصرع اول مورد نظر است، چه غلام داشت نیست - معجزه ای فرزند دارشان بسیار اند

دینار معنی آن نزد دیکت مضمون رباعی استادیست که در مناقبت گفته شده :

بی نسر زندی که خاند زادی دارد / شگ نیست کباشش بجای نسرزند
 خاک برش آنقدر شهید جان زجست / که گرد برش آن غسل سنگ پایش
 معنی نمائند که مصرع اول ناممزدون است، چه بحر مصرع دوم معلوم است چهار بار و این غالباً سهواست
 لیکن سهواً ذکر کردیم بحر بعضی از اسامی را نیز واقع است.

ز طوف کعبه و تخته معشوقست منظورم / بهر سنگی که کردم سجده از بهر خدایم
 ز حوت کن ز تهها ساخت این درخش و کوی را / جهانی گشت روشن تا گرامی دیده و اگر دم
 و بنگان فقر آرزو بجای "روشن" لفظ "پیدا" مناسب است، فغان -

چون شش شکوه گرامی ز غیر نیست مرا / هر آنچه دیده ام از چشم خویشین دیدم
 گلشن، شیخ سعدی الشرح: قدوة اولیاء و پیشرو اصغیا است. ادبیل و جوانی داخل طریق
 نقشبندی دام فیضها گردیده، در مدح حضرت قطب الاولین شیخ عبدالرحیم شهید ریشاه گل تخلص بوحسرت
 شده. و شعر شاکر دیرزا عبدالقادر بدیل بود. اما آنچه از زبان الهام ترجمانش مسموعست همین قدر است که
 میرزا بدیل این تخلص من داده، و چون نسبت گل و گلشن ملاحظه کردم اختیار نمودم، دوسه جا تغییر د
 تبدیل در اشعار من کرده باشد. الغرض جناب حضرت گلشن در فقر و غنا و توکل و تسلیم یگانگانه آفاق بود.
 فقر سالها در بندگی ایشان حاضر میشد و اشعار خود بخواند. خیلی از راه لطف تحسین میفرمودند. و این خاکسار
 را میستودند. اشعار گوهر بار ایشان قریب یکصد دبیت هزار است مثل بر غزل و قصیده و مثنوی و
 رباعی. یک قصیده از آنجمله است در جواب امیر خسرو که شش صد دبیت بیت دارد. و چون برداشت
 باز فایده تجلی را نمیتوانستند اکثر اوقات خود را بشعر مشغول میداشتند. و پر گفتن شر را همین سبب بود
 لهذا اسامی در بعضی اشعار ایشان هست. با وجود تقید مذرب کمال و وسعت مشرب داشتند. اکثر خواننده
 دلی مرید و معتقد آنحضرت بودند، و خود هم دین فن تصنیفات مینمود. کمال و قوت در علم اقیان و داد دار
 داشتند. مکر و خوارق عادات و کرامات از آنجناب بنظر آمده از بند و محاسن تا که موعظه که یکبار راه باشد،
 تخمیناً پیاده بی زاد و واحد پنج رفته اند. تجرید و تقریدی که داشتند کمتر کسی از قدا داشته باشد تا بعد از چه
 رسد. اکثر اوقات چراغ محرمه روشن می کردند و برای خود چیزی نمیخوردند و از غیب مدام میرسید چنانکه نوبتی
 فقر آرزو و حضرت خواجہ محمد ناصر مکره به در ماه مبارک رمضان آرزو میسجودی که تشریف داشتند، و قیتم

نام در جهان آنحضرت باشیم و چون ایشان برای خود چیزی بپذیرند، بنیم ضیافت ما چه قسم میشود. همین که مستند
 عزت شدیم، دلقی که داشتند فرس نموده مارا بر آن نشانزد و گم گپ شدند تا نماز عصر و مغرب همراه
 ایشان خواندیم. اتفاقاً بعد شام عجزه خوان طعام بر سر پُرس و جو کرده و نام شریف ایشان پرسیده در آنجا رسید
 که فلان بابی برای شما طعام فرستاده است. فرمودند: سبحان الله بخاطر گذشته بود که همانا رسیده اند و
 به تحقیق، رزق ایشان میرسد. بهر حال آنقدر طعام بود که حضرت عذوم و خواجہ ناصر دین محمدی و فقیر ارزو خودیم
 و بقیه یغفران رسید. بیست و پنج سال پیش ازین بعالم طوی خرامیدند. فقیر در مرض موت حاضر بود، بلکه در
 خانه که ایشان و دبیت حیات پر دند، سکونت داشت. بان خوشی و آهتر از امداد ازین عالم رفتند که
 شاید داماد را در غرضی بنا شد. مریدان صاحب احوال داشتند. یکی از آنکه حضرت خواجہ ناصر که حضرت شاه
 گلشن پیر صحبت ایشانند. چون دیوان آنحضرت خیلی ضمیم است. اگر تماش را انتخاب میزدیم کتاب
 علوه میشد. یتیمان پاره از اشعار ایشان قلمی میگردد. از دست قدس سره:

آباد از خرابی مملکت بنمی است قفل شکسته در میخانه ایم ما
 دارد زمانه صاف، دلان را به کشمکش چون سحر شرک که دفع گشتن است
 ز حال خاکساران متعان را نیست آگاهی دل دریایی از لب خشکی ساحل خبر دارد
 ز این خشکست دور افتاده از کسب کمال چون شرابی رطوبت از رسیدن باز ماند
 بود خاموشی اهل عفا از نور آگاهی گشتا چشم دل آینه را مهر دهن باشد

(م)

مسیحی، اسعد الله: از قصبه پانی پت است که در رونق و طراوت انونج شاه جهان آباد
 توان گفت. از بهنگامیکه نادر شاه قتل عام در آن کرده، از رونق مثل شاه جهان آباد افتاد و بهر حال
 مسیحی بارشیدای هندی خیلی ربط داشت. قصه رام و سیتا بنظم آورده. بسیار تکاش معانی نموده
 از مشغولی مذکور است در لغت سرور انبیا علیه السلام:

دل از عشق محمد ریش دارم رقابت با خدای خویش دارم
 اما مگر خوش گفته که این معنی را ملا سحالی در رباعی بسته، چنانچه گوید: "آز خدا آفتاب نشین کند"

و میجا فصح تر بسته. فخر آرد و گوید که شعر میجا هرگز بیایه سخا بی نرسد، زیرا که رقیب از اسما و حضرت الوهیت است و تعجب دارم که اهل زبان و لفظ را که رقیب معطی باشند، بسیار بحاجت کرده اند و حال آنکه هر دو نام بزرگوار جناب احدیت است. الغرض میجا در مثنوی مذکوریتی گفته و توصیفت جای سبنا و خلی برتره گفتند:

تنش را پیرهن غریبان ندیده چو جان اندر تن دین جهان ندیده
و در ذوق من سیتا بزمین گویند :
گریبان زمین شد ناگهان چاک در آمد همچو جان در قالب خاک
از غزل اوست :

در بزم عاشقان چو برآم ز سینه آه چون بهیزی که دود کند دور افکند
گرا ز خراش دلم منکری به بین بر خم که پوست کنده سخن میکند ادا ناخن

مایل ، میرزا قطب الدین : جوان خوش فکر و خوش فهم بود. با حکیم صاحب دیر معز
فطرت مصاحب بود. و فقیر آرد و در بعضی اشعار او اعتراض شاگردی فطرت دیده. ادا خرمون ساخته
بهم رسانیده در دارالخلا و فرودش کرده. هفت روز بعد از وفات شاه ناصر علی در گذشت. اشعارش
بایران رسیده چنانچه نصر آبادی آنرا نوشته، از دست :

پاک طینت را ز دنیا دوری در کار نیست میتوان چون آب گوهر از سرگر گذشت
بزم ما بر بزم ز سنگ محبت کی میشود تیشه ما چون خنجر گزیندنی میشود
ز پیری قدشبهای جوانی میشود ظاهر سفیدیهای کاغذ میکند روشن سیاهی

مخلص ، آندرام : از اعیان چغتایان است که رئیس این هند اند. از حسن اخلاق
و ارمیت و فائیش تا کجا نوشته آید. باعث بودن فقیر آرد و در شاهجهان آباد دلی اخلاص اوست. از
مدت سی سال تا ایوم سر رشته کمال محبت و مودت را از دست نداده. در عنوان جوانی اشعار خود را
از نظر میرزا عبدالقادر بدیل مرحوم گذرانیده. از آن زمان باین عابره محذور و مربوط است. الغرض

درین جزو دلیان از متعینان روزگار است - در قرن شعر و انشا کتب متعدده دارد - اشعارش نهایت مرغوب است، چنانکه در مطالعه احوال آن بر سخن فهم ظاهر میشود - از دوست :

بر دل مایه روزان از صفت خزان گذشت — آنچه از نوح دکن بر ملک هندوستان گذشت
دل بتاراج سپاه مرثه سبز آن رفت — دلی دشواری نواح دکن یا قسمت
هر کسی سودا بقدر بهت خود میکند — عالمی خواهان لعل و من خریدار دلم
حقوق صحبت گل بر تو بسیار است ای بلبل — مبدا در چین غافل در ایام خزان بای
ای جلوه گاه دادی ایمن بخود مناز — آخر دل خراب بسیار بان شوق کیست
جای که جرم را بکرم باز میدهند — گویا عتی کرده پزیرند دور نیست

معجزه نظام : افغان نژاد، دشنش نواح کابل و پشاور است - ایامی که عبداللطیف خان تنها دیوان محبوب کابل بود بخود متش رسیده و اشعار خود از نظرش گذرانیده - طرز و طور اشعار مشکله میرزا جلال اسیر شهرستانی و عبداللطیف خان که اکثر انطوف از فهم ما ناقص کمالا قسمت اختیار نمود - با فقر آشتنا بود - عمری دراز یافته - یکمرتبه رباعی در تعریف احقر گفته فرستاد - پیرانه سر از حلیه بصارت عاری گشته، بعد از آن مغرور گردیده سال گذشته که ۱۳۱۳ هجری است، در شاهجهان آباد بر حمت حق پیوست - خیلی تقوی و ورع داشت - اکثر علایان مکتبی شاهجهان آباد مستفیدش بودند - کتب فارسیه را درس میگفت و مدتی آن بود که اشعار زلالی و اسیر را چون او کم کسی میفهمد - و اغلب که راست باشد که در دور خیالی متنع این عزیز بوده - درینولاد دیوانی اود بنظر آمده - انتخاب زده پاره از آن نوشته میشود، اگر چه بعضی جاها اندک تفاوت در وزن بنظر آمد، محمول بر تساهل دلی پر دای نموده چنانکه از بعضی شاعران او نیز تحقیق پیوست که با وجود دانستن باذنموده اصلاح آن نشد - اگر چه دیوان عزیزان بقدر پسند خود انتخاب زده لیکن دیوان این عزیز را بقدر فهم خود نوشته - نصرت الله خان شاعر که احوالش خواهد آمد انشا الله تعالی هم طرح و هم مذاق و هم استاد او بود - اینقدر هست که شعر نثار یک پرده نازکتر از دوده - به حال خدای کریم هر دو را بیه مرز ادک آشتنا بودند - مخفی نمائند که از اشعار خوب ایشان چنان دریافت میشود

که ابیات مغلطه این عزیزان که فهمیده نمیشود، از قصود ذهن ماست، دلا اینهمه خوب از کجا بهم میزنند -
و این معنی بر صاحب فکر دقیق روشن است -

مینیر لا پوری، مولانا ابوالبرکات: خیلی شاعر زیروست صاحب تماش و چنگیز است -
و در تخریفات داشت و بیایه کلیات او را میرزا جلالای طباطبائی زشت - و در تعریف و توصیف او اینقدر
کافیست - مثنویات مقروءه دارد - یکی اذان مسی است به چار گوهر مشتمل چار شوی که هر یکی
نام علیحده دارد آب و رنگ - و در تعریف باغات اکبر آباد آگره، دوم "سازد برگ" در تالیف
برگ بتولی و غیره، اشیا ی مخصوصه هند، سوم "نور و صفا" در توصیف حوض آب و مسجد موزون
نموده - چهارم "در دوالم" که در بیان غشقی است - و نیز شوی دارد در تعریف گلهای بنگاله -
و جوان از عالم رفته - با اینهمه میگوید که اشعار من قریب صد هزار بیت است - فنی سیف خان شاهجهانی
بود - هر قسم سخن دارد در شادی یعنی شعر بعد فیضی بهند وستان بهم نرسیده - و در فن انشا متبع طرز
امیر خسرو است - رساله دارد مسمی به "کارنامه" مشتمل بر اخذات بر چار شاعر که یکی اذان زلالی
دویم عرفی، سیوم طالب آملی، چهارم ظهور است - و فقیر آندو جواب اکثر آن نوشته مسمی به
"سرلج مینر" - بهر حال از مسلم البیوتان اهل کمال هند و ایران است - اینقدر هست که طبعش
بسیب ابهام و تشبیه ذائقه نمک استقاره ندارد - با آنکه مکرر تکب این معنی گردیده - ازوست:

دنیا خوابی و زندگی دروی خوابیت که در خواب به بینی آنرا
مشتاق، محمد رضا: از آدمی زادگان کشمیر - ملاش به کتابت میگذاشت - با اینهمه
خانه بسیار رفته شسته داشته - و اوضاع خیلی ثراسته - ظاهر آدا اسط سلطنت فردوس آرا نگاه
محمد شاه بغردوس اعلی خورامیده - قصاید بسیار در مدح حضرت اکرم هادی گفته - طرز خوش اکثر بطور میرزا
اسیر است - و یارده متبع میرزا اصایب و میر معز فطرت و شاه ناصر علی دارد - بعد از حاجی اسلم سالم باین
خوش زبانی دیگری از کشمیر برخاسته - منتخب دیوان او اینست:

در کف دهر چو تیغ بدست نامرد
حیف هند حیف که نشاخت کسی جوهر ما
صد فاذ غم گذشت مشتاق
گر دی زلشت بر دل ما



منعم، خانخانان: نام اصلی او منعم بیگ است. پسر سلطان بیگ کو تو آل اکبر آباد بود و تحصیل علوم در مدرسه جناب افادت مآب ولایت دستگاه حضرت کلیم الله قدس سره نمود. بار دوی عالمگیری رفته داخل منصب داران گردید. و ترقیات عظیمه و ارادت داد. در اندک مدتی مشرف توپخانه بادشاهی گردید. بعد از آن بوکالت محمد معظم بهادر شاه مبین پور بادشاه مذکور سرافراز گشت. بادشاه عاقبت اندیش قدرشانش بعد دریافت خزانی محالات جاگیر و دریافت طلب و کران ادراد یوان بادشاه پزده مسطور مقرر فرمود چون رشادت بسیار داشت کار مذکور را نهایت خوب و جریگه سرانجام داد. و چون در آن دقت و اوقه پایله بادشاه غلام محمد اورنگ زیب عالمگیر و داد و بعد مقابل و کشته شدن محمد اعظم شاه بادشاهی بهادر شاه مقرر گشت و نظر بر حقوق خدمات و وزارت ممالک محروسه تمام هندوستان بمنعم خان رسید و خطاب خانخانانی و منصب هفت هزاری سرافخا و بفلک و دار رسانید. القبه منعم خان مرید شیخ محمدی علیه الرحمة بنایت الغایت عمر قصود بود، چنانکه چندین رساله درین تصنیف کرده. شررا هم خوب میگفت. از دست:

رفت مجنون و خرابست بیابان چون گرد باد دگر از خاک خود ایجاب کنم
مظفر، مرزا جانخانان: آنچه از زبانش مسموع است آنست که نام اصلی جان جان است چه والاش محمد جان نام داشت نظر بر آن جان موسوم گردانیده و حالا به جان جانان شهرت گرفته. از عفوای که والد مرحومش و دیعت حیات پیرده بغفر و فنا مشغولست چنانچه در خدمت بزرگی از سلسله نقشبندی داخل طریق گشته. بعد از آن کسب فضایل صوری و معنوی نموده تا الحال که عمرش پنجاه رسیده همیشه در استحکام مراتب صوفی گری ساعیت. با اینهمه از سوز عشق ظاهری گاهی خالی نبوده، با وجود تقصید زهد کمال توسعه مشرب دارند و در وقت فیم و ذکای طبع یکتای لیل و چهار بلکه بمیشل روزگار است. جدت طبیعت و جودت قریحه مرتبه دارد که بمصدق این معمر است:

که سخن نگفته باشی بسخن رسیده باشی

از ابتدای نوشقی با فقر کمال اخلاص و ارتباط دارند. پیشتر گاه گاهی رنجیه که شتر آمیخته هندوی و فارسی است، بطریقه خاصه میگفت. حالا خلایق زی خود دانسته ترک نموده. بعضی از تلامذه خود را تربیت بسیار کرده حتی که بعضی میگویند خود گفته داد. دانش اعلم هر چند شعر دون دون مرتبه اوست درینولا انتخاب اشعارش نوشته میشود.

دیدی آخر حال باغ ای بیروت باغبان رخصت سیرچین کردن نمیدادی مرا
در اصل شعر سیرچین دیدن مناسب است، سیرچین کردن نیست -
میتوان انصاف کرد آخر که اول چنانکست در هلاک کوکبن پرویز بتعقیب بود
لیکن این شعر خالی از ضعف لفظی معنوی نیست فائز -

متین، شیخ عبدالرضا: گمان دارم که اصلش عرب است - فخر را بارها
اتفاق صحبت و ملاقات او افتاده - در دمنشکست دل بحال خودی بنظر آمده - اوایل
عصر فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد درزی از باب روزگار بود -
بعد از آن به کهنو پیش امارت مرتبت برهان الملک سعادت خان رفته - گویند آنجا
ترک لباس دنیوی نموده و او برای او وظیفه مقرر نموده و تا حال در قیام است مفعلاً از حالات او الحال اطلاع نیست
ایامی که در دہلی بود میر محمد افضل ثابت را با وجود مال و بطنا خوشی با او میمان آمده و ظاهر بر شاگردی میرزا بهیم تخلصی بود
و میردین باب قصیده گفته که در کلیاتش مسطور است - بهر حال شیخ بسیار خوش صحبت و با مشرب
کسی بود و کاری بکار کس نداشت و با موافق و مخالف گرم میجوشتید از دوست :
جز حارث عشق هرگز نیست در دیوان ما سوره یوسف بود هر آیت قرآن ما

(ن)

نایم، مرزا زکی : از امر اینکه از وزیران در شاه ای است - همراه او در آیام سحر هندوستان
وارد این ملک گردیده با خان مغرت نشان قزلباش خان امید خلی و بط و اخلاص داشت دیوان خود را
بودت زنت ایران داده رفته - چنین مسوع شده که درین آیام از مادر شاه رخصت زیارت
مکه معظمه گرفته خانه آخرت خود آباد نموده - اکثر اشعار در آیام تصرف و تغلب افغانه که بر ملک
ایران مسلط شده بودند گفته چنانکه گوید :

ای لشکر ادراج بزرگان عرب با _____ مغلوب مخالف میسندینم را
میرید حضرت آخوند ملا مجلسی گشتم _____ ندارم رغبتی دیگر بجلوس چیدن مینا
خطا آمد و کیفیت زخار تو کم شد _____ تعلیقه معزولی ناز تو قسم شد

در حقیقت، مآله مسجود ملایک بوده ایم کی سرتسلیم را خاک ره و کیش کنیم
در هنگامیکه از فتنه افغانه جلای وطن شده گفته :

مادل افسرده محسرت ز صفا بان فتم چون بوس بادل پرشیون اذ افغان فتم
حرف تکلیف توقع ز کسی نشنیدیم تند چون سیل اذین منزل ویران فتم

سرباعی

شاهی که در مدینه علم خداست بنجدن شانشن سلیمان بجاست
بخشیدن عام بگدا همست اوست بنگر که تفاوت از کجا تا کجاست

ناجی، آقا محمد حسین : برادر محمد اسماعیل عاقل و والد آقا ابراهیم فیضان که احوالش گذشت - خطوط را بسیار خوب می نوشت - و از علوم ظاهری بهره وافی داشت - در عهد عالمگیری بمقرب تولیت مزار فایض البرکات قطب الاقطاب و خواجه قطب الدین مختیار کاکی قدس سره اذ دکن بدلی آمده بر فاه میگذازد - مرزا سرخوش با او خیلی مربوط و محشور بود چنانکه اوایل سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه شهید که نفیر آرد و بشا بهمان آباد دلی آمده، با مرزا سرخوش ملاقات نموده چند شتری از خود خوانده بود مرزا اباحت مخطوط شده همان روز با صباح پیش محمد حسین خان ناجی رفته ظاهر کرد که جوانی کذا می بشا بهمان آباد دارد گشته که چنین شعر میگوید - بدو خیلی تعریف عاجز فرمود - خان موسی الیه را بسیار مشتاق ساخت - بعضی از چندی که باز بمحدمت مرزا سرخوش رسیدیم مرا برادر پیش خان مسطور برده همان روز فیضان سپرش را دیدیم که پیش پدر پادار زده نشسته بود - از طور کیفیت و گویش دریافت شد که خیلی بر خود چیده است و آن بر چیده گی بر خود آخر مبارک نشد و جوان از عالم رفت - الحاصل در آن ایام خان مسطور را دیوانی گو یار و فقیر را خدمت سایر آنجا مقرر شد، بدین تقریب چند سال با هم صحبتها اتفاق می افتاد بسیار عزیز کسی بود، خدایش بیامرزا داد دست :

در غمت بخود گشت گریبان گیرم تا برم نام رفو پیرهن از یادم رفت

کد بتی بملوه دل برق آب کن اذین فرو نیامده پادر رکاب کن

رباعی

خوش باش بنایامی و مقصد مطلب
بگذر طلب دولت سرمد مطلب
از صورت این لفظ معنی پی بر
یعنی مطلب هر آنچه باشد مطلب
نذرت، عطاء الله کشمیری: تفتی اوحدی گوید که رضوی تخلص نمیکرد - بیشتر بامرازاغازی
وقاری میبود بعد از آن با گره آمد - فقر آرزو گوید که این سهواست چه درین صورت دریا ب را میآورد
درین ایام نیز عطاء الله کشمیریست لیکن او نذرت تخلص میکند شعری میگوید - کتاب سراج اللغه
وچراغ هدایت فقر آرزو را تمام داخل کتاب لغتی که می نویسد نموده و علاوه آن بهار غم که از موقوفات عزیزی
انباران فقر آرزو است، نیز داخل کتاب خود نموده و آخر افاضات بارده غیر داده کرده و در اظهار
علم آنقدر خست دارد که در برومی اغزه امیر زاده را که در کس میگوید حرف نمیزند تا مباد دیگری
مستفید شود - خدایش بیام زاده و چنین اشعار خود را کسی نمیدهد و گویا با تالیف طبعش بس انگلنده
گرفته است که بیکسو پنهان میدارد درین صورت این قطعه در رباعی مناسب احوالی اوست:

چند گوی شعر پنهان داریش از دیگران
نیست این معنی اگر چه شیوه اهل کمال
گوش کردی ظاهر از صاحبان بکر فکر
آنچه میگویند بعضی شعر را خفیص الرجال

ملاک کسی نداشته شانش را
تحسین توان طبع بخندانش را
بر حبه ز بسک بود مهر عیالیش
جستیم و نیا فقیم دیوانش را
اگر چه خدمت شیوه فقر آرزو نیست اما چون هیچ بادی این وادی کشمیر نگذرد شده ناچار چند حرف نوشته -
هر چند کشمیری گفتن در حق او کافست احتیاج آهسته هر زده درای نبود -

نعمت، نعمت خان: زبده خانواد میر میرانیه و قدوه سلسله علیه روح الله خانیه است چنانکه
آبای ایشان را وصلی با سلسله صفویه بود و همچنین ایشان و پدر ایشان را با خاندان چغتیه تیموریه سیادت و نقابت بامارت حسن اخلاق
دوستان با کثرت اتفاق جمع نموده صلاح و سداد وافی داشته و با اینهمه صحبت دوست بود شانزده سال پیش ازین
بر حمت حق بیکسو است، از دوست:

روز حشر آردیم از آتش دوزخ بجاست
بر خط پیشانی من مهر خاک کریلاست

نسیم، سید غلام نبی: از سادات صیح النسب است. از فرزندان غوث الاسلام شیخ
محمد الدین عبدالقادر گیلانی آزدتی وطن اسلافش قصبه امر و بهاست که شرق رویه چهار منزلی
از شاهجهان آباد دہلی است. آن طرف دریای گنگ. از دت سی و چند سال با فقر و ربط
اخلاص دارد. از چند سال بخدا آباد که وطن خدا یا رخا عباسی است رفته و گویا توطن اختیار
نموده و از آشنایان و خویشان هندوستان دیش گرفته ولی هیچ نرنجیده بهر حال وقت طبع بسیار
داشت و خیلی لطیف و فروخ طبیعت. بسبب سودای مراقی که دارد، او را دماغ سخن گفتن نیست
این اشعار ازوست :

پهلوتی ز خویش نظامی که کرده شیخ در پرده چون بلال تمام از خودی پراست
هرمای خویش سفل بود صاحب آبرو تا هست در دهان تو دندان به ازوست

رباعی

هر شک بوی تو بگلزار دود هر ناله شوق من بکسار دود
سوی تو بپای خزه چشم بنگاه مانند غنکبوت بر تار دود

نکبت، یوسف: نکبت تخلص دو کس گذشته اند. یکی از انان عبداللہ نام داشت
که میرزا صاحب اشعار او را در بایان خود نوشته. دوم یوسف نام داشت که در عهد محمدشاهی مخلص به
سخن و زبان شده بود و در عهد مذکور اکثر اوقات در خدمت اعماد الدوله قمرالدین خان بهادر در جمعی
کرده. و در وقت عالمگیر بادشاه با امیر الامراء ذوالفقار خان میبود. قصاید بسیار در مدح امرا گفته.
خیلی شوخ طبع گرم خون بود. عزیزان بهمت دزدی معانی بردستند. گفتم که این مقتضای اسم
یوسف است علیه السلام پس او نیز بهمت گزیده اند. بهر حال عزیز کسی بود. با فقر آرزو بسیار
آشنا بود. چهارده پانزده سال پیشتر رحمت خدی پیوسته. چون اشعار او رواج نداشت دیش
مردم کمتر میخواند، این وقت یاد نیست که نوشته آید. اگر بهم میرسد نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی.
شعر عبداللہ نکبت انیت :

پس از گل میرود طبل ز گشتن جای انار د بان چیشی گلگ دیده است تواند خزان دیدن

نسبیتی (مولانا): از قصیده‌های فیسر است که بعد از هندوان که پنج منزلی طرف لاهور است از دارالعلوم ندر شا بهجانب آباد دینی برادرزاده او که غیرت تخلص می‌کرد، با فقر آشنا بود، میگفت که مولانا از سادات است پدرش از ولایت آمده در قصیده مذکور تخلص اختیار نموده - با جملہ دیوان ادرا تمام مطالعه کردم - قریب پانزده شانزده هزار بیت خوانده بود، منی برود و مزه حرم میزنه - محمد سار کینه در عمل صالح کریم شاه جهان، دوست و میزبید که با نسبیتی اتفاق ملاقات افتاده در بیرون قصیده مسطور تکیه بسیار زده و شسته داشت و هرگاه شعر میخواند آب در چشم میگرداند - بهر حال فقر آرزو خلی معتقد سخن و طرد سخن است و اعتقاد دارد که در کلام دیگری انقدر سخن در دنیا باشد تلاش مینماید تازه داند که پسند تا فرین میند بود و آنچه صاحب کلمات الشعرا نوشته که شعر بطریق ما میگوید، اصلی ندارد - بیست سال پیش ازین دیوانش را در ق در ق کثمت سی صد بیت تحمیلًا انتخاب زده بر کاغذی نوشته بودم - شاه مبارک اکبر و تخلص که بمقرات و هم شاگرد فقر آرزو بود، در فرین ریخته گوی استاد بی مثل است از من برده بود - بسبب دفا آنم خود آن پاره کاغذ با من نرسید - بسیار تاسف هست یزدان اتفاقاً بعد پانزده سال بسوی شیخ مبارک محی الدین که خیر بایه نوشتن این تذکره دوست همان منتحب دست آمده و از اینجا اشعارش نوشته شد - راستی آنکه طرز و طو نسبتی تازه نیست - سابق استادان دیگر نیز داشته اند، لیکن اینقدر اشعار را نمانده، یکس ندارد - از دوست

خانوش میشوم که پیوسته ترا چو شد شاید غموشیم سبب گفتگو شود
نشار، میرزا الطیف (نصرت الله خان): یکی از اجدادش از ایران به هند آمده - او خود را از شاگردان عبد السطیف خان تنها که همیشه زاده دشاگرد میرزا جلال شهرستانی است، میگفت - اغلب که باشد چرا که غرض سخن و ترکیب الفاظ هر دو عزیز بسیار ناست بهم طوق ملازم سلطان رفیع الشان بهادر پسر سیدی بهادر شاه بادشاه خفوه بود - بعد از کشته شدن او در عهد بادشاه شهید مرحوم محمد فرخ میر داخل جرگه ملازمان بادشاهی شد - و چون اادر شاه بعد وفات هندوستان بایران مراجعت نمود، دست گیری نواب مغرت کاب بمومن اندو له مواجعتی خان بهادر مرحوم بمحومت داد و نمی تورسانه سرفروزی یافته - دیوانی پنجم دارد - بعضی گویند قریب صد هزار بیت است - چون خیلی طبیعت روان داشت، بعید نیست که باشد چنین جاشنی کلام او متعدد از شعر میرزا اسیر است، اکثر ابیات او فهمیده نمیشود -

و با اعتقاد آن عزیز شاعر نازنده بی معنی نمیباشد - معترف فرمود اگر اینها تا معنی بعضی از ابیات او از او پرسیده
میشد، آنقدر نازک نیست که بعد تقریر هم خوب در یافت نمیگردید - هر حال بسیار عزیز و بزرگ کسی بود مطلق
سر پر خاش نداشت - بعضی از شوخ طبعان شعر او را بد بردی او بی معنی میگفتند، و او مشغول بجواب نمیشد -
درین سکه هزار و یکصد و پنجاه و پنجوی امت بر حمت ایزدی پیوست - دیوان شغری که عشر عشر کلیات او هم
نیست، درست آمده

نرمیت و امغانی: و امغانو لاتی است از خراسان - فکرش خالی از لطفی نیست
معنی نمائند که زینت خلق دیگر دید از کشامه شاعر عبد الغنی بیگ قبول - بسیار گردش، زبان اعدا شده شکرده
سال پیش ازین رحلت عالم باقی بسته - شعر همواره میگفت، تا این وقت درست نیامده

(۹)

واضح، مرزا مبارک الله: مخاطب بارادت خان، از اُمرا و اَولاد گان قدیم هندوست است
چون نیز ابرادت خان خطاب داشت، و از امرای گان سبها گیر است - و واضح نیست راده مرزا جعفر تزدنی
ملقب باصف خان است که نام نای او میر سیم است - و از سلسله نقشبندی و دختر مذکور در حواله
تلاص ارادت خان مزبور بود - از بیجهت بعلم معرفت و اقصوت بسید اشغال داشت - و خیلی تحقیق آن در زیر
آز صحتش با ستم خان خانان که وزیر صاحب اقتدار بهادر شاه بادشاه بود، از جهت آشنائی قدیم شخص
عالمگیری و مناسبت علم تصوف که وزیر مذکور را بان کمال متابعت بود، بر آرا گشت - و طریقی که طریقه
منازعات منظور کلی او بود - و با ملاحظاتی که طریقی را صاحب است بسیار خوشی داشت - با وجود
اكتساب فضایل خیلی پیش خود بر پامی بود - و در مقابل کمالات خویش بنوعی شعر و تصوف میچکس را
وجود میگذاشت، تعلیقاتی دارد ضخیم مشتمل بر غزلها و قصاید و رباعیات و مثنویات - اراده داشت که
جواب نموده گوید - چند مثنوی شروع کرده - اما میسرش نیامد - لیکن مثنوی "آیین ناز" که در بحر یوسف و ایما
با تمام - سامیده خیلی به قدرت گفته - اما بهمان طور خیال که در آن فهم سلیم است - تصفیه و در جواب تصفیه
میرزا امیر موسوی که شمس المناقب نام است و خیلی بزرگ گفته و فلک افروز و موم نوره - مطلع آن تصفیه
کی گردد از عزیزیت من سست نیم تار
نه بختی فلک گسلاند اگر مبار

و نیز کتابی دارد مسمی به "کلمات لطیبات" که شرح رباعیات خودش است، بسیار دقیق و مملو از نواید و از آنجا دریافت میشود که صاحب مذهب است و باینکه یکس نمیدهد - بهر حال در اهل کمال بودن او شک نیست - اینقدر صفت که در ترکیبات فارسیه، تفرقات نمایان داشت خود خویش این بود که اهل زبانیم و قادر سخن، هر چه بامیگویم، برای دیگران سزا است، نه قول دیگران برای ما و در بنده خیالی برتبه رسید که بسیار اشعارش تمجیده نمیشود - چنانکه درین باب خود گفته :

فهمیدن شعر را کمال است / بچشمی ما که را عجال است

در عهد محمد فرخ میر یا شاه شهید مرحوم بر حمت حق پیوسته - درینو انتخاب دیوانش نوشته میشود - سر دیوان او این بیت است که باب در نوشته : خیال عشق کمال است که کلام خدا شدش ز آیه فالتو بصوت طوطا
عقلی نمائند که ارادت خان و افغ هر چند رباعیات بسیار دارد و اکثر مطالب تصوف در آن مندر و نثری نوشته که شرح رباعیات مذکور است -

این قطعه از مشنوی اوست که مسمی است به "مرآت دیدار" که بسیار بطور گفته لهذا در اینجا ثبت شد :

صبوحی بسکده یافتم / رشته ز ناز نگه یافتم

فا، میرزا شرف الدین علی قلی : مشهور به قاسی بیگ - از بزرگ زادگان ایرانت -

از طرف پدر بزرگزا با ششم حبیبی مشهور و از طرف والد و همولانا حیدر الزاق فیاض لایحی میرسد - و شرافت از جانبین باور رسیده - شرافتی اوست - در سنه ۱۱۶۲ هجری دارد هندوستان گردیده - در خانه عالیه شهنشاه شنگاه علی قلی خان داغستانی و آله تخلص که امروز لعلی و کاتب ایران همنامت طایفان این بزرگ زاده میسر میاید - منبع اخلاق پسندیده و جامع اوصاف حمیده است - در وسعت مشرب با وجود تنقید مذهب در کمال شرم دارد و منت است - باقر آذوبیک گوشه چشم لطفی دارد و از بالقوه اش دریافت میشود که اگر چندگاه مشق شعر میکند، بوالا پای کمال استادی میرسد - هر چند الحال هم کم از بالفعل دیگران نیست -

وامق، اخلاص خان : اصلش کهنری است که قومیت از شرفانی نبود و وطنش

قصبه کلانور - پنهان صحبت بزرگان و صفای ذهن خودش دین اسلام پسند او آمده مشرف بایمان گردید و تمام عمر در انساب فضایل و صحبت فضلا و اهل کمال بسر کرده - اوایل در عهد عالمگیری که بدست مولوی عبد الله

و دیوبندی عبدالحکیم سیالکوٹی کہ از فحول علماء بود، مسلمان گشته، با خلاص کیش موسوم گردیده. و او از بچگی از صلا
و در عهد بهادر شاه بادشاه سرکش بیج فرو نیامده با امرای آنوقت معظم خان خانان و وزیر دیگر امرای مساوات
میرد. بسبب نفس فرتی نکشید. تا آنکه نوبت سلطنت بادشاه شهید محمد فرخ میر رسید. پس صحبتش با پسر
عبدالشرف خان و سید حسین علی خان که یکی وزیر اعظم و دوم میر بخش و امیر الامراء بود، بخدای برابر شد که او را
نبرد می پیر رسیدند. و بعد از قتل این دو برادر در عهد فردوس آراگاه بر حمت حق پیوست. فقر آلود چند بار
او را نظر بر آشنائی والد مرحوم دیده. بسیار بر خود چیده مردی بنظر آمده. انصاف آنست که خود
بسیار قابل و قابل دوست بود و در نثر بدیعا داشت، چنانکه درین فن او را صاحب طرز توان گفت
از رفقایش داغ میسرگردد. و اوایل جوانی فکر شعر هم میکرد. و او از مطلقا نیک گفت :

و جبران ، میر محمد معصوم : مخاطب بعالی نسب میر محمد معصوم خان پسر میر محمد زمان
را سحر که سابق اصل و نسب او نوشته آمد. ملت مدبر رفیق نواب سیف الدوله عبدالعزیز خان بهادر صاحب
لاهور و ملتان بود. و بعد از فوت ادبزرگ یا خان بهادر پسر خان مذکور در آنجا می بود. با دوستی داشت که
هر چه بدتش میاد، در اندک مدتی صرف نمیداد. ازین وجه اکثر قرضه را میبورد. سیف الدوله مرحوم سولی
ما واجب و در ماهه رعایت های دیگر نیز مینمود. بهر حال چند سال پیش ازین بر حمت حق پیوست پسرش
میگویند در شاهجهان آباد است و دست خالص میکند. لیکن پریشان احوال است. بهر حال میر و جبران خان
از تلاش نیست. شاه آفرین دیر محمد علی را سحر هم طرح بود.

واقف ، نورالعین : از شرفای پنجاب است. پدر یا جدش قاضی تنال بود. و تنال
تعبیه ایست از مضافات لاهور. از علوم بهره دارد، و تنج بسیار نموده. شعر را خوب میگوید. پیش ازین
معرفت محمد علی تجدد اخلاص غایبان با فخر آرد و بهم رسانیده و مکرر درخواست اصلاح اشعار خود نموده، و
چون این عامی ناقص را از تربیت خود فرصت نیست و خود حق استادی ندارد، چند بار ابا نموده لیکن
بسبب آنکه آن مرد عمر می بسیار بخیر شده، یک مرتبه هر چه بهر جا به خاطر رسیده نوشته بهم رسانیده که اگر چیزی دیگر
بهین وضع مشق بر خود وادار دگران دادم که بپایه اعلی رسد. چون در گوشه ملک واقع شده و بقول
خودش در تمام عمر صحبت به از خودی را اوداک نکرده آنچه میگوید از مفتنات است. پس اگر اتفاق صحبت
بزرگان فن او را دست میدهند ترقیات نمایان خواهد نمود. و الغرض غنیمت کسی است خلاص سلامت

دارد - از دوست :

در غم خجسته تو صد زخم طامت دارم کس نیاید ب سرم بیتو که شمشیر نشد
والله، علی قلی خان بهادر: از اولا حضرت عباس علم غیر است - در سلطنت کفره
چنگیزیه یکی از اجلادش بدخستان دارد میشد - مردم آنجا که الحال تمام خواص اند، او را جاداد حکومت
خود برگزیدند، تا آنکه دولت سلطنت بسلاطین صفویه رسید - و چون بدخستان سرحدی ایران است -
در میان بادشاهان ایران و بدخستان همیشه نزاع بود - پس ناچار یکی از سلاطین صفویه به یکی از اشراف
بدخستان پیغام کرد که فرزندی را از خود بفرستد تا او را بسزاتر تربیت کرده آید - لهذا یکی از آباء
خان مذکور بایران آمده بوالا پایت امارت رسید و بدخستان چنان مکی است قهرمان ایران نادر شاه
با آنکه تمام مملکت ایران و توران و اکثر از مردم را بیک همان گردش خاک میسر برابر کرد - با وجود
سیاق سال خوب از عهده بدخستان بر نیامد - الحاصل خان مذکور از یک زاد های ایران است - عوی او
فتح علی خان در عهد شاه سلطان حسین مرزای صفوی اعتماد الدوله وزیر الممالک کل ایران و والی شیراز
مینگلر یکی که ایردوان که سرحد دم است، بودند - بعد کجول نمودن و قید کردن این دو شخص مملکت مذکور عشر
فته و آشوب گشت، تا رسید کارش بجای که رسید - و خان مذکور بدفوت پدر طفل بود که در مکتب با
خواجه سلطان عوفاده خود درس میخواند - پس مانند لیلی و مجنون عاشقی بهم رسید - و چون بغض او رسیدند،
در ایام تغلب در شهرت افافه بر ایران بسبب تعرض بعضی موانع مواصلت دست بهم نداد، و خان مذکور
از آن ملک به هندوستان آمده داخل بزرگ، امر اشده - هر چند از علوم ظاهر، بهره دانی ندارد اما از جهت
صفای ذهن و تتبع کتب از اکثر مطالب آگاهی دارد و بیشتر مقدمات سخنر او است - علی الخصوص تصوف
که از بركات تفصیح و تفحص اولیا بنید تحقیق پی برده و عالم را حقیقت واحد شمرده در مقدمه صحابه تبارک
امنه قد خلقت لها ما کسبت و لکم ما کسبت و لا تسئلون عما کانوا یفعلون
گویان دست از تعصب و تعنت شیعه دست برداشته، بزرگان هر دو طریقی را بر سرگی و خوبی یاد کرده
و میگوید از طعن و تشنیع که شیوه قشرین بیبوده گوشت، دلم بر حذر میباشد - شاید احوال او مستفاد از:

دیدم ز نزل سنی و شیعه لقب کاموخته از کیش جمل ازام و اب
هر جا که خریست کشتش شیوه بود هر جا که سگست شیش هست لقب

خلاصه کلام چون در عشق که مبدأ معرفت و لب لباب دنیا و آخرت است، ستم‌هاک و دهن‌هاک است، تمام دیوانش از قایع عشق و اسرار غزلان مملو است. در آشنای دوستی و جانبداری اخلاص یک روزگار است و در میدان شجاعت و دلاوری بی همتا شهسوار. با وجود آنکه با فقیر آرزو چندان اخلاص ندارد. درین یکیس با که هجوم آورده آنقدر عطف و نرمی که از خیز فقر و تحریر بیرون است. اشعارش با کمال سلاست و بلاغت اکثر متعج با باغانی است، بلکه اگر نخست دقت نظر کرده آید چاشنی که در کلام اوست، در شعر با با نیست زیرا که اینهمه مقدمات تصوف با بار آکم دست داده، چنانکه آگاه را بعد مطالعه کلیاتش ظاهر میگردد. تذکره شعری متقدم و متأخر نیز نوشته. قریب پنجاه هزار بیت نهایت مضبوط و مربوط. و فقر آرزو را بعد نوشتن این نسخه تذکره مذکور نظر آمد والا اینهمه در دسر نیک شیر. لیکن واقعی اینست که اذواق مختلف است. بهر حال انتخاب کلیات داله مسطور قلمی میگردد:

بیارا بدخدا ارتکاب یون کن شراب آمد تیمم گشت باطل جانم اکنون که آب آمد

فقر آرزو پانزده سال تحینا پیش ازین این معنی چنین بسته :

برفت ز ابد خشک تا شراب آمد تیمم از چه نغز دزد جا که آب آمد

این ابیات را پسندیده شده بود و آله مسطور بدست خود نوشته داده :

دل فراموش کرده ام پیشش باز کردم بهانه دارم

جان ددل صبر از توام نیست درین غیر از غم خویش هر چه خواهی بردار

(۵)

همت، محمداشتی : همت شاگرد شاه ناصر علی است و متعج طراز و در خدمت همت خان

بهادر سپه‌سالار و جهانگیر عالمگیر که کراس در پیش امراء آن عصر بود، بسر کرده. اتفاق برزی که مضمون نام

داشت عاشق میشود و قصیده در ردیف مثنو میگوید و این بیت اذان قصیده است :

ز همت خان بهادر اینقدر چشم طبع دالم رساند دست کوتاه مرا تا دامن مثنو

خان بخود شنیدن این بسیار آزرده میشود که ما را میباید بخود قرار داده. الغرض خیلی خوش فکر است که در آله آباد و محمد آباد

بنارس وطن اختیار کرده بهای نفوت شد. از دست :

زمان گفت و گویوست خاموشی بود اینجا پدیدهای دل بایا سرگشتی بود اینجا
 ز وصل و بجز از خود زندگان او چه میری تهی از خویش گردیدن هم آغوشی بود اینجا

(ی)

یکتا، محمداشرف: از سکنه کشمیر بود شعر را خوب میگفت. تا عهد فردوس آرا نگاه
 محمداشاه زنده بود. از دوست :-

کی ترک سجده تو بت دلر با کنم کاری که کافری نکند من پرانم
 تجلی جلوه از وصف زشت کردم هارا ترا شدیم بر تیغ کوه طور امشب قلم هارا
 گردید سبز چون فی زنگس درین چمن از هر چشم او قلم استخوان مرا
 کلک کاتب تن بچون کلک صورت گرداد صاحب معنی نبوت در خوزه پوشید مرا
 مالدا ز بخت سپهر که ز اهل رقم است تحت ناطق این حرف صریح قلم است
 دل شد شگفته، سحر دل زعفران مرا جانب نیخانه ها پیوسته باشد دهر مرا

کتابخانه شخصی آیت الله العظمی

